



مَجْمُوعَةُ الدِّرَاسَاتِ الْعِلْمِيَّةِ فِي اللُّغَةِ وَالدِّينِ / الْجُمْهُورِيَّةُ الشَّامِيَّةُ

The Institute of Higher Education in Linguistics and Religious Studies
دانشکده عالی پژوهش‌های دینی و زبان‌شناسی - نجف اشرف

مجموعه پایان‌نامه‌های علمی - شماره ۷

الوهیت در عالم خلقت

پژوهشی در مفهوم و پیاده‌سازی

تحقیق ارائه‌شده به

دانشکده عالی پژوهش‌های دینی و زبان‌شناسی

برای اخذ مدرک دکترا در علوم دینی و زبان‌شناسی

صادق بادی محی محمدی

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام



دانشکده عالی پژوهش‌های دینی و زبان‌شناسی نجف اشرف
پایان‌نامه علمی - شماره ۷

الوهیت در عالم خلقت

پژوهشی در مفهوم و پیاده‌سازی

تحقیق ارائه‌شده به دانشکده عالی پژوهش‌های دینی و زبان‌شناسی

برای اخذ مدرک دکترا

صادق بادی محی محمدی

زیر نظر

دکتر زکی سعدون عبد صبیح

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام

الوهيت در عالم خلقت	نام کتاب
الألوهة في عالم الخلق	نام کتاب اصلی
صادق بادى محمدي	نویسنده
گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدي <small>عليه السلام</small>	مترجم
اول	نوبت انتشار
۱۴۰۰	تاریخ انتشار
۲۰۱۷ / ۱۴۳۸	تاریخ انتشار کتاب اصلی
پایان نامه دکترا - شماره ۷	کد کتاب
اول	ویرایش ترجمه

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارك سيد احمد الحسن عليه السلام

به تاريخهاى زير مراجعه نمايد .

www.almahdyoon.co

www.almahdyoon.co/ir

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با تشکر و قدردانی از:

استاد دکتر زکی سعدون عبد صبیح

به پاس راهنمایی‌های ارزشمندشان، به‌خصوص از نظر زبانی و فنی

فهرست

تقدیم.....	۹
پیشگفتار.....	۱۰
مقدمه.....	۲۳
فصل اول.....	۳۳
مفهوم الوهیت، در منقولات تاریخی و کشفیات باستانی.....	۳۳
پیش درآمدی بر ارتباط میان منقولات تاریخی و کشفیات باستانی.....	۳۳
مبحث اول: ویژگی‌های عمومی منقولات تاریخی.....	۳۷
مبحث دوم: ویژگی‌های کشفیات باستانی.....	۴۳
اسبابی که منجر به فهم اشتباه در متون باستانی شده است.....	۴۷
مبحث سوم: سیاست جهانی و کشفیات باستان‌شناسی غربی‌ها.....	۵۵
فصل دوم.....	۶۱
مفهوم الوهیت؛ مراتب و تجلیاتش.....	۶۱
پیشگفتار.....	۶۱
مبحث اول: مفهوم الوهیت.....	۶۶
اول: الوهیت از منظر زبانی و اصطلاحی.....	۶۶
دوم: مراتب الوهیت.....	۶۸
مبحث دوم: پیدایش خدایان بر اساس متون باستانی و تاریخی.....	۸۱
اول: ظهور خدایان و تجلی‌شان.....	۸۳
دوم: تعدد دسته‌بندی خدایان.....	۹۰
سوم: نام‌گذاری خدا بر اساس نقشی که به انجام می‌رساند.....	۹۴
چهارم: سرآغاز توحید (یکی‌بودن) خدایان.....	۹۷
مبحث سوم: ارتباط خدایان با انسان.....	۱۰۴
نفس و مراحل تکامل آن.....	۱۱۷
الوهیت انسان در عالم خلقت.....	۱۲۹
فصل سوم.....	۱۳۹
الوهیت در تمدن‌های باستانی و ادیان الهی.....	۱۳۹
مبحث اول: مفهوم الوهیت طبق تصورات اعتقادی تمدن‌های باستانی.....	۱۳۹

- اول: مفهوم الوهیت از نظر سومری‌ها، آشوری‌ها و بابلی‌ها ۱۳۹
- دوم: مفهوم الوهیت در تمدن مصری..... ۱۴۶
- سوم: مفهوم الوهیت در تمدن کنعانی ۱۵۱
- مبحث دوم: مفهوم خدایان در برخی ادیان تحریف‌شده ۱۵۲
- اول: دین زرتشتی ۱۵۴
- دوم: دین مانوی..... ۱۵۷
- سوم: دین هندی..... ۱۵۸
- چهارم: مذهب هندویی ۱۶۲
- مبحث سوم: مفهوم الوهیت در دین‌های الهی..... ۱۶۸
- اول: الوهیت در اعتقادات یهودی عبرانی..... ۱۶۸
- دوم: الوهیت در اعتقادات مسیحیت..... ۱۷۳
- برخی فرقه‌های مسیحیت و دیدگاهشان در الوهیت..... ۱۷۹
- مبحث چهارم: الوهیت و مقام محمد و آل محمد (صلوات خدا بر آنان)..... ۱۸۳
- خاتمه ۱۹۹
- منابع ۲۰۳

تقدیم

به کسی که توحید را شناخت و به آن عمل کرد
به حامل پرچم حسین علیه السلام و به سفیر امام حسین علیه السلام
تقدیم به ابا الفضل العباس علیه السلام
و به ابوطاهر «مسلم بن عقیل علیه السلام»

پیشگفتار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سپاس و ستایش تنها از آنِ خداوند، آن پروردگار جهانیان است، و سلام و صلوات تامّ خداوند بر محمد و آل محمد، امامان و مهدیون باد!

این نوشتار، پژوهشی در مفهوم الوهیت و ظهور و تکاملش در عالم خلقت است که با توجه به مراحل تاریخی سپری شده توسط انسان تنظیم شده و مطالب آن مستند به کتب مقدس، کتب تاریخی و ترجمه خط‌نوشته‌های باستانی است و هدف از این نوشتار ترسیم تصویری برای مفهوم الوهیت در این منابع است؛ منابعی که نقل‌کننده متونی است که یک اصل عقیدتی و مهم را در زندگی انسان بیان کرده است؛ یعنی مفهوم الوهیت.

مفهومی که در پیشرفت و تمدن و حفظ وجود انسان نقش اساسی دارد. مفهوم الوهیت، در این متون و در تمامی این منابع، تقریباً مفهومی یگانه دارد و اختلاف فقط در بیان حدود این مفهوم و تشخیص مصادیق آن است؛ زیرا در بیان دلالت آن‌ها روش و الگویی علمی و شرعی رعایت نشده است؛ بلکه اغلب بر نظرات و اجتهادات شخصی مفسران و مترجمان این متون در کتب مقدس و کتب تاریخی و آثار باستانی اعتماد شده است که بیشترشان باعث دورشدن از مسیر درست و گرفتارشدن در شرک یا کفر شده است.

«عقاید» پذیرفته نمی‌شود، مگر با دلایل قطعی و یقینی؛ پس اگر دلایل یقینی و قطعی برای انسان به‌وفور فراهم باشد، دیگر شاهد هیچ اختلاف و جدایی میان انسان‌ها در عقایدشان نخواهیم بود؛ پس وجود اختلاف و تفرقه در دین یگانه، دلیلی است بر انحراف از دین!

آنچه نقل شده است، چه از کتب مقدس و چه از کتب تاریخی یا از ترجمه آثار باستانی

کشف شده، همگی منابعی است که برای ما میراث تمدنی انباشته شده‌ای را نقل می‌کند؛ مانند تجربه‌ای که این ملت‌ها برای شناخت مفهوم الوهیت در آن وارد شده‌اند؛ مفهومی که دو مسئله در آن مشخص است:

اول، تنوع سبک در گفتار توسط خدا: که یک بار از اسلوب رمز و تشابه بهره می‌برد و بار دیگر از الگوی تصریح.

از الگوهای تنوع در خطاب، استفاده از رمز و اشاره در دلالت بر معانی الوهیت است؛ بنابراین در بیان این رموز اختلاف ایجاد می‌شود. اشتباه، در باقی ماندن و بسنده کردن بر ظاهر همان نمادهای رمزآلود است؛ بدون آنکه به معنایی پرداخته شود که آن رموز بر آن دلالت کرده‌اند؛ بنابراین تردید و سرگردانی، میان قدسی بودن این رمز و قدسی بودن معنایی است که این رمز به آن اشاره می‌کند.

دوم، حرکت گام‌به‌گام در احتجاج به مفهوم الوهیت.

هر دعوتی برای شناساندن مفاهیم الوهیت، رویکرد تدریجی را در پیش می‌گیرد تا ظهور این معنی و پرده‌برداری از آن را گام‌به‌گام پیش ببرد؛ زیرا برای مفهوم الوهیت، مراتبی وجودی دارد که متون به این مراتب اشاره می‌کنند؛ ولی در فهم مراتبی که این متون به آن‌ها دلالت می‌کنند اشتباه و برداشت نادرست رخ می‌دهد. صاحبان آن تمدن‌ها این مراتب را تبیین نکردند و در نتیجه، این مسئله بر فهم کسانی که بعد از آن‌ها آمدند و تاریخ آن‌ها را بررسی کردند تأثیر گذاشت؛ بنابراین در چگونگی نسبت دادن تصویری واضح به اعتقادات آنان در مفهوم الوهیت، خطا و اشتباه رخ داد؛ زیرا [محققان] آن مراتب وجودی را در [چگونگی] خطاب قرار دادن، در نظر نگرفته بودند.

آثار باستانی مدون شواهد بسیاری را برای ما به ثبت رسانده‌اند که راجع به آن‌ها تحقیق شده است؛ چرا که مشکل در چگونگی رسیدن به فهم این رموز است تا شناخت این منابع از روی ظن و گمان نبوده باشد؛ پس تا زمانی که مفهوم این آثار باستانی مدون در بیشتر

اوقات، غیر یقینی و غیر قطعی باشد، وقتی به اقوام دیگر در زمان‌های دورتر برسد در آن‌ها تحریف رخ خواهد داد و وقتی ما مسیر تاریخی آن‌ها را بررسی کنیم تغییر و تحریف را نسبت به منبع اصلی‌شان به روشنی مشاهده می‌کنیم.

در این تحقیق برخی ترجمه‌ها از کشفیات باستانی را بیان کرده‌ام و نیز آنچه در کتب مقدس با آن ارتباط داشته است؛ تا روشن شود «مفهوم الهی» در تمامی دیانت‌ها از یک اصل و ریشه آمده است و اختلافی وجود ندارد، مگر از طریق دخالت انسان‌ها، بدون اجازه و بدون تصریح در نسبت‌دادن این تأویل‌ها به این مفاهیم؛ و به این ترتیب، انحراف ایجاد می‌شود.

این پژوهش مسئله مهمی را در زندگی نوع انسان -از زمان پیدایشش تا زمان کنونی ما- روشن می‌کند و آن، تأثیر «اعتقاد» بر تثبیت و تعمیق معانی انسانی، و تمدن‌سازی بر اساس آن‌هاست. ملاحظه می‌کنیم که مفاهیم مربوط به الوهیت یکسان است؛ ولی گوناگونی اسلوب‌ها و سیاست گام‌به‌گام و تدریجی در خطابات و تفهیمیدن مقصود از آن‌ها توسط آن ملت‌ها، منجر به انحراف و افتادن در مسیر نادرست شده است؛ زیرا مقصود و منظور از رمزآلود بودن و گوناگونی در بیان، آسان کردن فهم و نزدیک کردنشان به انسان‌ها بوده است؛ ولی پس از آنکه فهم آن‌ها نادرست شد، عمل به آن‌ها هم ناپسند گردید تا در نهایت، به چنین نتیجه‌ای منجر شد.

اهمیت این تحقیق

سرفصل‌های مهم این تحقیق:

مشخص کردن مراتب وجودی مفهوم الوهیت

مفهوم الوهیت، مراتبی به مقتضای ضرورت دارد؛ زیرا عوالم متعددی در عالم آفرینش وجود دارد و هر عالم، نظام و قوانین خود را دارد و تدبیر این جهان‌ها به صاحبان خاص الوهی و ربوبی سپرده شده است. اینان کسانی هستند که تجلیات الوهیت و ربوبیت در آن‌ها نمایان شده است و به واسطه همین‌ها معانی الوهیت و ربوبیت در این جهان‌ها متجلی می‌شود. وقتی انسان در طلب کمال و آنچه نیاز دارد تلاش می‌کند، با این معانی بیا آن تجلی‌ها از الوهیت در این عوالم- رویارو می‌شود و خواهد دید با توجه به هر کدام از این عوالم، تفاوت‌هایی در معنای آن مفهوم وجود دارد؛ مثلاً در روش تعبیر و نیز طبیعت اعتقاد. آیا این‌ها از مراتب نفسانی هستند یا روحانی یا عقلی؟ دلیل نفسانی، تابع موازین حس است و این موازین در استدلال، بر حواس تکیه دارند؛ اما دلایل روحانی و عقلی تابع موازین عقل هستند و این موازین بر برهان و استنتاج تکیه دارند.

و از آنجا که ما عوالمی (جهان‌هایی) داریم، از جمله:

۱. عالم مُلک یا دنیا یا آسمان دنیا یا عالم اجسام؛

۲. عالم مَلکوت یا مثال از آسمان دوم تا هفتم؛

۳. عالم عقل از آسمان هفتم تا عالم لاهوت؛

۴. عالم لاهوت مطلق^۱

نوع انسان در [چگونگی] سعی و تلاش خود، متفاوت‌اند؛ برخی انسان‌ها به بالاترین مراتب می‌رسند و برخی در پایین‌ترین مراتب باقی می‌مانند و هرکدام هادی و راهنمای خود را دارد که برحسب میزان مقام و سعی‌اش در مراتب کمال، به آن وابسته و مربوط شده است.

پرده‌برداری از جلوه‌ای از جلوه‌های الوهیت در «عالم عقل» به صورت ریشه‌ای-متفاوت از پرده‌برداری از آن مظهر، در عالم نفس یا دنیاست؛ و در اینجا شبهه یا ابهامی در این مفاهیم پیش می‌آید. از مفهوم الوهیت در عالم آفرینش، با دلالت و نشانه‌ای لفظی تعبیر می‌شود که مشابه تعبیر لفظی دلالت‌کننده بر انسان است؛ مثلاً تصور می‌کنیم خدا دست یا صورتی دارد، یا او را چنین توصیف می‌کنیم که می‌آید و به همین ترتیب...؛ پس وقتی این اوصاف را برای خدا در نظر می‌گیریم، منظور از آن‌ها تنها مظهر یا تجلی‌ای از تجلیات خدا در جهانی از جهان‌های آفرینش است و از این صفات، لاهوت مطلق قصد نمی‌شود.

در این پژوهش، این مفاهیم و دلالت‌های آن‌ها و تفاوتشان، و دلالت‌های مفهوم خدای مطلق بیان می‌شود.

استفاده از کشفیات باستانی، در توجیه روایت‌های تاریخی

در این پژوهش از متون نقل شده از برخی پژوهشگران و دانشمندان باستان‌شناس بهره جستیم تا مفهوم الوهیت در عالم خلقت و مفهوم الوهیت مطلق را نشان دهم و تمایز میان آن‌ها را مشخص کنم؛ و تلاش کردم میان منقولات تاریخی و آنچه در کتب مقدس آمده

۱. مراجعه شود به: سید احمد الحسن (علیه السلام)، کتاب گزیده‌ای از تفسیر سوره فاتحه: ص ۴۱ تا ۴۵، انتشارات انصار امام

است و کشفیات باستان‌شناسی، در دلالت بر مرتبهٔ الوهیت در عالم آفرینش، تلاقی و ارتباط‌هایی ایجاد کنیم؛ زیرا آثار منقولات تاریخی، وقایعی را برای ما نقل می‌کنند که به‌نوعی رنگ تحریف و تزویر به خود گرفته یا به دلیل اثرگذاری سیاسی توسط حکومت‌های مسلط در تدوین تاریخ، دچار انحراف شده‌اند؛ پس باید «پژوهش» در «اصل و ریشهٔ وقایع» نظر کند؛ اما در خصوص جزئیات، چه بسا بسیاری از تفصیلات، گم شده باشند؛ از این رو به کشفیات باستان‌شناسی بازگشتیم تا به جزئیات و تفصیلات مهم گم‌شده در منقولات تاریخی دست پیدا کنیم؛ چراکه رویکرد باستان‌شناسی، واضح‌ترین اسناد را به ما عرضه می‌دارد و سبب می‌شود که ما بر جزئیات و زندگی این اقوام دَرنگی داشته باشیم؛ پس تلاش کردیم میان منقولات تاریخی با کشفیات باستان‌شناسی تطابقی ایجاد کنیم تا تقاطع‌هایی که از تحریف و خطا و انحراف واقع‌شده در نوشته‌های تاریخی پرده برمی‌دارند برآید؛ شونند؛ به‌علاوه معانی متشابهی در منقولات تاریخی وجود دارند که دلالت قطعی‌شان، محکم و قطعی نشده است؛ بنابراین هنگام مراجعه به کشفیات باستان‌شناسی، اثر باستانی، آثاری را برای ما نقل می‌کند که بر جزئیاتی واقعی از زندگی اقوام دلالت می‌کنند، و شناخت این جزئیات، گامی مهم در کشف بسیاری از نشانه‌های متشابه در متن تاریخی و نیز در کتب مقدس را فراهم می‌آورد.

بیان اسباب انحراف در ادیان، در مفهوم الوهیت:

شکی نیست امت‌هایی بوده‌اند که از تکامل حاصل‌شده در مفهوم الوهیت غفلت ورزیده و به این ترتیب بر همان مفهوم ابتدایی الوهیت از مراحل تکامل بشری باقی مانده‌اند؛ مفهوم اولیه‌ای که عبادت در آن، عبادت ابتدایی بوده و با پیشرفت‌هایی که در مفهوم الوهیت رخ داده، همراه نبوده است.

تکلیف عقیدتی، به دلیل ارتقا و تکامل تمدنی انسان، به بلندترین و پیشرفته‌ترین مرتبه

رسید و این تکامل، با کشف مظاهر الوهیت مرتبط با آن، همراه شد؛ بنابراین بر انسان لازم است سطح اعتقاد خود را تا درجه تجلی و آشکار شدن مفهوم الوهیت برای خودش ارتقا بخشد.

از جمله خطاهایی که انسان در آن گرفتار شده، آن است که برحسب فهم و ادراک خودش و با تکیه به خودش و بدون مراجعه به منبع درست و مطمئن، تصویری برای این مفاهیم شکل داده است؛ چراکه اعتقادات درست، تابع موازین علمی شرعی است و انسان حق ندارد روش یا میزانی بنیان نهد که با آن، این مفاهیم و معانی حاصل از آن اعتقادات را با رأی و اجتهاد خاص خودش بنا نهد؛ و واجب است اعتقادات را از نظر مفهومی و معنایی به صاحبان الهی و ربوبی اختصاص داده شده، بازگرداند.

گروه دیگری از امت‌ها در این اشتباه گرفتار شدند که مفهوم الوهیت، جلوه‌ای یگانه در همه جهان‌ها و عوالم -عالم خلق و عالم لاهوت- دارد و تصور کردند «اله» (خدا) با تمامی معانی و مراتبش -چه خدای مطلق باشد و چه خدای مقید- صفاتی مشابه صفات انسانی دارد؛ و به این ترتیب، در «تشبیه» (شبیه کردن خداوند) و «تجسیم» (جسمانی کردن خداوند) گرفتار شدند.

و گروه دیگری نیز چنین تصور کردند که جلوه خدا، یکتاست؛ پس به تمامی صفات، «الوهیت مطلق» بخشیدند و آن‌ها را تا سطح «نفس انسان» پایین آوردند و قائل به الوهیت مطلق انسان شدند.

ارائه تصور درست برای مفهوم الوهیت:

این پژوهش، تلاشی است برای آگاه شدن از مفهوم الوهیت در کتب تاریخی، کتب مقدس، تدوین‌ها و کشفیات باستان‌شناسی که مفاهیم الوهیت را برای ما نقل کرده‌اند؛

همچنین پدید آوردن نقاط مشترک میان این منابع. این پژوهش تنها بر یک منبع دینی تکیه نمی‌کند؛ بلکه ادیان مختلف را با هم جمع می‌کند؛ از جمله، ادیان باستانی و ادیان جدید. و همچنین مهم‌ترین ادیان روی زمین را که از ابتدای تاریخ تمدنی تاکنون بوده‌اند شامل می‌شود و نیز تلاش می‌کند نقاط اشتراکی میان این مذاهب در خصوص این مفهوم ایجاد کند؛ تا به این ترتیب بستری از بسترهای گفت‌وگوی علمی عقیدتی باشد؛ همچنین محرکی است برای یکی کردن روش و منهج عقیدتی حقیقی برای مفهوم الوهیت؛ نه اینکه امت‌ها جدای از یکدیگر و در ستیز و دشمنی باقی بمانند تا آتش تعصب کورکورانه، آن‌ها را در کام خود بکشد؛ در حالی که اصل و خاستگاه دین، یکی است و اختلاف حاصل شده، تنها به دلیل بدفهمی از طرف متصدیان رهبری دینی بوده است.

نقشه راه این پژوهش:

این پژوهش در قالب مقدمه، پیشگفتار و سه فصل تنظیم شده است. در این میان سعی کردم مفهوم الوهیت و سازوکار پیاده‌سازی آن را در مسیر تمدن بشری از آدم علیه السلام گرفته تا ملت‌ها و اقوامی را که پس از وی آمدند بیان کنم و این کار در قالب زیر صورت پذیرفته است:

پیشگفتار

در پیشگفتار سعی کردم موضوع این تحقیق و انگیزه‌ام از وارد شدن در آن و اهمیت آن در پژوهش‌های انسانی را بیان کنم. سپس به بیان نقشه راه این تحقیق پرداختم. نقشه‌ای که بر اساس آن طی طریق کردم تا به هدفی که در ورای این پژوهش در سر داشتم دست یابم.

مقدمه:

در این قسمت، به علل اختلاف در مفهوم الوهیت پرداختیم؛ اختلافی که علاوه بر تقصیر و خطای انسان‌ها در آشکارسازی راه‌های شناخت حقیقت، به قصور و کوتاهی آن‌ها نیز بازمی‌گردد؛ و به این ترتیب به اسباب تأثیرگذار در انحراف از فهم درست و صحیح در متون نقل‌شده تاریخی و نقشی که درباره این انحراف در این اسباب داشته است پرداختیم و نقش کاشف آثار باستانی و تلاش وی را در تصحیح این رَوَند و نقد آنچه منقولات تاریخی در ویرایش قرار دارد بیان کردم.

فصل اول:

در این فصل به مفهوم الوهیت بر اساس متن تاریخی و نوشته‌های باستانی پرداختیم و مشخصه‌های متن تاریخی و عوامل بازدارنده برای اعتماد به آن را -که انحراف عقیدتی را سبب شده است- بیان کردم؛ همچنین شاخصه‌های آثار باستانی و اثرگذاری اش در تصحیح منقولات تاریخی در راستای ایجاد نقاط مشترک با اثر نقل‌شده تاریخی، و نیز مشکلاتی را که در مسیر محقق در اعتماد بر اثر باستانی کشف‌شده عارض می‌شود، و تأثیر دانشمندان باستان‌شناس غربی را در ترجمه این کشفیات آثار باستانی بیان داشتیم؛ و ایضاً به بیان سودمندی بزرگی که این آثار کشف‌شده باستانی تقدیم می‌کنند پرداختیم؛ چراکه این آثار، حکایت‌کننده واقعیت آن اقوامی است که ما نیازمند روشن کردن واقعیت دینی و اجتماعی‌شان هستیم؛ پس این آثار، پشتوانه‌ای اساسی، و شاهدهی است بر نقل صورت زنده اصول عقیدتی همراه با بشریت، از آن زمان که قوایش شکوفا شد و در جست‌وجوی خدا برآمد.

فصل دوم:

در این فصل به تعریف مفهوم الوهیت و منظور از آن پرداختیم؛ یعنی مفهوم خاصی که با آن، خدای سبحان و متعال قصد می‌شود. گاهی از طریق قرینه‌هایی که معنای عام

الوهیت را می‌رساند، الوهیت، بر معنای کلی و عمومی‌اش اطلاق می‌شود و این معنای عام از آن قصد می‌شود. همچنین مراتب این مفهوم را بیان داشتیم و اینکه این مفهوم، از مرتبه‌هایی تشکیل شده است: «الوهیت مطلق» و مرتبه «الوهیت مخلوق».

الوهیت در خلق، نقشی مستقیم و اساسی در آفرینش بازی کرده است و به همین ترتیب در منتقل شدن انسان از مراتب ابتدایی به مراتب متمدن پیشرفته؛ چراکه منبع هر تمدنی که انسان با آن توصیف شود خداوند است.

همچنین به بررسی نقش الوهیت در عالم خلقت، در مهم‌ترین ادیان روی زمین، در زمینه آفرینش مستقیم پرداختیم و نیز چگونگی تمایز قائل شدن در این مرتبه میان «خدایان مخلوق» و خدای مطلق؛ همان خداوندگار مطلق که این صلاحیت‌ها را به این خدایان مخلوق عطا کرده است.

این تحقیق با تکیه بر آنچه توسط دانشمندان باستان‌شناس کشف شده و نیز با ایجاد تطابق میان این کشفیات و متون شرعی در ادیان الهی- بیشتر به مرتبه «خدایان مخلوق» پرداخته است و اینکه چگونه پدیدار و ظاهر شدند و ارتباط آن‌ها با یکدیگر چگونه است و اینکه شئون خلق در مراحل اولیه خلقت چگونه مدیریت می‌شده است.

همچنین به بیان این نکته پرداختیم که ارتباط میان خدایان و انسان چگونه بوده است، و تلاش کردم از طریق پرداختن به تجلی و ظهور در نمادهایی که در آن زمان به انسان، درجه شناختی متناسب با وضعیتش و میزان پذیرش جنبه‌های عقیدتی توسط او می‌داد. مثل مفهوم نماد آسمان و نماد زمین به عنوان خدایی از خدایان- ارتباطی معرفتی میان این دو ایجاد کنم. سپس بیان کردم چگونه انسان شروع به شناسایی صلاحیت‌ها و حدود اختیارات این خدایان و گوشه‌ای از صفات آن‌ها کرد و شروع کرد آن صفات را از طریق رؤیایش به خودش منتسب کند؛ به این صورت که این خدایان صفاتی دارند که در نفس انسان ظهور و تجلی می‌کند. سپس رؤیاهای عقیدتی او تکامل یافت تا آنجا که انسان چنین تصور کرد که خودش، همان خداوند است؛ همانند خدا انگاشتن پادشاه و حاکم «سرزمین

رافدین» (سرزمین بین النهرین یا میان دو رود)، و تمدن سرزمین نیل و سرزمین شام، بعد از آنکه، مفاهیم نمادگرایی و تجلی آن‌ها در عناصر طبیعی، به تجلی آن‌ها در تعیین یک انسان به‌عنوان نماینده‌ای از طرف خدایان که از ارزش‌ها و اخلاق خدایان برخوردار بود توسعه یافت؛ و چگونگی انحراف از این رویکرد یا الگوی تعیین این انسان، به الگوی انتخاب [توسط مردم] و برگزیدن یک حاکم یا پادشاه یا کاهن، به‌عنوان فرد مورد نظر در این متون، را بیان کردم.

فصل سوم:

این فصل به بررسی مفهوم الوهیت در تمام تمدن‌ها می‌پردازد، و نیز به بررسی مهم‌ترین ادیان روی زمین و میزان سازگاری و شباهت آن‌ها با یکدیگر می‌پردازد و اینکه چگونه در یک اصل و ریشه با یکدیگر مشترک‌اند؛ به این صورت که خدایانی وجود دارند که با توجه به مفاهیم موجود در هر دیانت، دارای مراتبی هستند؛ ولی در تشخیص مصداق این مفاهیم اختلافاتی وجود داشته است. ما شاهدیم که هر دیانتی، خصیصه‌هایی را برای تعیین مصداق این مفاهیم، و نمادهایی را برای آن‌ها وضع کرده است که به آن‌ها اشاره دارد؛ تا آنجا که عده‌ای از آن‌ها به تقدیس این «نمادها» رسیدند و آن نماد را در توجه انسان به سوی خدایی که چه بسا بندگی‌اش را می‌کرده است در جایگاه آن «معنا» قرار دادند و به این ترتیب در بت‌پرستی گرفتار شدند.

همچنین در این فصل تعیین و تشخیص درست مفهوم الوهیت در خلق و چگونگی آن را بیان کرده‌ام و اینکه در عالم خلقت چه مراتبی دارد؛ از وجود آن‌ها به‌عنوان ارواح مقدسی که اداره عالم خلقت بر عهده آن‌ها گذاشته شده است، تا تجلی آن‌ها در عالم اجسام؛ و اینکه با استناد به کتاب‌های مقدس و احادیث شریفی که جایگاه و منزلت عظیم آل محمد ﷺ و نقش آن‌ها را در تدبیر و خلقت بیان می‌کنند، این عده، همان آل محمد ﷺ هستند.

در پایان، پژوهشگر ادعا نمی‌کند احاطه و تأمل دقیق در اعماق موضوع تحقیق خود را

به‌گونه‌ای که حق آن بوده، انجام داده است؛ بلکه تصور می‌شود این پژوهش، تلاش فردی است که در حد توان خود از تلاش و پیگیری برای رسیدن به هدف مدنظر این تحقیق دریغ نکرده است.

از آن مولای سبحان خواستارم که ما را در آنچه می‌پسندد و راضی است توفیق عطا فرماید؛ که او سرپرست ماست و صالحان را سرپرستی می‌کند.

و سپاس و ستایش تنها از آن خداوند، آن پروردگار جهانیان است

و صلوات تام و بسیار خداوند بر محمد و آل محمد، ائمه و مهدیون باد!

مقدمه

حق تعالی می‌فرماید: ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۱ (بگو: در زمین بگردید و بنگرید چگونه آفرینش را آغاز کرده است. سپس خداست که خلقت آخر را پدید می‌آورد؛ به‌راستی که خدا بر هر چیزی تواناست).

علی‌رغم کم‌بودن منابعی که حوادث تاریخی را برای ما بیان می‌کنند - حوادثی که از آغاز، همراه با خلقت و تکامل آن بوده است - و نبود یا از بین رفتن بسیاری از آثاری که اقوام گذشته بر جای گذاشته‌اند، و نیز وجود بازه‌های زمانی طولانی که میان ما و آن‌ها فاصله افکنده است، و رخ دادن بلاهای زیست‌محیطی و فرود آمدن عقوبت الهی در نتیجه عصیان و انحراف آن امت‌ها پس از ناامیدی از بازگشتشان به صلاح و عمل خیر، تا آنجا که گاهی منجر به نابودی دسته‌جمعی این امت‌ها شده است؛ با وجود تمام این‌ها قرآن کریم ما را به تدبیر در احوال اقوام گذشته و نگرستن در سیره آن‌ها فرامی‌خواند تا بفهمیم آفرینش چگونه آغاز شد! از زراره از اباجعفر رضی الله عنه روایت است: «اگر مردم می‌دانستند خلقت چگونه آغاز شده است هیچ دو نفری با یکدیگر اختلاف پیدا نمی‌کردند...»^۲

شاید کنجکاوی انسان او را به بررسی وضعیت خودش و هستی‌کشانده، و ناتوانی و نقص خود را لمس کرده، و به این ترتیب برای دفع تناقضات و جلب ضروریات، به جست‌وجوی راه‌هایی پرداخته که با آن‌ها خود را ارتقا بخشد؛ بنابراین انسان نیازمند نیرویی شد که این ضعف و فقر را از او بزداید و این، جز با تلاش و حوصله و پشتکار به دست نمی‌آید؛ و این همیشه برای انسان امکان‌پذیر نیست؛ زیرا او نمی‌تواند به‌تنهایی و با تکیه بر

۱. عنکبوت: ۲۰.

۲. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۵۲، مؤسسه الوفاء، بیروت: چاپ دوم، ویراست ۱۴۰۳ ق، ۱۹۸۳ م.

توانایی درونی خویش، آن را به دست بیاورد و نتیجه‌ای که از سعی و تلاش خودش به دست می‌آورد این است که می‌فهمد نیروهای عظیم، او و جهانش را اداره می‌کنند؛ و پس از آنکه به این آگاهی رسید تلاش می‌کند تا به آن‌ها نزدیک شود.

و از آنجا که تجلی و ظهورهایی برای الوهیت در عوالم خلقت وجود دارد و از جمله عالمی که انسان در آن زندگی می‌کند. انسان تلاش خود را آغاز کرد تا مظاهر الوهیت را بشناسد و به آن نزدیک شود. اولین مرحله این معارف، توجه به نزدیک‌ترین مظاهر الوهیت نسبت به خودش بود؛ زیرا اعتقاد داشت ارتباطی مستقیم در فراهم کردن نیازهای حیاتی او دارد. پس از این مرحله، میزان معرفتش زیاد می‌شود و با کمک آن نیروها و تأثیر آن‌ها بر خودش، به مراتب معرفتی صعود می‌کند. همان طور که مشخص است نظام خلقت، نظامی است دقیق که به صورت تصاعدی مرتب شده؛ به گونه‌ای که کامل‌تر و کامل‌تر می‌شود تا به کمال مطلق می‌رسد؛ پس بر اساس این نظام، رفتار انسان ارتقا می‌یابد و بر انسان، لازم است با توجه به این مراتب تلاش کند تا به بالاترین حد کمال نائل شود.

از آنجا که تکامل، سنتی است الهی که بر تمامی خلق جاری است، انسان نیز تابع آن است؛ به گونه‌ای که خلقت انسان از یک اصل و ریشه ساده آغاز شد و سپس به انسان ابتدایی و پس از آن به انسان خردمند تکامل یافت؛ و به همین ترتیب ادامه دارد.

انسان به دلیل منحصر به فرد بودنش در میان مخلوقات، برگزیده شد تا مکلف به شناختن و شناساندن صاحب کمال مطلق شود؛ زیرا انسان، مشخصات فطری ترکیب شده از عوالم عقل، ارواح، نفس و اجسام را در خود دارد. این خصوصیت سبب می‌شود او از دیگر مخلوقات خدا متمایز شود؛ پس او با سعی و تلاش بی‌وقفه خود، این مراتب را تا مرتبه عقل طی می‌کند تا پس از آنکه به شناخت و معرفت دست یافت، خودش یک شناساننده، معلم و هدایتگر شود.

انسان در مراحل اولیه تکامل خود، از سطح ادراک عقلی و روحی پایینی برخوردار است تا آنجا که به مراقبت شدیدی از طرف نیروهای تدبیرکننده در عالم آفرینش نیاز دارد تا

وجودش پایدار بماند و به سطحی از تکامل عقلی و ادراک حسی و عقلی برسد که مظهري از صاحب کمال شود. این نیروها را خداوند پدید آورد و به این نیروها قدرت اشراف بر نظم‌دهی جهان خلقت را عطا فرمود. خداوند در برخی آیات خود به این مطلب اشاره می‌فرماید؛ از جمله این سخن حق تعالی: ﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾^۱ (و آسمان را با دستانی بنا کردیم و بی‌گمان ما گستراننده‌ایم).

ظهوری برای این نیروهای تدبیرکننده وجود دارد که از آغاز زندگی همراه انسان بوده است^۲ و این نکته‌ای است که کهن‌ترین متون تمدن‌های باستانی مانند تمدن سومری، آشوری (یا آکدی) و دیگر تمدن‌هایی که در دوران جدید توسط دانشمندان باستان‌شناس کشف شده‌اند برای ما بیان می‌کنند.

این متون از مشخصات این نیروهای تدبیرکننده پرده برداشته و آن‌ها را به‌عنوان «خدایان» مطرح کرده‌اند. این خدایان از مراحل گذر می‌کنند تا به‌وسیله ارتباطاتی که میان آن‌ها و وظایفشان در مخلوقات، آفرینش و محافظت بر نظام هستی وجود دارد، خود را نشان دهند. شکل‌گیری اولیه هستی، به‌سبب آن‌ها انجام شده است؛ به همین دلیل گفته‌اند این عالم توسط خدایی پدید آمده که این خدا، از صفات مخلوقات برخوردار است؛ مثلاً در حماسهٔ زیبای بابلی آمده است که خلقت انسان، نتیجهٔ قربانی شدن خدایی بوده که از خون او، انسان آفریده شد.^۳

همچنین متون سومری بیان کرده‌اند که منشأ پیدایش هستی از ماده‌ای اولیه یا «دریای ازلی» بوده که آسمان و زمین از آن خلق شده است. همچنین متونی که در عقاید اسلامی

۱. ذاریات: ۴۷.

۲. مراجعه شود به: محمد بن مسعود عیاشی - تفسیر عیاشی: ۲۹/۲ - دفتر علمی اسلامی تهران؛ و از اباجعفر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «در آنچه خداوند با موسی نجوا فرمود، آمده است: ... تا آنجا که موسی گفت: تو پدر حکیمان هستی».

۳. مراجعه شود به: فراس سواح، سرگذشت عقل اول، ص ۳۱۴.

و به خصوص از اهل بیت- وارد شده است، دلالت دارند بر اینکه خلقت، از نور نخستینی آغاز شد که پیامبر خدا، محمد ﷺ و علی (علیه السلام) از آن آفریده شده بودند و از این دو، همه چیز آفریده شد.^۱

اما در مذهب هندویی، آن گونه که «زیگ ویدا» بیان می کند:

«ملاحظه می کنی که جهان در مجموع- یک گاو یا اسب یا یک انسان کیهانی

است که از ازل، تسلیم فرایند فداکاری و بریدن از همه چیز بوده و این، باعث ایجاد

کوهها، رودها، خاک و مخلوقات زنده از همه نوع و... شده است.»^۲

پس ما خدایانی مخلوق و تدبیرکننده داریم که وظیفه شان محافظت مستقیم از ابداعات است؛ بنابراین از اولویت کارکردهای آن خدایان، کاشتن بذر اولیة خلقت است تا به رشد و تکامل برسد و مخلوقی را پدید آورد که خواست و اراده آن خدایان را منعکس کند و همان وظایفی را به انجام برساند که خدایان انجام می دهند و این تکلیف، این حقیقت را منعکس می کند که آن خدایان اراده کرده اند خود آن مخلوق به عنوان خدا آشکار شود؛ همچنین مراتب کمالی بالاتر از آن نیز آشکار شود.

پس معرفت، به مراتب تکامل انسان بستگی دارد؛ به این صورت که «معرفت حسی» در مرحله پایینی از مراتب تکامل انسان قرار دارد؛ چراکه انسان در این دوره از زندگی خود به سبب ادراکات عقلی اش که به مراتب تکاملی بالاتر نرسیده است- به چیزهایی اعتماد می کند که با حواسش درک کرده است؛ زیرا مرحله و سطح معرفت عقلی، بعد از گذر بشریت از مراحل از تکامل به دست می آید؛ پس وقتی خدایان بخواهند خود را در مراحل اولیه نشان بدهند باید در ضمن محدوده ادراکات حسی باشد. به همین دلیل متونی از تمدن های باستانی را شاهدیم که این مسئله را آشکار می کنند؛ تا آنجا که «خدا» با مظاهری خاص در

۱. مراجعه شود به: سید احمد الحسن، متشابهات، جلد ۴، پاسخ پرسش ۱۳۸.

۲. فراس سواح، دایرة المعارف تاریخ ادیان، کتاب چهارم، ص ۱۴، چاپ علاءالدین، دمشق: چاپ اول، ۲۰۰۶.

برابر حواس انسان تجلی می‌کند (و خود را نشان می‌دهد) و به این ترتیب، قابل دیدن و قابل شنیدن می‌شود؛ تا آنجا که برای خدایان جلساتی را آورده‌اند که در آن‌ها فرجام هستی را تدبیر می‌کنند:

«خدایان مجالسی داشتند که در آن‌ها اجتماع می‌کردند و امور هستی را با بحث‌و‌جدل و درگیری و رأی‌گیری- تدبیر می‌کردند. در میان آن‌ها، مجموعه‌ای از خدایان بزرگ نیز بودند که نظرشان اعتبار بیشتری داشت. او مجلس را ریاست می‌کرد یا همان پدر خدایان بود؛ او خدای «انو» یا همان خدای آسمان بود. علاوه بر این خدایان از نظر مردم به‌طور کامل شبیه انسان‌ها بودند؛ به‌جز اینکه آن‌ها از صفت جاودانگی برخوردار بودند.»^۱

بر اساس آنچه تقدیم شد می‌توانیم معرفت و شناخت را تقسیم کنیم به [دو دسته] حسی و عقلی؛ و هرکدام از این دسته‌ها، معرفتی است که مرتبه‌ای از مراتب تکاملی بشریت را نشان می‌دهد:

دسته اول: از فعال شدن حواس انسان شروع می‌شود و تا بعثت آدم علیه السلام ادامه دارد.

دسته دوم: عقلانی است و از بعثت آدم علیه السلام شروع می‌شود و تا زمان حاضر ادامه دارد.

مرحله آفرینش آدم بیانگر نقطه عطف مهمی در سیر تکاملی انسان است:^۲

۱. دکتر عامر سلمان، عراق در تاریخ باستان (خلاصه‌ای از تاریخ تمدن)، ص ۱۷، خانه چاپ و نشر در موصل.

۲. مراجعه شود به: سید احمدالحسن، توهم بی‌خدایی، چاپ اول، سال ۲۰۱۳، انتشارات نجمة الصباح (ستاره صبح).

همچنین این گفته سید احمدالحسن: «این یعنی آشکارا چیز جدیدی در معادله هوموساینس وارد شده که آن را به‌طور ریشه‌ای دگرگون ساخته و او را از یک موجود ابتدایی و ساده -که خودخواهی بقا بر او سایه افکنده- به انسانی متفکر و آگاه تبدیل کرده است.» (ص ۳۲۷)

و نیز این سخن ایشان: «این جهش آشکار تمدن و فرهنگ سومریان، شاهدهی روشن بر وارد شدن عنصر جدیدی در معادله است که باعث شد این موجود یعنی انسان از تعامل خودپرستانه و حیوانی ظالمانه -صرف‌نظر از برپایی

«این ارزش‌ها را دین یا حضرت آدم و پیامبران [با خود] آورده‌اند... وقتی نفس آدم علیه السلام به این جسم مادی - که از لحاظ بیولوژیکی خودخواه است - متصل شد، داخل در معادله شد و این نفس پاک، ارزش‌های والای اخلاقی همچون ایثار را از طرف خداوند انتقال داد.»^۱

پس به دلیل تغییر حاصل شده در خلقت نفس انسانی - به این صورت که از گل مرفوع آفریده، و روحی که از عالم ملکوت است در آن به ودیعه گذاشته شد - این امکان برایش به وجود آمد تا جلوه‌گر مخلوقی جدید شود که امکان دستیابی به تمامی مظاهر تکامل را داشته باشد؛ مظاهر تکاملی که شامل مراتب وجودی در آسمان‌ها تا آسمان هفتم است و مقام معرفت عقلی انسان را نشان می‌دهد. بعثت انبیا و اولیای صالح تنها به سبب رسیدن آن‌ها به این مرتبه از معرفت برای کامل شدن عقل‌هایشان بوده است و عقل، کامل نمی‌شود، مگر پس از اینکه به آسمان کلی هفتم برسد و بعثت نبوت‌ها با خلقت آدم علیه السلام آغاز شد.^۲ آری، مفهوم الهی و ظهور و تجلی‌اش را، این مراحل مشخص می‌کنند و تکلیف انسان در نخستین مرحله، بر اساس قوانین عقیدتی بوده که با مرحله دوم متفاوت است؛ پس وقتی انسان میان این مراحل و تکلیفی که برای شناخت مظاهر و تجلیات الوهیت بر او واجب می‌کند، تمایزی نگذارد، این عدم تمایز، سببی از اسباب منجر به انحراف در اعتقادات خواهد شد و این در نتیجه اشتباه در درک این مفاهیم و دوره زمانی‌ای است که تکلیف در آن حاصل شده است؛ چراکه در هر دوره زمانی، مفهوم الوهیت به شکلی متناسب با وضعیت انسان متجلی می‌شود و تکلیف، با توجه به میزان ارتقا و تکامل او در آن دوره زمانی است که در زندگی خود سپری می‌کند. گاهی انسان بر یک اعتقاد باقی می‌ماند یا پایبند به

تمدن مادی - به سمت تعامل اخلاقی، ایثارگری و انسانی متمایل شود.» (ص ۳۳۳)

۱. سید احمد الحسن، توهم بی‌خدایی، ص ۳۲۴.

۲. مراجعه شود به: سید احمد الحسن، متشابهاات، جلد ۲، پاسخ پرسش ۶۳؛ و نیز متشابهاات، جلد ۴، پاسخ پرسش

روش معرفتی مراحل زمانی گذشته است و به این ترتیب او به مفاهیم نسخ‌شده معتقد می‌شود یا به معرفت‌های کمالی جدید مرتبه بالاتر برای مفهوم الوهیت - که قبلاً آن‌ها را شناخته بود و به آن‌ها اعتقاد داشت - عمل نمی‌کند یا اعتقاد پیدا نمی‌کند؛ به این جهت که پس از حصول تکامل در شناخت مفهوم الوهیت، او به مفاهیم نوین مطرح‌شده گفت‌مان در منهج معرفتی، پاسخ مثبت نداده است.

و از آنجا که میان انسان و خدا ارتباطی وجود دارد - ارتباطی از نوع ربوبیت و الوهیت - درنگ و تأمل بر این ارتباط، گوشه‌ای از حقیقت خدایان را به ما نشان می‌دهد. سمت‌وسوی ربوبیت، افاضه اسباب حیات و مراقبت است که انسان به آن‌ها نیاز دارد؛ اما جهت الوهیت، سعی و تلاشی از سوی انسان برای برطرف ساختن نقص توسط خداست. وقتی انسان بفهمد که خدا منبع همه کمالاتی است که انسان نیاز دارد، انسان به خدا رو می‌کند تا با آنچه نقص او را برطرف می‌کند و او را کامل می‌سازد، بر او فیض برساند؛ از این رو در معرفت انسان، ربوبیت پیش از الوهیت است؛ زیرا خدا از خلق خود حمایت و پشتیبانی می‌کند، چه انسان آن را بخواهد یا نخواهد و چه انسان این نکته را بفهمد یا نفهمد. ملاحظه می‌شود انسان از الطاف خدا بهره‌مند می‌شود، حتی اگر به خدا توجه نکند و او را نشناسد؛ بنابراین در معرفت، به دلیل نیاز انسان، ربوبیت پیش از الوهیت است؛ زیرا اولین چیزی که در نفس انسان استوار می‌شود نیاز و فقر است؛ پس هرچیزی را که با آن نیاز و فقر خود را برطرف کند به صاحب کمال منسوب می‌کند. صاحب کمالی که با او با «رابطه ربوبی» ارتباط دارد.

اگر انسان را فقط از جنبه متولدشدن در این زندگی در نظر بگیریم، او در حالت به تکامل رسیدن ادراکات حسی و عقلی خود زندگی می‌کند؛ به طوری که مراحل عمر خود را از ولادت تا کودکی و جوانی و پیری سپری می‌کند. این‌ها مراحل شکل‌گیری انسان از سطح ادراک حسی به سطح عقلی است. از جهتی دیگر ملاحظه خواهیم کرد این مراحل هم‌سطح با مراحل تکاملی سپری‌شده توسط انسان است؛ مانند پیدایش حیات؛ پس اگر گوشه‌ای از مراحل اولیه‌ای را که انسان از آن گذر کرده است بدانیم، مسئله مهمی برای ما

آشکار خواهد شد، و آن ارتباط خدایان تدبیرکننده، با انسان و لازمه‌های زندگی روی زمین است؛ از آنجا که خدایان، نقشی ربوبی دارند، پس خدایان کسانی هستند که به نقش اساسی در تدبیر شئون خلق و پیدایش حیات، اقدام کرده‌اند و وقتی گوشه‌ای از آن ارتباط و نقش آن‌ها را دانستیم، معارف ما از حقیقت خدایانی که انسان در عصر جدید آن‌ها را گم کرده است بیشتر می‌شود. از این رو از مهم‌ترین مسائلی که انسان را به معرفت حقیقی می‌رساند، دقت در اصل مبدأ خلقت است.

تا زمانی که انسان خواستار رسیدن به شناخت الوهیت و مراتب و حقیقت الوهیت - که آن را گم کرده است - باشد، به راه‌های معرفتی نیاز دارد تا به آن برسد و ما می‌توانیم این راه‌ها را از خلال ارتباط انسان با خدا بشناسیم؛ ارتباطی که صاحبان تمدن‌ها آن را شناختند و در الواح و متون آثار باستانی تاریخی نگاشتند. این الواح و نوشته‌ها، تصورات مختلف آن‌ها را از ارتباط خدایان با یکدیگر و نیز با دیگر مخلوقات برای ما نقل کرده‌اند.

آثار نقل‌شده تاریخی - مانند متون مقدس - از مهم‌ترین منابع تاریخی به حساب می‌آیند که حوادث تاریخی و تمدنی را حفظ کرده‌اند. به‌رغم وقوع تحریف و منقولات ناقص و وجود متون متشابه - که درک دلالت واقعی‌شان دشوار است - منقولات تاریخی، همچنان به‌عنوان بهترین منابعی محسوب می‌شود که در کشف وقایع تاریخی بر آن اعتماد می‌شود. منابعی که روشن‌کننده معرفتی است که ما می‌خواهیم به آن برسیم.

اما کشفیات باستانی که بر یافته‌های دانشمندان باستان‌شناس اعتماد دارد، از چیزی که اقوام تمدن‌های گذشته باقی گذاشته‌اند پرده برمی‌دارد و هنگام مطالعه و تطبیق دادن دلالت ترجمه‌های این متون مدون و کشفیات باستانی با منقولات تاریخی، مشترکاتی را ملاحظه می‌کنیم که حقایق تاریخی و میزان واقعی‌بودنشان را روشن می‌سازد. پس کشفیات باستانی، بیشتر شبیه مقیاس یا کشف‌کننده برای شناخت حقیقت تاریخی است.

کشفیات باستانی، امروزه برای ما همچون یک گنج علمی هستند؛ زیرا واقعیت دوره‌هایی را به ما نشان می‌دهند که این متون در آن دوران به ثبت رسیده است و از خلال

آن‌ها می‌توانیم از واقعیت انسان پرده برداریم و اینکه چگونه رفتار می‌کرده و چه اعتقاداتی داشته است؛ و تقریباً تصویری واقعی از نقش صاحبان خاص الوهیت و ربوبیت یا قوای تدبیرگر او، در اختیار ما قرار می‌دهند؛ زیرا انسان باستان از طرف صاحبان خاص الوهیت و ربوبیت بیشتر مراقبت و حمایت می‌شد؛ چراکه آن‌ها مسئول تدبیر خلق‌اند و این به دلیل تناسبی است که میان میزان مراقبت مستقیم صاحبان خاص ربوبیت، و درجه تکامل انسان و آراسته‌شدنش به کمالات الهی وجود دارد. پس هرگاه انسان شناخت داشته باشد و به کمالات الهی آراسته شود تکلیف تدبیر امورش بر عهده خودش گذاشته می‌شود و همان‌طور که گفتیم، مراقبت مستقیم توسط کسانی صورت می‌پذیرد که با مشخصات ربوبی آراسته شده‌اند؛ و تدوینگر متون سومری یا بابلی، از این نکته غفلت نکرده است. در الواح گلینی که تصویری از ارتباط و مراقبت خدایان و تدبیر ربوبی آن‌ها را برای ما روشن کرده‌اند، این مطلب به ثبت رسیده است؛ بنابراین آثار باستانی، بسیاری از حقایقی را که منقولات تاریخی برای ما بیان نکرده است روشن می‌سازند.

فصل اول

مفهوم الوهیت، در منقولات تاریخی و کشفیات باستانی

پیش‌درآمدی بر ارتباط میان منقولات تاریخی و کشفیات باستانی

منابع اصلی که در تحقیقات، درباره مفهوم الوهیت بر آن تکیه می‌شود، کتب تاریخی از جمله کتب مقدس است و آنچه دانشمندان باستان‌شناس در کشفیات باستانی از تلاقی تاریخی و الواح به دست آورده‌اند، سیره و واقعیت صاحبان تمدن‌های گذشته را برای ما نقل می‌کند. از جمله مسائل مهمی که این کشفیات نقل کرده‌اند اعتقادات اقوام آن تمدن‌هاست.

مقیاس اصلی در مقدار تمدن و تکامل اخلاقی صاحبان آن تمدن‌ها، بر درستی اعتقاداتشان تکیه دارد؛ زیرا هر تکامل فرهنگی و اخلاقی، از التزام و پابندی انسان به ارزش‌های اخلاقی کمال‌گرایانه‌ای که از خدایش آموخته است، سرچشمه می‌گیرد، و کمالات، همان فیضی در نظر گرفته می‌شود که از خدا دریافت می‌کند و تمامی بدی‌ها و فجایعی که با آن‌ها مواجه می‌شود به دلیل پابند نبودنش به توصیه‌های خدایی است که او را بندگی می‌کند.

می‌توانیم به بیان متونی از منقولات تاریخی و کتب مقدس پردازیم که علت وقوع فجایع و عذاب را به هنگام مخالفت با توصیه‌های خداوند، روشن می‌کنند:

(۲۳) و در آن زمان پروردگار، شما را از سرزمین قادش برنیع مقدس فرستاد؛ در حالی که می‌فرمود: صعود کنید و زمینی را که به شما بخشیدم مالک شوید. شما از سخن پروردگار خدایتان سرکشی کردید و او را تصدیق نکردید و سخنش را گوش نسپردید ۲۴ از روزی که

شما را شناختم، پروردگار را سرکشی می کردید).^۱

(۱۰) پس پروردگار به یسوع گفت: برخیز! چرا بر صورت خود افتاده ای؟ ۱۱ اسرائیل خطا کردند؛ بلکه از پیمان خود که به آن‌ها فرمان دادم سرکشی کردند؛ بلکه از حرام برگرفتند، بلکه سرقت کردند، بلکه انکار نمودند، بلکه در توشه‌های خود نهادند).^۲

اما در قرآن کریم:

حق تعالی می فرماید: ﴿فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَ لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾^۳ (پس به سزای شکستن پیمان‌هایشان لعنتشان کردیم و دل‌هایشان را سخت گردانیدیم؛ کلمات را از جایگاه خود منحرف می کنند و بخشی از آنچه به آن اندرز داده شده بودند به فراموشی سپردند و تو پیوسته بر خیانتی از آنان آگاه می شوی؛ مگر اندکی از ایشان؛ پس، از آنان درگذر و چشم‌پوشی کن که خدا نیکوکاران را دوست می دارد).

بنابراین پایه و اساس هر خیری که انسانیت از آن بهره می برد، به سبب مخالفت نکردن با سفارش‌های خدا و پایبندی به پیمان‌ها و میثاق‌ها میان مردم و پروردگارشان بوده است، و نابودی و هلاکت آن تمدن‌ها یا وجود آن بناهای بلند و تمدن بزرگی که پادشاهانشان بنیان نهاده بودند تنها بر این دلالت دارد که در آن پیمان‌ها و میثاق‌ها کوتاهی صورت گرفته است.

در ورای پیدایش هر تمدن و ارتقای اخلاقی، دعوتی عقیدتی و الهی مشاهده می شود که سبب اصلی تکامل نظام تمدنی شمرده می شود؛ اما دلیل نابودی آن تمدن، نابودی بنای

۱. کتاب مقدس، سفر تثنیه ۹: ۲۳.

۲. کتاب مقدس، سفر یسوع ۷: ۱۰.

۳. مائده، ۱۳.

عقیدتی و اخلاقی نزد انسان، به سبب پایبند نبودن به نظام عقیدتی و اخلاقی الهی است که نتیجه اش به وجود آمدن فجایع طبیعی و اجتماعی است.

هدف نهایی از نازل شدن این فجایع بر جوامع، اصلاح مسیر انسانی است تا انسان به هدفی که به خاطر آن آفریده شده است برسد؛ اینکه ارزش های اخلاقی الهی در انسان حلول کند.

حق تعالی می فرماید: ﴿أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ﴾^۱ (آیا ندیده اند که پیش از آنان چه بسیار امت ها را هلاک کردیم؟ [امت هایی که] در زمین به آنان امکاناتی دادیم که برای شما آن امکانات را فراهم نکردیم و [باران های] آسمان را پی در پی بر آنان فرو فرستادیم و رودهایی که از زیر آنان روان ساختیم؛ پس ایشان را به [سزای] گناهانشان هلاک کردیم و پس از آنان قوم دیگری پدید آوردیم).

و نیز می فرماید: ﴿أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَي قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ﴾^۲ (آیا برای کسانی که زمین را پس از ساکنانش به ارث می برند بیان نکرده است که اگر می خواستیم آنان را به [کیفر] گناهانشان گرفتار می کردیم و بر دل هایشان مهر می نهادیم تا دیگر نشنوند).

وقتی اصحاب این تمدن ها منحرف شدند، خدا آن ها را نشانه ای قرار داد برای آیندگان تا پند بگیرند و مانند گذشتگان عمل نکنند.

حق تعالی می فرماید: ﴿أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ

۱. انعام: ۶.

۲. اعراف: ۱۰۰.

مِنْ وَاقٍ ﴿۱﴾ (آیا در زمین نگردیده‌اند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از آن‌ها بوده‌اند چگونه بوده است؟ آنان که از ایشان نیرومندتر بودند و آثار پایدارتری روی زمین داشتند؛ [با وجود این] خدا آنان را به کیفر گناهانشان گرفتار کرد و در برابر خدا حمایتگری نداشتند).

از جمله مسائل علمی که هنگام بررسی حادثه‌ای تاریخی باید به آن توجه داشته باشیم، این است که تحقیق ما از منابعی باشد که در اثبات مسائل عقیدتی بر آن‌ها اعتماد می‌شود؛ زیرا در گذشته و در دوران پیش از اکتشافات باستان‌شناسی، بر منقولات تاریخی و کتب مقدس اعتماد می‌شد.

اما موضوع «تصحیح انحراف و خطا در نقل و تدوین» را صاحبان دعوت‌های الهی عهده‌دار شده‌اند؛ همان طور که این کار در زمان بعثت پیامبر خدا محمد ﷺ به انجام رسید؛ آن هنگام که ایشان، بسیاری از انحرافات و تحریفات در منقولات عقیدتی و اخلاقی را از طریق وحی الهی روشن فرمود تا آنجا که از طرف پیروان ادیان به دروغ‌گویی متهم شد. به همین ترتیب منقولات تاریخی که سیره پیامبر ﷺ را برای ما بازگو می‌کند نیز دچار تحریف و دگرگونی شده است؛ تا آنجا که باعث اختلاف امت در بسیاری از مسائل عقیدتی گردیده؛ اما عده‌ای از پیروان ادیان دیگر که به پیامبر ﷺ ایمان نیاوردند، به همان روش منحرف عقیدتی‌شان پایبند بودند تا زمانی که کشفیات باستان‌شناسی، شروع به ایفای نقش مهمی در اثبات بسیاری از واقعیت‌هایی کرد که این افراد آن را از طریق وحی الهی نازل شده بر پیامبر ﷺ پذیرا نشده بودند.

کشفیات باستان‌شناسی نقش مهمی را در تحقیق و ارزیابی منقولات تاریخی، در خصوص خاستگاه تمدن‌های باستانی از طریق بررسی آثارشان بر عهده گرفتند؛ زیرا کشفیات باستانی، نقلی علمی را در ارزیابی منقولات تاریخی محقق ساخته‌اند؛ به طوری که به پژوهشگر کمک کرده به حقایقی برسد که چه بسا افسانه می‌پنداشته است؛ ولی با وجود

اثبات موافقت و تلاقی منقولات تاریخی با کشفیات باستانی، امکان رد آن‌ها وجود ندارد.

مبحث اول: ویژگی‌های عمومی منقولات تاریخی

به‌طور کلی منقولات تاریخی گرفتار مشکلاتی است؛ به‌عنوان مثال، وقوع تغییر و تبدیل و تحریف_عامدانه یا غیرعامدانه_در آن، و این مشکلات، از خلال ناسازگاری‌های متون در برخی مسائل مهم جاری در زمان‌های مختلف فهمیده می‌شود؛ به‌گونه‌ای که این تضادها و ناسازگاری‌ها، به شک و تردید در نتایج به‌دست‌آمده از منقولات تاریخی می‌انجامد. علاوه بر این، منابع تاریخی که تاریخ آن تمدن‌ها را حکایت می‌کند اندک است؛ همچنین درهم‌آمیختن تمدن‌های جهان باستان و برافروخته‌شدن آتش جنگ میانشان، نیز وجود داشته است. به این ترتیب نیروهای پیروز، میراث فرهنگی و تمدنی اقوام شکست‌خورده را نابود کرده یا به مکانی دیگر می‌بردند. این علاوه بر تغییراتی بود که در ساختار جمعیت‌شناسی و فرهنگی آن سرزمین‌ها و اماکن تحت سیطره ایجاد می‌کردند؛ تغییراتی در راستای منافعشان. و این، از ویژگی‌های نیروهای استعمارگر ملت‌هاست؛ اینکه آن ملت را به رنگ خود درمی‌آوردند تا شکاف‌های اجتماعی میان ملت خودشان و ملت‌های استعمارشده را کاهش دهند و بتوانند بر آن‌ها سیطره یابند و نیز از طریق به‌کاربردن اسلوب‌های تغییر جمعیت‌شناسی و ازبین‌بردن هویت ملی و تغییر میراث تاریخی و تمدنی و تبدیل آن به میراث تمدنی و تاریخی نیروهای استعمارگر، هیچ نیرو و توانی برای ملت‌های شکست‌خورده جهت مطالبه حقوقشان باقی نگذارند؛ به همین دلیل بسیاری از آثار تاریخی، از بین رفته یا به روشی نوشته شده که نگاهی واقع‌گرایانه را از حوادث تاریخی منعکس نمی‌کند. این روشی است که نیروهای سلطه‌گر به کار می‌گیرند و ملاحظه خواهیم کرد از جمله مهم‌ترین کتب تاریخی که دستخوش چنین تحولی شده، کتب مقدس مانند تورات است؛ کتبی که به‌عنوان مطمئن‌ترین کتاب‌ها در نظر گرفته می‌شده‌اند؛ کتاب‌هایی که هیچ انتقادی را برنمی‌تافتند؛ با وجود آنکه در مراحل بعدی یعنی در حدود قرن ششم قبل از میلاد نوشته شدند؛ همچنین انجیل که بعد از زمان بعثت عیسی (علیه السلام) نوشته شد؛ و این

نکته‌ای است که در کتاب «نقد تاریخی کتاب مقدس» به آن اشاره شده است.^۱

همچنین در خصوص کتب تاریخی باستانی غیر از کتب مقدس، دقت معلومات این کتب وابسته به اعتقادات نویسنده است؛ بنابراین این کتاب‌ها از نگاه نویسنده به حوادث می‌نگرند و رؤیای نویسنده را منعکس می‌کنند؛ لذا ما در بسیاری از حقایق تاریخی - چه در اصل واقعه و چه در تاریخ و مکان آن وقایع - اختلافاتی را شاهدیم و این اختلافات به عللی چند ایجاد شده‌اند؛ به‌عنوان مثال:

۱. وقوع تحریف و تغییر:

این از خطرناک‌ترین مسائلی است که کتب مقدس و منابع تاریخی به سبب دخالت انسانی در معرضش قرار گرفته‌اند؛ به‌عنوان مثال در کتب مقدس مانند تورات - وقتی واقعه‌ای تاریخی برای ما نقل می‌شود، دخالت انسانی را به دلایل نژادی یا قوم‌گرایی - به روشنی ملاحظه می‌کنیم؛ مانند حادثه رؤیای ابراهیم علیه السلام و ذبح کردن تنها پسرش. در کتاب مقدس آمده است کسی که قضیه ذبح بر او واقع شد اسحاق علیه السلام بود؛ با وجود اینکه او تنها فرزند ابراهیم نبود؛ چراکه توصیف شدن او به‌عنوان «تنها پسر» جز بر پسر بزرگتر - که اسماعیل علیه السلام بود - منطبق نمی‌شود:

(پس گفت: تنها پسر خود که دوستش می‌داری یعنی اسحاق - را بگیر و به سرزمین موریا برو و او را در آنجا بر کوهی که به تو نشان می‌دهم برای سوختن [به‌عنوان قربانی] بالا ببر).^۲

اسماعیل علیه السلام پسر بزرگتر بود و پیش از تولد اسحاق علیه السلام وجود داشت؛ پس صحیح نیست که گفته شود اسحاق، تنها پسر ابراهیم بوده است. اسحاق علیه السلام بعد از برادرش

۱. مراجعه شود به: اسپینوزا - رساله‌ای در لاهوت و سیاست: ص ۲۲ - ترجمه دکتر حسن حنفی و بازبینی دکتر فواد زکریا - موسسه چاپ و انتشاراتی التنویر - بیروت - چاپ اول.

۲. کتاب مقدس - سفر پیدایش: اصحاح ۲۲/۲.

اسماعیل علیه السلام متولد شد و این در صدسالگی ابراهیم علیه السلام بود:

(و ابراهیم در هنگام تولد پسرش اسحاق، صدساله بود).^۱

در حالی که زمان ولادت اسماعیل علیه السلام چهارده سال پیش از ولادت اسحاق علیه السلام بوده است؛ یعنی ابراهیم علیه السلام در زمان ولادت اسماعیل، ۸۶ سال داشته است:

(وقتی هاجر اسماعیل را برای ابراهیم به دنیا آورد، ابراهیم مردی ۸۶ساله بود).^۲

این تحریف را قرآن کریم در زمان بعثت پیامبر خدا محمد صلی الله علیه و آله به اثبات رساند؛ قرآن کریم این تحریفی را که یهود پیش تر انجام داده بودند آشکار ساخت و تأکید کرد شخص ذبح شده، اسماعیل علیه السلام بود و روشن فرمود از ویژگی های یهود، تحریف و شکستن پیمان ها و میثاق ها بوده است.

حق تعالی می فرماید: ﴿فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَانَهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا دُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾^۳ (پس به سزای شکستن پیمان هایشان لعنتشان کردیم و دل هایشان را سخت گردانیم؛ کلمات را از جایگاه خود منحرف می کنند و بخشی از آنچه به آن اندرز داده شده بودند به فراموشی سپردند و تو پیوسته بر خیانتی از آنان آگاه می شوی، مگر اندکی از ایشان؛ پس، از آنان درگذر و چشم پوشی کن که خدا نیکوکاران را دوست می دارد).

همچنین در کتاب مقدس، می خوانیم نویسندگان یهود چه نسبت هایی به بهترین خلق خدا در میان انسان ها یعنی انبیا- روا داشته اند؛ به طوری که آن ها را عصیانگر و تعدی کننده به ارزش های اخلاقی توصیف می کنند، و این از بزرگترین افتراها و تهمت هایی است که

۱. کتاب مقدس - سفر پیدایش: اصحاح ۵/۲۱.

۲. کتاب مقدس - سفر پیدایش: اصحاح ۱۶/۱۶.

۳. مائده: ۱۳.

به آنان بسته‌اند.^۱

۲. کم‌بودن منابع تاریخی که به ما رسیده است:

منقولات تاریخی که با گذر از زمان‌های قدیم به ما رسیده و تاریخ آن دوران را حکایت می‌کند بسیار اندک است؛ زیرا اساساً بر کتب مقدس تکیه دارند؛ بنابراین کتب مقدس مهم‌ترین منابعی است که برای تاریخ آن دوران به آن استدلال، و به‌طور کلی، در اطمینان به حوادث تاریخی باستان به آن‌ها اعتماد می‌شود؛ زیرا کتب مقدس با چنان قداستی توصیف می‌شوند که امکان ندارد در مضمون دلالت‌هایشان بحث‌و جدلی صورت بگیرد و کتبی هستند که به صاحبانشان وحی می‌شده و با مراقبت‌های الهی نوشته می‌شده‌اند.

۳. تأثیر درونی نویسنده تاریخ:

در بسیاری اوقات نویسنده تاریخ چیزی را می‌نگارد که شنیده و برایش نقل شده است و «نقل»، غالباً تصویری از جزئیات حوادث ارائه نمی‌دهد؛ پس تدوینگر تاریخ، تلاش می‌کند در ارائه تصویری از جزئیات حوادث، بر توانایی درونی خود تکیه کند و این روش و اسلوبی است که تدوینگر تاریخ برخوردار از مرجعی فرهنگی یا فکری یا عقیدتی، با آن متمایز می‌شود؛ به‌خصوص اینکه نویسنده در توثیق حوادث تاریخی بر خودش تکیه دارد؛ پس او در معرض خطا و اشتباه است؛ در حالی که طرز تفکر خودش بر او تسلط دارد.

نویسنده تاریخ تلاش می‌کند از چهارچوب اعتقادات خودش خارج نشود و این نکته‌ای است که ما در کتب تاریخی می‌بینیم. این عامل، سببی از اسباب اختلاف در نقل می‌شود؛ به‌گونه‌ای که مورخی، حادثه‌ای را روایت می‌کند که در بسیاری از مضامین با حادثه روایت‌شده توسط مورخ دیگر مغایرت دارد و این مغایرت‌ها سبب می‌شود کسی که در این کتاب‌ها -چه تاریخی چه مقدس- به تحقیق و بررسی می‌پردازد برای رسیدن به یک حقیقت

۱. مراجعه شود به: کتاب مقدس، سفر پیدایش: اصحاح ۱۹: ۳۴ تا ۳۶.

تاریخی دچار مشکلاتی شود؛ همانند اختلافاتی که در مسائل روایت شده در تورات وجود دارد و نیز اختلافات واضحی که در انجیل‌های چهارگانه عهد جدید دیده می‌شود.

۴. نویسنده تاریخ در نگارش خود، غالباً به آنچه می‌شنود و برایش نقل می‌شود تکیه می‌کند.

ملاحظه می‌کنیم که بسیاری از حوادث تاریخی به صورت شنیداری به نویسنده منتقل می‌شوند؛ پس نویسنده چیزی را تدوین می‌کند که به او منتقل شده است؛ زیرا الزاماً به این صورت نیست که او در هر واقعه‌ای که رخ داده است حاضر بوده باشد و چه بسا گاهی نویسنده، دقیق بودن آنچه را برایش نقل می‌شود در نظر نمی‌گیرد و به تدوین همان چیزی بسنده می‌کند که می‌شنود یا برایش روایت می‌شود.

۵. دور بودن از زمان وقوع حادثه و تأخیر زمان تدوین

در بیشتر اوقات، مورخ، حوادث مربوط به پیش از زمان خودش را می‌نویسد، و این فاصله زمانی، مانع انعکاس تصویری دقیق از حوادث یا وقایع تاریخی می‌شود.

۶. تضادها در کتب تاریخی در خصوص برخی حوادث به گونه‌ای است که فرد آگاه را در قبال آن وقایع دچار شک و تردید می‌کند.

چه بسا واقعه‌ای را ببینی که بیش از یک مورخ بیان کرده است؛ ولی هم‌خوانی در «نقل» مشاهده نمی‌شود؛ تا آنجا که باعث می‌شود در اصل وقوع آن حادثه تاریخی، شک و شبهه ایجاد شود.

این‌ها مجموعه‌ای از دلایلی است که ما را وادار می‌کند بر بسیاری از منقولات تاریخی توقف کنیم و قبل از حکم کردن به جست‌وجو و تدبر بیشتری بپردازیم؛ از این رو به منابع دیگری نیاز داریم که واقع‌گرایی بیشتری دارند، تا در آشکار کردن دقت منقولات تاریخی به ما کمک کند.

تکیه بر متون تاریخی برای اثبات یک مورد واقعی بر اساس منقولات تاریخی، سخت و پیچیده به نظر می‌رسد؛ به‌خصوص در مسائلی مانند اعتقادات که نیازمند رسیدن به قطعیت و یقین است؛ همان‌طور که وضعیت در خصوص کتب مقدس این‌چنین است؛ مانند تورات و انجیل که از مهم‌ترین کتبی هستند که مسائل عقیدتی را بیان می‌کنند؛ و به همان دلایلی که بیان کردیم، تعارض و تحریف فراوانی در آن‌ها مشاهده می‌کنیم؛ مثل زمان نگارش؛ زیرا این کتاب‌ها در دوره‌ای در اواخر حیات بنی‌اسرائیل تدوین شدند؛ و نیز به‌دلیل وجود تعارض در بیشتر روایات تاریخی، و نیز خطا و اشتباهاتی که نویسندگان تورات گرفتار شدند، و اسلوب و روشی که در تدوین متون به آن اعتماد شده است؛ زیرا اسلوب و شیوه متداول در تدوین این متون، بهره‌گیری از حافظه بوده است و این متون به‌صورت شفاهی به زمان نگاش، منتقل شده‌اند؛ بنابراین پس از آنکه انسان نیاز به اطمینان بیشتر را به‌دلیل نقص در حافظه خود در انتقال اطلاعات متوجه شد، و وقوع اختلافات بزرگ در دقت نقل را در نتیجه فراموشی و اشتباه انسان در نقل درک کرد، این احساس نیاز، انسان را به تلاش برای مدون کردن آن حوادث و اخبار فراخواند؛ بنابراین بیشتر مطالب این کتاب‌ها در زمان وقوع اختلاف و ورود بسیاری از شبهات بر منقولات تاریخی تدوین شدند.

از این‌رو می‌بینیم در بسیاری از مسائلی که این کتاب‌ها نقل کرده‌اند، اختلافی واضح در نقل یک واقعه معین وجود دارد؛ پس لازم است این کتاب‌ها در معرض تحقیق و پاک‌سازی قرار بگیرند. بنابراین ناگزیر از جست‌وجوی منابع دیگری هستیم تا ریشه صحیح این مسائلی که در آن‌ها اختلاف رخ داده است استوار شود؛ زیرا با توجه به آنچه بیان شد، برخی از ویژگی‌های منقولات تاریخی به این شرح است:

۱. نبود دقت در نقل حوادث به‌دلیل دخالت مرجعیت عقیدتی یا قومی و نژادی یا سیاسی یا اجتماعی که بر تدوینگر تاریخ، سیطره دارد.

۲. قصور و کوتاهی تاریخ‌نگار در بیان واقعیت‌ها و ناتوانی او در توصیف دقیق آن‌ها.

۳. پناه‌بردن نگارنده تاریخ به ساختن سناریوهایی برای واقعیتی که در کتاب‌های مقدس به آن‌ها اشاره شده است، جهت پرکردن خلأ حوادثی که متون مقدس از آن‌ها عبور می‌کند.

۴. جهل نگارنده تاریخ به اهداف و مقاصد شخصیت‌هایی که حوادث تاریخی را بنا کرده‌اند.

۵. اسطوره‌سازی عمدی نویسنده تاریخ برای حوادث تاریخی؛ تا ابعادی را به آن اضافه کند که عموم مردم را در واکنشی عاطفی و به دور از هدف وقوع آن حادثه قرار می‌دهد.

مبحث دوم: ویژگی‌های کشفیات باستانی

ظهور کشفیات باستانی به‌عنوان رخدادی مهم در عصر نوین ما به حساب می‌آید؛ زیرا از ویژگی‌هایی برای اثبات درستی حوادث تاریخی گذشته برخوردارند؛ تا آنجا که به بازنگری در منقولات تاریخی و شکل‌دهی مجدد آن، بر اساس آنچه کشفیات باستانی نشان داده‌اند منجر می‌شود؛ از این‌رو کشفیات باستانی در نقل تصویر تمدنی بسیاری از ملت‌ها کمک کرده، و نیز در تشخیص دوره زمانی تمدن‌های باستانی، و تعیین موقعیت‌های جغرافیایی که این ملت‌ها در آن‌ها ساکن بوده‌اند دقیق بوده است. از جمله ویژگی‌های این کشفیات:

اول: آثار باستانی برای ما واقعیتی را نقل می‌کنند که در نزدیکی یک حادثه تاریخی رخ داده است؛ زیرا به‌دست اهل آن زمان یا توسط افراد نزدیک به زمان حوادث نگاشته شده‌اند.

دوم: آثار باستانی، دستاوردی فکری و تمدنی را نشان می‌دهد؛ زیرا آنچه انسان از سطوح عالی در ارتقای تمدنی به دست آورده است، برای ما منعکس می‌کند؛ چراکه انسان در آن دوره‌های تاریخی، از مراقبتی خاص توسط صاحبان خاص الوهیت و ربوبیت بهره‌مند بود؛ پس آثار آن‌ها را به تصویر می‌کشید و آن‌ها را با نمادها به نمایش درمی‌آورد؛ بنابراین، این آثار، هنگام جست‌وجو و تحقیق در معانی این رموز، تصویری از مفهوم خدا و ارتباطش با انسان را در اختیار ما قرار می‌دهد؛ زیرا [در آن دوران] انسان از متن نوشتاری، کمتر

استفاده می‌کرده و به‌جایش از نمادها و سمبل‌های تصویری بهره می‌برده است.

سوم: آثار باستانی از جمله منابع اصلی به حساب می‌آیند که خطاهای ایجادشده در منقولات تاریخی را برپیمان روشن می‌سازند. از جمله این خطاها به‌عنوان مثال- می‌توان به دانستن زمان و مکان قومی از اقوام باستانی اشاره کرد.

با وجود اینکه کشفیات باستانی روشی علمی برای شناخت واقعیت تاریخی فراهم کرده است، آنچه پژوهشگر از آن رنج می‌برد، شناختِ دلالتِ قطعی برخی متون مهم در کشفیات باستان‌شناسی است.

چهارم: حادثه تاریخی، خالی از تصوراتی است که تاریخ‌نگار در منقولات تاریخی وارد کرده است؛ زیرا شیوه نگارش آثار نگاشته‌شده باستانی با متونی که تحت تأثیر ذوق ادبی- که شیوه و روش نگارش شاعران و نویسندگان است، و نیز با متونی که جنبه فلسفی بر آن‌ها غلبه دارد، متفاوت هستند.

از شاخصه‌های نویسندگان ادبی این است که اخبار دریافتی را تدوین می‌کنند؛ بدون آنکه درباره درستی و شناخت حقیقت آن، تحقیقی کرده باشند؛ به‌خصوص درباره آنچه وابسته به خلقت و اعتقادات است.

«اسطوره‌پردازان، کاتبان و شاعرانی بوده‌اند که شغل اصلی‌شان تمجید خدایان و بزرگداشت آن‌ها و تحسین کارها و آثار آن‌ها بوده است. این افراد برخلاف فلاسفه، برای کشف حقایق وابسته به اصل اشیا و هستی و الهیات، تلاشی به خرج نمی‌دادند؛ بلکه آن‌ها تسلیم اعتقادات و آرای فراگیر جامعه خود بودند و برای جست‌وجو درباره اصل و منشأ آن‌ها تلاشی از خود نشان نمی‌دادند. هدف سازندگان اسطوره‌ها این بوده است که قصیده‌ای داستانی تنظیم کنند تا به روشی جذاب و الهام‌کننده و آرامش‌بخش، به تفسیر آرا و اعتقادات و شعائر دینی بپردازد. آن‌ها به بیان دلایل و برهان‌های قانع‌کننده عقلی اهمیتی نداشتند؛ بلکه اولویت

تلاششان ساختن داستانی بود که بر عواطف تأثیر بگذارد.»^۱

در بسیاری اوقات، نویسنده متن باستانی از مجاز و نماد و نیز از اسلوب عاطفی استفاده می‌کرده است؛ چراکه او می‌دانسته از جمله شاخصه‌های اسلوب عاطفی، سرعت تأثیرگذاری بر طرف مقابل است؛ این از یک سو. از سوی دیگر او [همچنان] از دانش‌های بسیاری محروم بوده است؛ از جمله به‌عنوان مثال- ناآگاهی او از واقعیت‌های علمی، و نیز فقدان ابزارهای اساسی ذهنی منطقی؛ به علاوه ناآگاهی وی از فرایندهای رشد و تکامل.

«واقعیت آن است که سومری متفکری که بسیار می‌اندیشید، از این توانایی ذهنی برخوردار بود که در هر قضیه فکری، تفکر منطقی منسجم و فراگیری داشته باشد. از جمله این‌ها، قضایای مربوط به اصل و خاستگاه هستی و نظام حرکت آن بود؛ ولی مانعی که سنگ لغزش را در جلوی پای او می‌افکند، این بود که او از حقایق علمی ساده‌ای که در دسترسش باشد برخوردار نبود و علاوه بر آن، از کمبود ابزار عقلانی اساسی نظیر تعریف و تعمیم- نیز رنج می‌برد. او به‌طور مطلق فرایندهای رشد و تکامل را درک نمی‌کرد؛ زیرا مبدأ پیدایش و تکامل- که اکنون از بدیهیات است- برای او ناشناخته بود.»^۲

آنچه نویسنده را به پیروی از اسلوب عاطفی وامی‌دارد، فهم او به نارسایی لغت در بیان دلالت‌های حقیقی است؛ به همین دلیل از یک سو به تشبیهات و نمادها پناه می‌برد و از سوی دیگر می‌خواهد تأثیر روانی‌ای را که آن تشبیهات و نمادها بر آن‌ها دلالت دارند حفظ کند؛ مانند تشبیه ارتباط انسان با پروردگارش به رابطه میان چوپان و گوسفندان.

ما این ویژگی را در مسئله تدوین متون توسط افرادی که معاصر با آن حوادث بوده‌اند یا در متون منقول از کسانی که معاصر یا شاهد آن حوادث بوده‌اند نظاره‌گر هستیم. در پیش

۱. ساموئل کریمر، از الواح سومر، ترجمه طه باقر: ص ۱۷۲ و ۱۷۳، چاپ اول، بیت الوراق للنشر المحدودة، ۲۰۱۰.

۲. ساموئل کریمر- از الواح سومر: ص ۱۷۳ و ۱۷۴.

روی او حوادث بزرگی قرار دارد و چون توانایی‌هایش در تعبیر و توصیف، محدود است، ناتوانی او را در بیان آن حقایق مشاهده می‌کنیم و به همین دلیل نویسنده، نمادگرایی و استعاره را برمی‌گزیند تا نقص و کوتاهی خود را در تعبیری که در نقل یک حقیقت معین ارائه می‌دهد برطرف نماید؛ این از یک جهت، از سوی دیگر، تدوینگر متن باستانی و تاریخی، نوشتار خود را با اسلوبی خاص می‌نگارد تا در نهایت، از دلالت آینده آن محافظت کرده باشد و به کسانی برسد که آن خطاب، به‌عنوان امانتی برای آن‌هاست و این شیوه باعث حفظ این متون از ادعاهای باطل، تا طولانی‌ترین زمان می‌شود. ما این ویژگی شاخص را تنها در متونی ملاحظه می‌کنیم که حق صاحبان دارای منهج و روش الهی را به اثبات می‌رسانند؛ همان کسانی که ارتباط مستقیمی با خدا دارند تا این متون به آن‌ها برسد؛ زیرا درجه تعقل انسان رو به تکامل است و متونی وجود دارند که بیان شده‌اند تا حقی را درباره شخصی در زمان آینده به اثبات برسانند؛ این متون بشارت‌هایی هستند که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند؛ زیرا معنایی در آن‌ها وجود دارد که در زمان صدورشان واضح و روشن نمی‌شود تا آن هنگام که زمان مقررشان فرا برسد و دلالتشان آشکار شود؛ پس تدوینگر، تأثیر تکامل در سطح عقل انسانی را در نظر می‌گیرد؛ چراکه میان دلالت داشتن یک «دلیل» و سطح عقل انسانی، ملازمتی وجود دارد.

ولی مشکلاتی وجود دارد که پژوهشگر علم باستان‌شناسی درخصوص نقل درست آثار برای واقعیت آن اقوام، با آن‌ها مواجه است؛ به‌گونه‌ای که باعث ظهور دشواری‌هایی در سر راه پژوهشگران این آثار شده و گاهی منجر به نتایج اشتباه از پژوهش این نوشته‌های باستانی می‌شود؛ از جمله این مشکلات، اختلاف دانشمندان باستان‌شناس در ترجمه و فهم معانی متون باستانی و تاریخی است و این نتایج، تصویری از واقعیت تمدن‌های باستانی را ارائه نمی‌دهد.

«ساموئل کریمر» در خصوص آنچه مربوط به ناتوانی در فهم گفته‌های پیشینیان است

می‌گوید:

«دانشمندان عصر ما کشف خواهند کرد که ما در فهم گفته‌های پیشینیان دچار نارسایی‌هایی بوده‌ایم؛ زیرا آن‌ها به‌طور کامل قانع شده بودند که می‌دانند هستی چگونه کار می‌کند، چگونه پیش می‌رود و مسیر زندگی چگونه است.»^۱

از این رو مشکل در کسانی نیست که آن گفته‌ها را با دستان خود نگاشته و حکاکی کرده‌اند؛ زیرا کسانی که آن‌ها را می‌نگاشتند نسبت به آنچه می‌نوشتند از علم و درایت برخوردار بودند و واقعیت آنچه را می‌نوشتند می‌دانستند؛ ولی «اشتباه» در کشف دلالت بسیاری از متون وجود دارد؛ از جمله آنچه متعلق به خود الواح است.

عواملی که منجر به فهم اشتباه در متون باستانی شده است

از جمله آنچه به الواح و تدوین آن‌ها مربوط می‌شود و آنچه به پژوهشگر و کشفیات باستانی و تاریخی ارتباط دارد؛ و آنچه به مرجعیت نویسنده و اعتقاداتش مربوط می‌شود:

۱. برخی الواح در معرض تخریب و نابودی قرار گرفته‌اند و به همین دلیل تصویر کاملی درباره موضوع آن لوح به دست نمی‌آید؛ از این رو در فهم آنچه آن لوح بیان می‌کند، به احتمالات اعتماد می‌شود.

۲. اختلاف فرهنگی و تاریخی پژوهشگرانی که متولی ترجمه شده‌اند با کسانی که آن الواح را نگاشته‌اند؛ از این رو ضروری است آنتروپولوژی (انسان‌شناسی) از روشی که دین را از طریق فرهنگی خاص مطالعه می‌کند بیرون بیاید تا برای فهم فرهنگ‌ها و معانی اعتقادی که با اعتقاد و فرهنگ او در تعارض است، توانا تر شود.

«اولین پرسشی که آنتروپولوژیست‌ها (انسان‌شناس‌ها) هنگام پژوهش و بررسی دین انسان‌های اولیه از خود می‌پرسند این است که: خدایانی که این اقوام می‌پرستیدند چه بودند؟ حال اگر خدایان را در مفهومی که خودشان درک می‌کنند

نیابند، برای آن‌ها خدایانی می‌آفرینند که با مفاهیم خاص خودشان از دین و خدایان منطبق باشد؛ به‌عنوان مثال مطالبی که پژوهشگران نخستین دربارهٔ دین ساکنان بومی سرخ‌پوست آمریکای شمالی از مفاهیم غریب و شگفت‌آور آن‌ها مثل مفهوم «آلواکوندا» یافتند. «آلواکوندا» بزرگ‌ترین نیروی هستی است که در هیچ نوع شخصیت الهی تجلی نمی‌یابد؛ بلکه در هستی می‌روید و از درون، با آن واکنش نشان می‌دهد. آن‌ها اصطلاح «بزرگ‌ترین روح» را بر آن نهادند و آن را به‌مثابه بزرگ خدایان در نظر گرفتند. این اصطلاح همچنان در عرصهٔ تاریخ ادیان استفاده می‌شود؛ به‌رغم آنکه در رساندن مضمون‌های حقیقی برای مفهوم «آلواکوندا» دچار خطا و نقصان است.^۱

همچنین تکیهٔ پژوهشگران باستان‌شناس بر نتایج حتمی بر اساس ترجمهٔ لوحی معین، که سمت‌وسو یا تکلیف معینی را از نقش «خدا» حکایت می‌کند، که تنها به این ویژگی اختصاص دارد؛ و در نتیجه منجر به ایجاد تعارض در سایر نقش‌های مرتبط با آن خدا در دوران مختلف می‌شود؛ بنابراین مشاهده می‌کنیم مثلاً در یک لوح در خصوص عملکرد خدا این‌طور ترجمه شده است که او رحیم است و خیر را دوست دارد؛ در حالی که در جای دیگر توصیفی دیگری برای همان خدا می‌بینیم؛ اینکه او ویرانگر است و او خدای تندبادها و طوفان‌هاست؛ همان‌طور که در وصف خدای «انلیل» چنین می‌بینیم.^۲

۳. تکیه به زبانی که تعداد حروف و واژگانش، با زبانی که لوح با آن نوشته شده است تفاوت دارد؛ به‌سبب تغییرات در ساختار کلمه مانند اضافه یا حذف شدن چند حرف. درست به همان صورتی که انتقال متن از یک زبان به زبانی دیگر که در تعداد حروف با زبان اولیه تفاوت دارد، به‌طور معمول منجر به تغییر در ساختار کلمه می‌شود؛ و این باعث دشواری در رسیدن به لفظ درست از اصل و ریشه‌ای می‌شود که آن کلمه از آن نقل شده است؛ در

۱. فراس سواج - دین انسان - دار علاء - چاپ چهارم - ۲۰۰۲.

۲. مراجعه شود به: ساموئل کریمر - از الواح سومر: ص ۱۸۶.

نتیجه باعث بی‌دقتی در معنا می‌شود.

۴. زبان و تغییرات صورت‌پذیرفته در آن، به‌دلیل مهاجرت و جابه‌جایی و تعامل با اقوام مناطق مجاور، منجر به ایجاد تغییر و تحریف در برخی لوح‌ها نسبت به اصلشان شده است؛ از جمله تغییر و دگرگونی در حروف و کلمات از طریق حل‌شدن یک لغت در لغتی دیگر. چنین وضعیتی در دوره حکومت آشوری و بعد از آن‌ها در حکومت هخامنشی در سرزمین بین‌النهرین رخ داده است؛ از این جهت که هخامنشیان در تدوین مشکل داشتند؛ زیرا آن‌ها از زبان برخوردار بودند، ولی خط خاصی نداشتند؛ پس خط آرامی، واسطهٔ تدوین زبان فارسی شد؛^۱ اما در دوره حکومت آشوری، و در مراحل پایانی آن، زبان آرامی به‌تدریج در زبان آشوری (آکدی) حل شد.

«خود آشوری‌ها در روزهای پایانی حکومتشان حروف هجای آرامی (حروف الفبای آرامی) را در نوشتن پوست‌ها به‌جای خط میخی خودشان - که میراث زمان‌های دور بود و با آن روی لوح‌های گلی می‌نگاشتند یا روی سنگ نقش می‌زدند - به کار گرفتند. پس از نابودی حکومت آشوری و سپس نابودی امپراتوری بابلی آخر که دوران کوتاهی داشت (امپراتوری بخت‌النصر)، الفبا و زبان آرامی توانست انتشار یابد و در آخرین قرن قبل از میلاد، توانست کار زبان آشوری و خط میخی را در سرزمین خودش یعنی سرتاسر بین‌النهرین - یکسره کند.»^۲

از نمونه‌های ایجاد تغییر در متون نقل‌شده در تمدن‌های باستانی، داستان گیلگمش است. داستانی که ماجرایش به زبان‌های مختلف نقل شده است و به همین دلیل نسخه‌هایی از این حماسه را می‌بینیم که به زبان‌های مختلف نوشته شده‌اند.^۳ سید

۱. مراجعه شود به: آرنولد توئینی - کنکاشی در تاریخ - ترجمه و تعلیق: دکتر طه باقر: ۶۲/۱ - چاپ اول - انتشارات الوارق - ۲۰۱۴.

۲. آرنولد توئینی - کنکاشی در تاریخ - ترجمه و تعلیق: دکتر طه باقر: ۶۲/۱.

۳. مراجعه شود به: احمدالحسن - توهّم بی‌خدایی: ص ۳۷۸.

احمدالحسن علیه السلام با سخن زیر در خصوص گیلگمش، به این موضوع پرداخته است:

«آن نجات‌دهنده‌ای که طی هزاران سال نام نیکش منتشر و معروف شده و خورش قاره‌ها را درنور دیده و از بین‌النهرین به شمال آفریقا رسیده است، در آثار باستانی مصر، تصاویر سمبلیکی برایش مشاهده می‌شود.»^۱

نتیجهٔ تنوع در زبان‌ها، مؤلفهٔ مهمی است که در تغییر معنا نقش دارد، حتی اگر به اصل و ریشهٔ یکسانی بازگردد؛ اما نتیجهٔ تداخل فرهنگی و اجتماعی-فرایند انتقال این نوشته‌هایی که میراثی فرهنگی شمرده می‌شوند به اقوام دیگر- باعث تغییر در دلالت‌های آن‌ها شده است؛ به دلیل اختلاف فکری و فرهنگی و عقیدتی میان صاحبان آن تمدن‌ها، به خصوص مهم‌ترین تمدن‌هایی که در منطقهٔ جزیرهٔ العرب و عراق و سرزمین شام پدیدار شدند؛ در نتیجه، به جهت نزدیک بودن موقعیت جغرافیایی آن‌ها و نیز به دلیل اهمیت تجاری آن موقعیت‌ها، شبه‌مداخله‌ای وجود داشته است؛ به این صورت که راه‌های تجاری از این سرزمین‌ها عبور می‌کرده و از این طریق، دروازهٔ آن سرزمین‌ها به روی تمامی نقاط عالم گشوده می‌شده است؛ و وقتی انسان نیازمند ابزار رساندن معنا در گفت‌وگو با ملت‌هایی شد که تمدنی متفاوت داشتند زبان، نقش مهمی را در رساندن تکامل تمدنی به این ملت‌ها بازی کرد؛ تا آنجا که باعث شد بسیاری از ارزش‌های عقیدتی و اخلاقی از ملتی به ملتی دیگر منتقل شود.

«زبان‌های سامی و شاخه‌های این زبان‌ها، از جمله زبان‌هایی است که از زمان‌های قدیم در آسیا و آفریقا شایع بوده‌اند و به سه دستهٔ اصلی تقسیم می‌شدند: شرقی (آشوری یا بابلی آشوری)، غربی (کنعانی آرامی) و جنوبی (عربی حبشی) که زبان‌های سامی غربی و لهجه‌های شمالی و جنوبی را شامل می‌شود؛ و شاخهٔ

شمالی به دو شعبه تقسیم می‌شود: کنعانی آرامی، و عبری اوگاریتی.^۱

با اینکه زبان در این منطقه از جهان به «ریشه سامی» بازمی‌گردد، تحول از زبان اصلی و تغییر آن، دلیلی جز تبادل تجاری و نزاع سیاسی و نظامی از بیرون و داخل منطقه نداشته است؛ تا آنجا که به ظهور لهجه‌هایی در جزیره العرب منجر شد؛ لهجه‌هایی مانند «سریانی» و «فینیقی» که در کنار زبان عربی باستان در جزیره باقی ماندند؛ سریانی در عراق و فینیقی در ساحل شرقی سرزمین شام به دلیل موقعیت جغرافیایی اش بر کرانه دریای مدیترانه. موقعیتی که پنجره‌ای به جهان غرب بود و آن‌ها اسطوره‌ها را با زبان سریانی و فینیقی به غرب و به‌خصوص روم و یونان منتقل می‌کردند؛ از این رو تأثیر روشنی در تغییر برخی از این معانی در نگاشته‌ها داشتند و اختلاط این آثار تدوین شده در برخی معانی، با توجه به منبع و سرچشمه و مکان کشف شدنشان ناشی از تأثیرپذیری به واسطه «نقل» و اضافه شدن بسیاری از اعتقادات و مفاهیم اقوامی است که نقل به سمت آن‌ها صورت گرفته.

۵. کاشف آثار نگاشته شده باستانی، وظایف انسان را در مرحله تدوین متن باستانی مدنظر قرار نداده است؛ اینکه چگونه انسان در آن دوره به خدا می‌نگریسته و تکلیف او در برابر خدا و کیفیت اثبات یگانگی خدا چگونه بوده است. انسان باستان پس از آنکه از یک سو، ثابت کرد که خدایان، بر اساس طبیعت نقششان تجلیات مختلفی دارند و از سوی دیگر ارتباط خدایان را با انسان ثابت کرد، و پس از آنکه تجلیات خدایان را درک نمود، مطابق مفهوم متعددبودن خدایان عمل کرد و با آن‌ها به تعامل پرداخت؛ سپس در مرحله دیگری، انسان با توجه به دوره‌های زمانی گذشته از چندخدایی به یگانه‌پرستی انتقال یافت. این مطلبی است که آثار به‌ثبت رسیده باستانی و برخی متون تاریخی بیان کرده‌اند.

«و این، زمانی رخ داد که جایگاه سرزمین بابل عظمت پیدا کرد و در نتیجه

۱. مراجعه شود به: کیت و اینتلام - ایجاد اسرائیل باستان: ص ۱۷ و ۱۸ - ترجمه سحر هندی.

خدای پشتیبان این مرکز، «مردوخ» هم عظمت پیدا کرد و سرور خدایان شد.^۱ و نیز به همین ترتیب در سرزمین آشور، وقتی مرکز آن عظمت پیدا کرد، باعث بالارفتن مقام و برتری دادن خدای آشور بر دیگر خدایان شد؛^۲ از این رو انسان آزادانه میان عبادت‌های مختلف جابه‌جا می‌شد؛ یک خدا را رها می‌کرد و به خدایی دیگر می‌پیوست و عرف دینی، او را از این کار باز نمی‌داشت؛ در حالی که تصور می‌کرد شریعت، آن را برایش مباح کرده است؛ زیرا آگاهی از مفهوم الوهیت، متناسب با مقدار تکامل ادراکات عقلی اوست و تکلیف او نیز به همان مقدار خواهد بود. ما ملاحظه می‌کنیم که تجلی‌های متعددی برای خدا وجود داشته و هیچ ممنوعیت دینی برای توجه به این تجلی‌ها وجود نداشته، و انتخاب یکی از آن خدایان، متناسب با نیاز انسان بوده است.

«و این اصل، از نظر پژوهشگران به "اصل ترجیح یا انحصار دین‌گرایی" (henotheism) معروف است؛ یعنی برتری دادن یا شاخص کردن یکی از خدایان در عبادت، و متمایز کردن او از دیگر خدایان.»^۳

تدوینگر متن باستانی، در نوشته‌هایش، بر اساس تکلیف خود مبنی بر اینکه مظاهر متعددی برای خدا وجود دارد، این اعتقاد را مورد توجه قرار می‌دهد و تلاش می‌کند بر اساس وضعیت و مطالبات حیاتی خویش، به آن توجه کند، و اگر کسانی که از این نگاه‌ها اطلاع می‌یابند، به این نکته توجه نداشته باشند، آن‌ها را به‌صورت کاملاً اشتباه درک خواهند کرد.

۶. نتایج ناشی از تغییر مراکز شهرها و تأثیر جناح سیاسی و تأثیرات ناشی از تغییر ساختارهای عقیدتی آن شهرها که به آن جناح مربوط می‌شود؛ زیرا متن دینی غالباً دیدگاه

۱. دکتر عامر سلیمان - عراق در تاریخ باستان، خلاصه‌ای از تاریخ تمدنی: ص ۱۱۶ - مرکز چاپ و نشر موصل.

۲. دکتر عامر سلیمان - عراق در تاریخ باستان، خلاصه‌ای از تاریخ تمدنی: ص ۱۱۶ - مرکز چاپ و نشر موصل.

۳. دکتر عامر سلیمان - عراق در تاریخ باستان، خلاصه‌ای از تاریخ تمدنی: ص ۱۱۶ و ۱۱۷.

سلطه حاکم را منعکس می‌کند و در نتیجه بر درستی آنچه در این منقولات تدوین شده، تأثیر می‌گذارد و در درازمدت، تحریف و تغییر را به متن دینی وارد می‌کند؛ بنابراین هنگام اطلاع از این نگاشته‌ها، این آثار، واقعیت درست تاریخی را منتقل نمی‌کنند.

«بر اساس تغییراتی که در مراکز شهرهای سیاسی رخ می‌داده است، صنف‌ها و گروه‌هایی ایجاد می‌شده که نتیجه ورود اقوام جدید به منطقه از طریق جنگ یا مهاجرت بوده است و همراه با این، اعتقادات دینی خاص آن اقوام و دستاوردهایی که در نتیجه ورود آن اعتقادات یا برخی از آن‌ها و تأثیرشان بر اعتقادات شایع بوده، سبب ایجاد این تغییرات شده است.»^۱

و علاوه بر این در گذشته، در جنگ‌ها و صلح‌ها، پیمان‌هایی اجرا می‌شد و پادشاهان به اعتقادات ملت‌های اشغال شده احترام می‌گذاشتند.

«رهبر پیروز، به سنت‌ها و آیین‌های نزدیکی به خدایان ملت‌های مغلوب احترام می‌گذاشت؛ همان‌طور که در اخبار پادشاهان آشوری آمده، این اخبار پر است از اشارات به این چنین آیین‌هایی؛ همان‌طور که پادشاه آشوری «شلمنسر سوم» (۸۵۸ تا ۸۲۴ قبل از میلاد) وقتی یورش خود را به غرب فرات در سوریه توصیف می‌کند، به صراحت می‌گوید: سپس از فرات به سوی حلب رفتم. مردمان آنجا ترسیدند و به پای من افتادند و من از آن‌ها نقره و طلا به‌عنوان مالیات گرفتم و قربانی به «هدد - حلب» تقدیم کردم، و از حلب به سوی شهرهای «ارخولینی» پادشاه حیات رفتم.»^۲

گاهی پادشاه پیروز، به اعتقادات ملت‌های شکست‌خورده احترام می‌گذاشت و این وضعیت وقتی مشاهده می‌شود که اشغال، به دلیل اختلاف با اعتقادات آن‌ها نبوده باشد؛

۱. دکتر عامر سلیمان - عراق در تاریخ باستان، خلاصه‌ای از تاریخ تمدنی: ص ۱۱۱.

۲. فراس السواح - دین انسان: ص ۹.

بلکه به دلیل شرایط سیاسی بوده که پادشاهان نیرومند را وادار می کرد آن منطقه را به اشغال خود درآوردند و غالباً نتیجه‌ای که باعث می شد بر آن ملت‌ها مسلط شوند، به سبب پابندنبودن آن ملت‌ها به ارزش‌های عقیدتی، به عنوان نوعی از انواع مجازات الهی بود؛ همان طور که شلمنسر سوم در یورش خود به سوریه انجام داد و نیز در زمان حکومت اسلامی در عهد عباسیان هنگام اشغال مغول‌ها انجام شد؛ تا آنجا که منجر به تغییر اعتقاد آن‌ها شد.

با درآمیختن ملت‌ها با یکدیگر همان طور که برای سربازان جنگی رخ می دهد. وقتی آن‌ها بازمی گردند، به همراه خود، خدایان ملت‌های دیگر را - که در میانشان زندگی می کردند - به سوی قوم خود می آورند، و این کاری است که نیروهای استعمارگر می کردند و نمادهای عقیدتی کشورهای اشغال شده را تغییر می دادند تا آنجا که باعث فقدان بسیاری از حقایق تاریخی این کشورها هستند. این از یک سو. از سوی دیگر، این نیروهای اشغالگر بر اعتقادات اقوام استعمار شده تأثیر می گذارند؛ همان طور که در قرن دوم پیش از میلاد در جهان هلنیسم (یونان مآبی) و رومی اتفاق افتاد:

«و در سال ۱۳۵ قبل از میلاد، نام امپراتور «ایلیا ادریانوس» را بر شهر قدس نهادند و آن را «ایلیا کاپیتولیا» نامیدند و این نام گذاری تا زمان فتح اسلامی ادامه داشت.»^۱

و در نتیجه تأثیر آن‌ها بر میراث تمدنی در منطقه فلسطین و سرزمین شام و مصر، زیاد بود؛ زیرا این مناطق را به عنوان مقرّ امپراتوری خود در نظر گرفته بودند.

۱. دکتر عقیف بهنسی - تاریخ باستان فلسطین از طریق علم باستان‌شناسی: ص ۱۳۸ - انتشارات هیئت عمومی کتاب سوریه - وزارت فرهنگ دمشق - ۲۰۰۹.

مبحث سوم: سیاست جهانی و کشفیات باستان‌شناسی غربی‌ها

جست‌وجوگران غربی در اواخر قرن نوزدهم و به‌خصوص طی دوره اشغال اخیر کشورهای عربی، متوجه میراث تمدنی اصیل این سرزمین‌ها شدند و وقتی حکومت‌هایی که می‌خواستند بر جهان سیطره یابند، اهمیت این میراث تمدنی را -که بیانگر منبع قدرت این ملت‌ها بوده است- درک کردند، سیاستی را بنا نهادند تا صاحبان تاریخ تمدنی را از تاریخ خودشان جدا کنند؛ زیرا آن‌ها می‌دانستند آن میراث، منبع قدرت برای سرزمین‌های عربی و اسلامی بوده است؛ از این‌رو تلاش کردند ملت‌ها را از میراث تمدنی‌شان جدا کنند؛ زیرا این میراث تمدنی، محرکی معنوی برای تمسک‌جستن این ملت‌ها به آن ارزش‌های اخلاقی فرهنگی در اختیار آن‌ها قرار می‌داد. وقتی میان این ملت‌ها و این ارزش‌ها فاصله افتاد، این ملت‌ها انگیزه تمسک‌جستن به آن میراث را از دست دادند و به این ترتیب بسیار آسان خواهد بود که اراده‌های جهانی را بر آن‌ها املا کرده تا سیطره بر آن‌ها و اشغال کشورهایشان به‌آسانی انجام شود. این از یک سو؛ و از سوی دیگر، جست‌وجوگران غربی از ادراک کاملی که آن‌ها را برای فهم صحیح متون و نوشته‌ها یاری کند برخوردار نبودند و نیز برقرار کردن ارتباط میان آنچه این الفاظ نشان می‌دهند و ماهیت اعتقادات صاحبان آن تمدن‌ها برای آن‌ها دشوار بود؛ زیرا چنین ارتباطی، با تکیه بر شناخت اصول عقایدی و زبانی آن ملت‌ها و صاحبان تمدن‌های باستانی از منابع تاریخی و کتب مقدس برقرار می‌شود؛ در حالی که اشغالگران غالباً از چنین شناختی برخوردار نبودند؛ بنابراین به ضابط و مصادره این متون و انتقال آن‌ها به موزه‌های غربی و نگهداری‌شان در آنجا پرداختند تا شعور تمدنی ملت‌هایی را که اقدام به چپاول آن‌ها و نابودی میراث فرهنگی‌شان کرده بودند مخفی کنند؛ حال یا با فهم نادرست این متون، یا با پنهان کردن این متون در موزه‌ها.

و در نتیجه وقوع این کارها -در عصر جدید- مافیایی پدید آمد که با این میراث تمدنی تجارت می‌کرد؛ تا آنجا که این حکومت‌های مافیایی را به سرقت این آثار کشاند. این کار از طریق عرضه قیمت‌های بسیار برای این آثار انجام شد تا شما برگردید و آن‌ها را با قیمت‌های

گزارف بخیرید. این با نقشه‌ای بوده که امروز مشخص شده و هدفش سیطره بر آن ملت‌ها بوده است و دلیل آن، منتقل کردن مهم‌ترین آثار باستانی عراق به موزه‌های جهانی در آن کشورهاست. آن‌ها یقیناً می‌دانند در این نگاشته‌ها و لوح‌ها چیزهایی است که آن‌ها را گران‌بهاتر از تمامی گنج‌های زمین می‌کند.

کشفیات باستانی، واقعیت متن نقل شده و دقت تطابقتش با حوادث را برای ما روشن می‌سازند و به این ترتیب تحریف و جعل و تقلب در منقولات تاریخی را آشکار می‌کنند؛ اما یک مشکل مهم باقی می‌ماند: پاینبودن برخی محققان باستان بر عقاید خودشان. آن‌ها سعی می‌کنند عقاید خودشان را حاکم بر نتایج پژوهشی کنند و گاهی نیز سیطره مؤسسات دینی بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی، پژوهشگر را وادار می‌کند تا آن نتایج را به‌صراحت اعلام نکند؛ پس اعلام صریح نتایج به‌دست‌آمده یا هر تلاشی که برای نقد کتب تاریخی به‌خصوص کتب مقدس- بر اساس نتایج پژوهش‌هایی که پژوهشگر به آن‌ها رسیده، خطری بسیار جدی است که چه بسا جان کسی را که اقدام به چنین کاری بکند به خطر بیندازد.

به این ترتیب میراث تمدنی که پژوهشگر به آن اعتقاد دارد و طی تمامی این دوره‌های تاریخی برای او نقل شده است، نقش مهمی در جهت‌گیری اندیشه پژوهشگر به سمت‌وسویی دارد که او را از بی‌طرفی علمی دور می‌کند؛ زیرا وی را چنین می‌بینی که به‌سوی چیزی متمایل می‌شود که به آن اعتقاد دارد و نمی‌تواند به‌سادگی از آن کوتاه بیاید؛ به‌عنوان مثال تأثیر کلیسا و مسجد و تاریخ دانشمندان و تقدیس آن‌ها را نمی‌توان انکار کرد و نویسندگان را در برابر دو راهی قرار می‌دهد: میان آنچه کشفیات باستانی از حقیقت برایش آشکار کرده است، و متن تاریخی و قداست آن؛ بنابراین تأثیر اطلاعات تاریخی که تحریف و در طول این زمان‌ها به آن‌ها عمل شده، تبدیل به بخشی از ساختار اعتقادی دانشمندان باستان‌شناس شده است و گاهی دانشمند به آنچه خودش اعتقاد دارد میل پیدا می‌کند و آن را بر نتایجی که در کار باستان‌شناسی به آن رسیده، ترجیح می‌دهد و حتی قیدوبندهایی

که توسط مؤسسات دینی در طول تاریخ وضع شده است، بر ساختار اجتماعی و اخلاقی دوران گذشته سیطره دارد؛ چه از زمان شروع تدوین حوادث تاریخی، و چه پس از تکمیل کشف این تأثیر توسط پژوهشگران علم باستان‌شناسی.

از جمله مسائلی که بر تأثیر این مؤسسات دلالت می‌کند به‌گونه‌ای که به حکومت‌های سیاسی کاهنان و رجال دین اجازه می‌دهد به تدوین این حوادث بپردازند. این نکته است که بیشتر متون باستانی کشف‌شده در کتابخانه‌های تابع معبد‌ها و قصرهای پادشاهی نگهداری می‌شوند و این مؤسسات هر روش و آیینی را که مخالف فکر خودشان و رویکردهای عقیدتی‌شان باشد رد می‌کنند و هرکسی را که با آن مخالفت کند در معرض سقوط و حذف قرار می‌دهند؛ و این یکی از دلایل مهمی است که سبب می‌شود پژوهشگران پیش از شروع اعلام هر نتیجه تحقیقاتی، [بر نتایج به‌دست‌آمده] توقف و تأمل بسیاری داشته باشند.

برخی پژوهشگران و متخصصان به کسانی که به مسائلی اعتقاد دارند، حقایق شگفت‌آوری را نشان داده‌اند؛ اما سیطره مؤسسات دینی بر تصمیم‌گیری‌ها و بر نتایج پژوهش‌های علمی، به آن‌ها این قدرت را داده است که از طریق برانگیختن ترس و ایجاد اضطراب در دل پژوهشگر یا القای شک در نتایج پژوهشی که به دست آورده، مانع ابراز آن نتایج شوند.

«از مهم‌ترین دانشمندان باستان‌شناس و پژوهشگرانی که در این عرصه، کتب مقدس را در پرتوی کشفیات باستان‌شناسی بررسی کرده‌اند: نفر اول، دانشمند یهودی اسرائیلی، دارنده دکترا در علم باستان‌شناسی، «اسرائیل فینکلشتاین Israel Finkelstein» رئیس دپارتمان باستان‌شناسی دانشگاه تل‌آویو و مدیر مرکز تحقیقاتی در سایت «مجیدو Megiddo» (آرماگدون باستانی) و نفر دوم، یک یهودی آمریکایی به نام «نیل آشر سیلبرمن Neil Asher Silberman» است. آن‌ها کتابی را با عنوان «تورات یهودی از واقعیت خود پرده برمی‌دارد» نگاشته‌اند. این

کتاب عبارت است از پژوهشی نقادانه و تند و آتشین دربارهٔ یهود؛ زیرا آشکار می‌کند که «تورات» کلمهٔ خدا نیست و در دوره‌ای دیرتر، در زمان «یوشیا» پادشاه یهود در قرن هفتم قبل از میلاد، توسط کاهنان یهودا نوشته شده است و نیز بیان می‌دارد که میان بسیاری از اماکن گفته‌شده در تورات و کشفیات باستان‌شناسی - نه از نظر جغرافیایی و نه از نظر دورهٔ تاریخی - تطابقی وجود ندارد.^۱

ملاحظه‌ای که در اینجا می‌توان از طریق آنچه دانشمندان باستان‌شناس ارائه کرده‌اند به ثبت رساند، این است که آیا در این مناطق، اثری باستانی کشف شده که نشان‌دهندهٔ جریان حوادث به همان گونه‌ای باشد که در تورات آمده است؟! به‌گونه‌ای که پژوهشگر اطمینان پیدا می‌کند هیچ نقطهٔ مشترکی میان حوادث نقل‌شده در تورات و آثار کشف‌شده وجود ندارد؟!!

آنچه دانشمندان باستان‌شناس برای تعیین دوره‌های زمانی مذکور در تورات، و میزان اشتراک آن‌ها با دوره‌های زمانی کشفیات باستانی، در طول دو قرن گذشته به دست آورده‌اند، نتیجه‌ای واقعی در انتساب نام‌های شهرهای گفته‌شده در تورات به فلسطین فعلی را نشان نمی‌دهد. شاید تورات از مهم‌ترین منابع تاریخی باشد که کشفیات باستانی، وقوع دست‌کاری و تحریف در آن را نشان می‌دهد؛ چه در سطح لفظی از طریق مطابقت نگاشته‌های باستانی با متن توراتی، و چه در سطح موقعیت جغرافیایی توراتی که طبق آثار، در همان اماکنی نیست که کاشفان باستان‌شناس جست‌وجو کرده‌اند؛ در حالی که تصور می‌کردند در متن تورات، معین و مشخص شده‌اند.

«باستان‌شناسان معترف‌اند عملیات حفاری و جست‌وجو که از سال ۱۸۶۵ میلادی در فلسطین آغاز شد اشتباه بوده است و صهیونیست‌ها و صاحبان تورات

۱. مراجعه شود به: دکتر فینکلشتاین و سیلبرمن - تورات یهودی از واقعیت خود پرده برمی‌دارد: ص ۱۲ - ترجمه انگلیسی، با توضیح و پی‌نوشت «سعد رستم».

از طرف هیئت نمایندگی باستان‌شناسی انگلیسی «وارین» در سال ۱۸۷۶ یا باستان‌شناس فرانسوی «تیری» در سال ۱۸۹۰ میلادی نتوانستند آثار توراتی را کشف کنند، و حتی «آلبرایت» معروف نیز هیچ کشف مهمی به دست نیاورد؛ به‌رغم آنکه او از «گونه‌شناسی سفال» برای مشخص کردن زمان‌هایی که بی‌جهت به زمان‌های توراتی مربوط می‌شود بهره‌جسته بود.^۱

همچنین نتایجی که دانشمند انگلیسی «کینیون» در کاوش خود در مناطق باستانی فلسطین در سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۱ به دست آورد، توانست همه فرضیاتی را که بر اساس نشانه‌های توراتی غیرعلمی استوار شده بود نقض کند و منجر به نارضایتی یهود از این نتایج و کنارگذاشتن این شخص از کاوش شد؛ ولی پس از آنکه کاوش‌ها دوباره در این منطقه انجام شد، درستی نتایج خانم «کینیون» و پیروزی نتایج حاصل از کاوش‌های باستان‌شناسی بر نشانه‌های توراتی، ثابت شد.^۲

نتایجی که هر پژوهشگری در این نگاشته‌ها و آثار باستانی به دست آورده است تابع مسائلی -از جمله امور سیاسی و عقیدتی- بوده است؛ زیرا بسیاری از دولت‌ها برای تداوم وجود و پایداری خودشان بر عمق تمدنی که صاحب هستند تکیه می‌کنند؛ بنابراین جنبه سیاسی، نقش مهمی در چگونگی اداره آن سرزمین بازی می‌کند. پس هر اکتشافی که متعارض با تاریخ امتی باشد، با آن مبارزه شده یا پنهان نگاه داشته می‌شود تا آن امتی که عناصر اصلی وجود خود را از طریق حفظ آن میراث تمدنی داراست باقی نماند.

۱. دکتر عقیف بهنسی - تاریخ باستان فلسطین از طریق علم باستان‌شناسی: ص ۳۰ - انتشارات هیئت عمومی

کتاب سوریه - وزارت فرهنگ دمشق - ۲۰۰۹.

۲. دکتر عقیف بهنسی - تاریخ باستان فلسطین از طریق علم باستان‌شناسی: ص ۵۹ و ۶۰.

فصل دوم

مفهوم الوهیت؛ مراتب و تجلیاتش

پیشگفتار

این پژوهش مفهوم الوهیت را در امت‌های گذشته، بر پایه دیدگاه عقل‌گرایانه و مستند بر آنچه از منقولات تاریخی و کشفیات نگاشته‌های باستانی که به ما رسیده است، بیان می‌کند؛ پس انسان پس از تفکر در آن تمدن‌ها و در آنچه از تجلیات خدا برایش آشکار شد، تلاش کرد ارتباط میان خویش و آن تجلیات را با اسلوب نمادینی ترسیم کند که شناخت و معرفت و میزان نزدیکی او را به آن تجلیات نشان دهد.

کاوشگر آثار باستانی، اقوامی را در مرحله‌ای پیش از آدم به تصویر می‌کشد که به دلیل بدوی بودن سطح تفکرشان نیازمند ارتباط مستقیم با خدایان بوده‌اند؛ زیرا بدون آنکه خدایان به‌طور مستقیم به او آموزش دهند یا تربیتش کنند، از توانایی [لازم] برای فراهم کردن ضروریات حیاتی خود برخوردار نبود و تمدن‌هایی که پس از آن‌ها آمدند به دلیل نزدیکی‌شان به زمان حضور خدایان و تصدی‌گری آن‌ها برای تدبیر آفرینش - تنها امتداد همین اقوامی بودند که از این مراقبت خدایان، بهره می‌بردند؛ زیرا شناخت و معرفت ایجادشده از حضور خدایان و تجلی آن‌ها، ظرافت و دقتی بیشتر از آن دارد که دور و پنهان بماند و تابع تصورات انسان باشد.

تکامل ادراکات عقلی و فکری انسان در مراحل اخیر - که نتیجه آموزش خدایان به اوست - سبب شد خدایان به‌جای ارتباط مستقیم، در حجاب قرار بگیرند و این فرصت را به

او بدهند تا نقش خود را در زندگی به انجام برساند؛ بدون آنکه این خدایان مداخله‌ای مستقیم در جهت‌دهی و تربیت او داشته باشند. دور شدن و حجاب خدایان، حجابی مطلق نبود؛ بلکه این خدایان وقتی نیاز انسان را به ظهور خود مشاهده می‌کردند، دوباره ظاهر می‌شدند.

شکی نیست که در متون باستانی، بیانی برای مفهوم خدا و تجلیاتش وجود دارد؛ چراکه این متون، زیر نظر خاص کسانی تدوین شده است که دارای ویژگی‌های الوهیت و ربوبیت بوده‌اند؛ بنابراین اگر متون باستانی را با دقت مطالعه کنیم، قطعاً بیشتر معارفی را که از دست داده‌ایم در آن‌ها خواهیم یافت؛ زیرا آن اقوام، متونی در اختیار داشتند که به اغلب مسائلی که مربوط به آفرینش و تکوین و دیگر مسائل از جمله منشأ و افعال خداست می‌پرداخت؛ در حالی که این متون - که چنین معرفتی را در خود دارند - به‌مرور زمان در میان اقوام بعدی، گم و نابود شد؛ زیرا پس از تکامل انسان و تکامل برخی صفاتش که باعث شایستگی او برای برعهده‌گرفتن نقش خدایان می‌شد، توانایی‌ها و حکومت‌ها از خدایان به انسان انتقال یافت؛ پس دانش انسان و آنچه از این دانش به نگارش درآورد، تجربه و تولیدات ذاتی خودش بود و به این ترتیب حقایقی از انسان پوشیده شد که در دوره تصدی مستقیم خدایان بر امور یعنی در دوره زمانی پیش از آنکه انسان نقش خدا را بر عهده بگیرد، آن حقایق آشکار بود؛ آنچه [انسان] می‌دید و می‌شنید، غیر از آن چیزی بود که در دوره بعدی شنید و استدلال و نتیجه‌گیری کرد؛ در حالی که بیشتر این نتیجه‌گیری‌ها ظنی و گمانی بود و نیازمند دقت در تشخیص.

شناخت و معرفت مراتب الوهیت از یک زمان تا زمان دیگر متفاوت است؛ مثلاً شناخت و میزان اعتقاد انسانی که هزاران سال قبل زندگی می‌کرده است نسبت به مفهوم الوهیت، به‌سبب تأثیر تکامل عقلی و ادراکی در انسان، از انسان دیگری که در دوره‌های بعد زندگی می‌کند متفاوت است؛ زیرا «دلیل» با میزان کمال و ارتقای عقلی انسان ملازمت دارد.

طبق متون و نگاهشته‌های باستانی، انسان اولیه از مراقبت مستقیم دارندگان صلاحیت‌های ربوبی و الهی برخوردار بوده است؛ پس آنچه حاصل می‌شده، ترکیبی از وحی

و نتیجه حاصل از تعامل عقلی عاطفی انسان بوده است؛ به همین دلیل این متون از نظر انسان آن دوران، از جایگاه قداست برخوردار شد و آن‌ها در معابد و اماکن مقدس شروع به انتقال این متون نمودند، و آن‌ها را از نسلی به نسل دیگر دست‌به‌دست می‌کردند تا این متون برای آن‌ها موروثی بازدارنده از انحراف باشد.

آدم علیه السلام در ابتدای وجود خود و نیز انبیا از فرزندانش، با وجود اینکه در مرحله‌ای متفاوت از مراحل گذشته بودند، از حمایت خاص افراد دارای اختصاصات الوهیت و ربوبیت، بهره‌مند می‌شدند؛ زیرا این افراد دارای اختصاصات الوهیت و ربوبیت پس از آنکه در ارتباط با انسان، به مرحله غیب منتقل شدند، هرگاه ضرورت، حضورشان را اقتضا می‌کرد رابطه خود را با انسان قطع نمی‌کردند. آفرینش آدم نمونه‌ای از این عنایت و توجه بود تا سیر تکاملی انسان به مرحله دیگری از مراحل ارتباط میان نسل او و خدا برسد؛ مرحله‌ای که ارتباط میان او و خدایان از طریق وحی و نبوت صورت پذیرفت.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾ (فرمود: ای ابلیس! چه چیز تو را مانع شد تا برای آنچه با دو دست خود آفریدم سجده نکنی؟! آیا تکبر ورزیدی یا از عالی‌مقامان بودی؟!).

این آیه‌ای است که آل محمد علیهم السلام در تفسیرش فرموده‌اند: سرپرستی آفرینش آدم توسط صاحب اختصاص ربوبیت، و با دو دستش، با هدف جداکردن آدم علیه السلام از دیگر خلائق، و به دلیل شرافت او بود؛ تا او آماده به‌عهده‌گرفتن وظیفه خود در زمین شود.

از ابوبصیر از اباعبدالله علیه السلام روایت است که فرمود: «اگر خدا همه خلق را با دست خود آفریده بود در خصوص آدم، چنین حجت نمی‌آورد که او را با دست خود آفریده است: ﴿مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي﴾ (چه چیز تو را مانع شد تا برای آنچه با دو دست خود

آفریدم سجده نکنی؟!». آیا دیده‌ای خدا اشیا را با دست خود مبعوث کند؟^۱

آدم و پس از او، فرزندانِش محصول یک نقشهٔ تکاملی روبه‌پیشرفت هستند تا آمادهٔ کسب علوم و معارف، از طریق وحی و فرشتگان یا از طریق انبیا و فرستادگان -در خصوص دیگر فرزندان غیر نبی‌اش- شوند؛ و نیز عزم انسان، مصمم‌بودنش و قابلیتش برای کسب این معارف و علوم، تمامی این‌ها منجر به تکامل انسان شده است تا آنجا که انسان به جایگاهی رسید که امروز در پیشرفت علمی و تمدنی و اخلاقی مشاهده می‌شود.

مراقبت و پشتیبانی مستقیم ربوبی و الهی، رابطهٔ معکوس با تکامل انسان و ارتقای او دارد؛ زیرا هدف از مراقبت ربوبی و الهی، رساندن انسان به بالاترین مراتب کمال و آراسته‌شدن به تمامی اخلاق خداست. مهم‌ترین و نخستین مرحله -که این ارزش‌های اخلاقی متعالی در نفس انسان تجلی یافت- با آفرینش آدم علیه السلام و فرزندانش آغاز شد و به همین دلیل این مرحله، نقطهٔ تحولی را نشان می‌دهد که از انسان قبل از آدم علیه السلام شروع می‌شود تا به انسانی دیگر، بعد از آدم علیه السلام می‌رسد که دارای صفات و ممیزه‌های خاصی بود که پیش‌تر در او وجود نداشت.

انسان قبل از آدم علیه السلام از شاخصه‌های مشهود در آدم علیه السلام محروم بود و این به دلیل آن «نفسی» است که در آدم به امانت نهاده شد؛ یعنی نفسِ عُلوی (یا بلندمرتبه).^۲

عده‌ای از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن عیسی، از حجال، از ثعلبه، از حمران روایت کرده‌اند: از اباعبدالله علیه السلام دربارهٔ این سخن خداوند عزوجل «وَرُوحٌ مِنْهُ» (و روحی از سوی خودش) پرسیدم. ایشان علیه السلام فرمود: «آن روح آفریده‌شدهٔ خداست که خدا آن را در آدم و عیسی خلق فرمود.»

ولی به آن معنا نیست که این روح، در گذشته وجود نداشته است. این روح در ذات

۱. علی بن ابراهیم قمی - تفسیر قمی: ۲/ ۲۴۴ - چاپ نجف - ۱۳۸۷ - انتشارات مکتب الهمدی.

۲. مراجعه شود به: سید احمد الحسن علیه السلام - توهم بی‌خدایی: ص ۱۵۴.

انسان قبل از آدم (علیه السلام) وجود نداشت؛ ولی در خدایانی که مراقبت از شئون انسان‌های قدیم را بر عهده داشتند وجود داشت.

از جابر بن یزید روایت است که ابو جعفر (علیه السلام) به من فرمود: «ای جابر! اولین چیزی که خداوند آفرید، محمد (صلی الله علیه و آله) و عترت هدایت‌شده هدایت‌کننده‌اش بودند. آنان اشباح نوری در مقابل خداوند بودند.» عرض کردم: «اشباح چیست؟» فرمود: «سایه نور، بدن‌های نورانی بدون ارواح؛ و با یک روح، تأییدشده بودند و آن، روح القدس است. به واسطه اوست که خداوند و عترت او پرستش می‌شوند. به همین سبب آنان را صبور دانای نیکوکار نیک آفرید که با نماز و روزه و سجده و تسبیح و تهلیل، خداوند را بندگی می‌کنند و نماز می‌خوانند و حج می‌گذارند و روزه می‌گیرند.»^۱

هدف از آفرینش انسان و مراقبت از سیر تکاملی درست او، انجام کارهایی توسط اوست که خدایان می‌خواهند؛ تا پس از آنکه صفات خدایان را برگرفت و آن‌ها را پیاده‌سازی کرد، صورتی برای این صفات باشد. به این انسان امر شده است تا از آن معارف پیروی کند و آن توانایی‌ها و معرفت‌ها را در ادای تکلیف خود در عالم آفرینش، به تسخیر درآورد؛ یعنی مسئول مستقیم خودش و موجودات زنده‌ای باشد که در اطرافش قرار دارند؛ و این نکته‌ای است که متون نگاهشده باستانی درباره اصل هستی و سرآغاز آن و اصل انسان و تکاملش گفته‌اند؛ اما مشکل، در دل فهم معانی این متون نهفته است؛ زیرا به زبانی باستانی نوشته شده‌اند و این باعث دشوارشدن فهم دقیق آن‌ها می‌شود.

لازم است انسان، مراتب مفهوم الوهیت را بشناسد، تا برای توجه به تمامی مراتبش، بر مسیر درست و آرمانی گام بردارد و مقصود خدا را در هر بخشی از این خطاب‌های الهی تشخیص دهد؛ زیرا هر مرتبه از این مراتب، خصوصیتی دارد که بر انسان لازم است آن را در نظر داشته باشد تا رویکردش درست و صحیح باشد و در آنچه از آن نهی شده است گرفتار

نشود؛ یعنی دچار سوءبرداشت از این مفاهیم نشود.

شاید آنچه تمرکز این تحقیق را بر مرتبه سوم از مراتب الوهیت یعنی الوهیت در عالم خلقت، که مرتبه‌ای از مراتب تجلی خداست. توجیه می‌کند، این باشد که [این مرتبه از الوهیت] وابستگی مستقیمی به زندگی انسان و تکامل او دارد؛ و همراه با آن، گوشه‌ای از ویژگی‌های مراتب دیگر نیز گفته خواهد شد.

مبحث اول: مفهوم الوهیت

اول: الوهیت از منظر زبانی و اصطلاحی

فرهنگ‌های زبانی به واژه «الوهیت» پرداخته‌اند و تعریف‌های بسیاری را برایش بیان کرده‌اند؛ از جمله:

«أله: الإله: الله -عزوجل- و هرچه به غیر از او به عنوان معبود برگرفته شود برای برگیرنده‌اش «اله» است. جمع آن «ألّهه» است و «ألّهه» بت‌ها هستند و آن‌ها را به این نام خوانده‌اند، زیرا اعتقاد دارند عبادت، شایسته آن‌هاست.»^۱

از ابن سیده که سخنان برخی نحویون را بیان می‌کند:

«گفته می‌شود «اله» آن چیزی است که شایسته عبادت باشد و گفته می‌شود او برای اینکه عبادت شود، تواناست؛ ولی آن را با [این] سخن خود شناسانده است: «خدا، همان است که عبادت برایش شایسته و واجب است.»^۲

ابن سیده به این تعریف متمایل شده است تا بت‌ها را از تعریف خارج کند؛ چراکه بت‌ها اگرچه بندگی می‌شوند، اما حقیقتاً شایسته پرستش نیستند.

۱. ابن منظور - لسان العرب: ۱/۱۸۸، مادة «اله» - چاپ سوم - دار احیاء التراث العربی.

۲. ابن سیده - المخصص: ۱۷/۱۳۵ - انتشارات کتب العلمیة - بیروت - لبنان.

اما تعریف الوهیت از نظر اصطلاحی:

«الله: اسمی است که مردم آن را به‌عنوان اسمی برای ذات الهی می‌شناسند و در عمل فقط بر ذات الهی اطلاق می‌شود؛ البته زمانی که از آن «الوهیت مطلق» قصد شده باشد.»^۱

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است: «معنای الله: همان معبودی که مخلوقات او را بندگی می‌کنند و به‌سوی او رو می‌کنند. الله از درک [توسط] چشم‌ها پوشیده است و از اوهام و تصورات ذهنی، پنهان.»^۲

امام باقر علیه السلام فرموده است: «معنای الله: همان معبودی است که خلق از درک ماهیتش و احاطه به چگونگی‌اش در حیرت‌اند و عرب می‌گوید "أله الرجل" یعنی وقتی در چیزی حیران شود و هیچ علمی به آن نداشته باشد. «وله» یعنی از چیزی که می‌ترسد یا از آن حذر می‌کند به چیزی پناه می‌برد. خداوند همان پوشیده‌شده از حواس مخلوقات است.»^۳

و «او» تنها موجودی است که به‌سویش رو می‌شود و هیچ‌کس دیگری جز او نیست تا اسم‌ها و صفاتش - که به‌صورت مطلق، خود را با آن‌ها نامیده و توصیف کرده است - به وی منسوب شود. این تعریف در معنای خاص‌تری است که لاهوت مطلق را مخصوص به او می‌گرداند؛ اما به‌طور عمومی، لفظ «اله» برای یادکردن و توصیف شخصی غیر آن کسی که الله به‌صورت مطلق به وی اطلاق شده است نیز استفاده می‌شود؛ گویی انسان مشخصی است که خداوند او را با برخی صفاتی - که خدا با آن‌ها متمایز می‌شود - مخصوص کرده و به‌جهت همین خصوصیات، صفت «اله» بودن را برگرفته است. موارد بسیاری در

۱. سید احمد الحسن - توحید: ص ۱۱۳.

۲. شیخ صدوق - توحید: ص ۹۸ - مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم.

۳. شیخ صدوق - توحید: ص ۸۹ - مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم.

کتب مقدس وجود دارد که برای شرعی بودن به کاربردن «خدای مقید» برای توصیف انسان با صفت الوهیت، به آن‌ها استدلال می‌شود. گاهی لفظ الوهیت بیان می‌شود؛ در حالی که منظور از آن، امری منکر و غیرشرعی است؛ به طوری که هیچ متنی برای جایز بودن وصف آن شخص با صفت الوهیت وجود ندارد. این زویه را در راه و روش کافران مشاهده می‌کنیم؛ آن‌ها شروع به توصیف خدا به عنوان موجوداتی کردند که این نسبت و این صفت را از پیش خود به آن‌ها نسبت داده بودند؛ و محرک و مشوق آن‌ها، یا عمدی بوده همان طور که فرعونیان و طاغوتیان ادعای الوهیت کردند یا در نتیجه شبهه‌ای بوده که برای انسان پیش آمده است.

پس از نظر ما لفظ «اله» بر سه چیز اطلاق می‌شود:

۱. ذات مقدس الهی

۲. انسان به خصوصی که در نصوص به وی تصریح شده است؛ همان طور که این راه و روش خلفای خدا و برگزیدگان از طرف آن معبود سبحان و متعال بوده است.

۳. نام‌گذاری‌هایی که خود انسان‌ها ابداع کرده‌اند و هیچ دلیل شرعی بر درستی اطلاقشان وجود ندارد؛ و این راه و روش کافران، فرعونیان و طاغوتیان است.

به این ترتیب مفهوم «الوهیت» معنای واحدی دارد که تمامی تعریف‌های دیگر در آن اشتراک دارند، و آن اختصاص تمام اعمال بندگان به خدا، یا اختصاص تمام عبادت‌ها به خداست.

دوم: مراتب الوهیت

عالم خلقت در مراتب کمالی خود، از پایین‌ترین مرتبه، یعنی عالم اجسام شروع می‌شود، سپس عالم مثال و بعد عالم عقل قرار می‌گیرد، و مقیاس کمال و ارتقا بر اساس «رسیدن» به آن مراتب است. بعد از بالاترین مرتبه از مراتب کمال خلقت، مرتبه عالم لاهوت قرار دارد

که «ذات» را شامل می‌شود و بالاترین مرتبه از مراتب کمال - یعنی کمال مطلق - است؛ و بعد از آن مرتبه «گُنه» و حقیقت قرار دارد که با هیچ اسمی و با هیچ رسمی شناخته نمی‌شود؛ بلکه این مرتبه، مرتبه عجز و ناتوانی از شناخت است.

مراتب الوهیت به سه مرتبه تقسیم می‌شود:

۱. گُنه و حقیقت؛

۲. ذات الهی؛

۳. انسان (ارواح مقدس).

بسیاری از علما و مفسران از ارائه تصویری واضح و روشن برای بسیاری از مفاهیم عقیدتی مانند مفهوم الوهیت که در کتب مقدس و سخنان پیامبران آمده است، به سختی افتاده‌اند؛ مثلاً در کتاب مقدس، بسیاری از متون عقیدتی به شکلی نادرست فهمیده می‌شود؛ به گونه‌ای که مسیحیان، اصول و اعتقاداتی را بدعت‌گذاری می‌کنند که هیچ ارتباطی با فهم درست انسانِ عاقلِ دارایِ درک ندارد. نزد آن‌ها برای این اعتقاداتی که به خدا منسوب می‌شود، لوازمی وجود دارد که تناسبی با وجود مقدس الهی ندارد؛ زیرا آن‌ها تصور کردند مقام و مرتبه الوهیت، [تنها] یکی است و به این ترتیب در فهم آن مراتب خلط صورت گرفت و بین آن‌ها اشتباه حاصل شد.

پاپ شنوده در فصل سوم، در نتیجه‌گیری هفتم کتاب «لاهورت مسیح» می‌گوید:

«وقتی به‌گواهی کتب مقدس عهد جدید و قدیم، جز خدای یگانه وجود ندارد و به‌گواهی همان کتب مقدس، سید مسیح، خداست، پس عیسی همان خدای یگانه است. خدا در سفر اشعیا می‌گوید "خدایی جز من نیست" و در همان سفر می‌گوید "وحی از عیسی است، او خدای تواناست". این چه معنایی دارد؟ جز اینکه

هر دو، یکی هستند؟!»^۱

از جمله متونی که مسیحیان با آن بر لاهوت مطلق بودن مسیح استدلال می‌کنند، متن زیر است: (۳۰ من و پدر یکی هستیم).^۲

(۱۰ آیا ایمان نداری من در پدر هستم و پدر در من هست؟ کلامی را که من به شما می‌گویم از طرف خودم نمی‌گویم؛ لکن اکنون پدر در من هست و او این کارها را می‌کند).^۳

از آنجا که برای اثبات وحدانیت حقیقت این اصول سه‌گانه پدر، روح پدر (روح القدس) و پسر (مسیح) به این متن‌ها استدلال می‌شود، این متون از جمله مواردی است که آن‌ها را بر آن داشت تا «ترکیب» و «مرگب‌بودن» را به خدا نسبت داده، و انسان را تمثیل لاهوت مطلق قرار دهند.

مفسران اسلامی نیز در تفسیر برخی آیات قرآن و احادیث شریف پیامبر و اهل بیتش علیهم‌السلام که خدا را معرفی می‌کنند، در فهمی اشتباه گرفتار شدند. بیشترین کسانی که در این مفاهیم به تحقیق و بررسی پرداخته‌اند فلاسفه هستند. عده‌ای از آن‌ها در این تحقیق، اقدام به قانون‌گذاری کردند و خواستند واقعیتی را فراهم کنند که مانع گرفتار شدن خواننده تفسیر آن‌ها، در لازمه‌های این تفاسیر - که خالی از لغزش‌ها و شبهات نبودند- بشود و همین، باعث به‌وجود آمدن اختلافات اعتقادی در دین توحیدی شد و امت را به فرقه‌هایی تقسیم کرد که برخی از آن‌ها برخی دیگر را تکفیر می‌کنند.

دسته دیگری از فقها برای گریز از این لازمه‌های عقیدتی، مناسب دیدند که این متون را رد کنند و با این ادعا که این احادیث مخالف اصل عقیده آن‌هاست شروع به تضعیف این احادیث کردند؛ مانند تفسیر آن‌ها از این سخن امیرالمؤمنین علیه‌السلام: «... سرآغاز دین، شناخت

۱. پاپ شنوده - کتاب لاهوت مسیح. نشانی کتاب: <http://alkalema.net/pope/lahot.htm>

۲. انجیل یوحنا ۱۰: ۳۰. (ویراستار)

۳. انجیل یوحنا ۱۴: ۱۰. (ویراستار)

اوست، و کمال شناخت او، تصدیق او، و کمال تصدیق او، توحید (بیگانه دانستن) او. کمال توحید او، اخلاص برای او و کمال اخلاص برای او، نفی صفات از اوست؛ چراکه هر صفتی گواهی می‌دهد غیر از موصوف است و هر موصوف گواهی می‌دهد که غیر از صفت است.»^۱ بسیاری از فقها در بیان مقصود امام (علیه السلام) در نفی صفات، دچار حیرت شدند؛ مانند کمال حیدری که اشکالی را مطرح می‌کند و به آن پاسخ می‌دهد. خلاصه اشکال وی این گونه است: «از نظر عقیدتی ثابت شده است که صفات ذاتی، عین ذات هستند؛ پس چگونه امام (علیه السلام) می‌فرماید کمال اخلاص، نفی صفات است؟» و در پاسخ خود می‌گوید: «واضح است مراد امام (علیه السلام) از نفی صفات از او، صفات زائدی است که صفات ذاتی نیستند؛ زیرا صفات ذاتی، عین ذات اوست و غیر از او نیست تا بتوان این صفات را از او نفی کرد.»^۲

همچنین از صدرالدین شیرازی در تفسیر سخن امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده است:

«کمال اخلاص، نفی صفات از اوست و منظور، نفی صفاتی است که وجودشان غیر از وجود ذات است؛ وگرنه ذات او به خودی خود مصداقی برای همه صفات و ستایش‌های کمالی و اوصاف الهی است؛ بدون آنکه امر اضافه‌ای بر ذات خدای تعالی افزون گردد که فرض شود آن امر، صفتی کمالی برای اوست.»^۳

از این رو، این فقیهان در فهمی اشتباه گرفتار شدند؛ زیرا آن‌ها منظور امیرالمؤمنین را درک نکردند و زحمت چیزی را به جان خریدند که به آن تکلیف نشده بودند. آن‌ها میان مراتب نام‌های خدای متعال، فرقی قائل نشدند. امام (علیه السلام) با این سخن خود می‌خواهد بگوید که «معرفت» مراتبی دارد: مرتبه انسان، مرتبه ذات، و مرتبه کُنه و حقیقت؛ و امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حدیث خود، مرتبه کُنه و حقیقتی را قصد می‌فرماید که در آن، هیچ

۱. علامه مجلسی - بحار الانوار: ۲/۲۴۷.

۲. کمال حیدری - پژوهشی در توحید: ص ۷۲ - دار المرتضی - بیروت - ۱۴۳۲ / ۲۰۱۱

۳. کمال حیدری - پژوهشی در توحید: ص ۷۴.

اسمی و هیچ صفتی از یکدیگر متمایز نیست؛ پس در اینجا انسان عجز و ناتوانی خود را از شناخت و معرفت، آشکار می‌کند.

امام احمد الحسن علیه السلام آنچه مدنظر امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است و شبهاتی را که فقها در تفسیرهای خود گرفتارش شدند روشن می‌سازد؛ آنجا که می‌فرماید:

«مرتبه اول: مرتبه حقیقت یا کُنه

مرتبه اول از اسمای خداوند سبحان، مرتبه حقیقت یا کُنه است. این، مرتبه‌ای است کلی که برای ما اسم و رسمی از آن، مشخص نیست، مگر آنچه از برخی روایات به ما رسیده که با ضمیر غایب «هو» (او) به آن اشاره شده است و چون اشاره دارد به مرتبه اعظم از اسمای خداوند سبحان و متعال، «اسم اعظم اعظم اعظم» به آن اطلاق می‌شود.

مرتبه دوم: مرتبه ذات

که مرتبه‌ای است تفصیلی و فیض از آن مرتبه است و او سبحان با این مرتبه با خلقتش روبه‌رو شده است. در اینجا منظورم از خلق، فقط حضرت محمد صلی الله علیه و آله است؛ زیرا فقط اوست که آیات بزرگ پروردگارش را مشاهده کرد و حجاب ذات برایش گشوده شد و به نوسان درآمد.

اسم «الله» به این مرتبه اشاره دارد؛ با آن عقل‌ها به حیرت درآمد و قلب‌ها بی‌قرار شد.

اسم «الرحمن الرحیم» درب ذات است و از آن و به‌وسیله آن به خلق افاضه می‌شود. ﴿قُلْ اَدْعُوا اللّٰهَ اَوْ اَدْعُوا الرَّحْمٰنَ اَيًّا مَا تَدْعُوْنَ فَلَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰى﴾^۱
(بگو: چه الله را بخوانید چه رحمان را، هرکدام را که بخوانید، نام‌های نیکو از آن

اوست).

مرتبه سوم: مرتبه انسان

ذات الهی در قالب انسان کامل برای خلق متجلی و نمایان شد؛ همان طور که چنین معنایی در حدیث روایت شده است: «**خداوند آدم را به صورت خود آفرید.**»^۱ حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ﴾ (و **خدا**) همه اسماء را به آدم آموخت؛ سپس آن‌ها را به فرشتگان عرضه کرد). در اینجا تعلیم دادن، فراتر از بیان لفظ و معنای یک شیء از حقیقت خارجی و تأثیرگذاری است و منظور از اسماء همان اسماء ذاتی اوست؛ مانند الله، رحمان، رحیم، علیم، عزیز، حکیم و...^۱

ملاحظه می‌کنیم ادیان در خصوص مرتبه سوم از مراتب نام‌های خداوند سبحان و متعال سخن گفته‌اند و این مرتبه، مرتبه‌ای از مراتب «الله» است؛ یعنی مرتبه «الله مخلوق». او همان حجاب و صورتی است که خدای خالق مطلق، با آن با خلق خود روبه‌رو می‌شود.

الوهیت در عالم خلقت، الوهیت مطلق نیست و این مرتبه‌ای است که بسیاری از خلق، درباره‌اش به اشتباه می‌افتند؛ زیرا توصیف الوهیت بر آن اطلاق می‌شود؛ در حالی که با اوصاف مخلوق توصیف شده است؛ مثلاً گفته می‌شود خدا دست یا صورت دارد و امور مشابه. کسی که در فهم این معانی دچار شبهه می‌شود، در تجسیم (جسمانی کردن خدا) گرفتار می‌شود و از این عده، گروهی به سوی نفی و رها کردن این صفات می‌روند؛ زیرا امکان ندارد این صفات جز برای جسم وجود داشته باشد؛ چراکه صفات از ملزومات جسم است؛ مانند ترکیب و جزء جزء کردن. آن‌ها نفهمیدند که این صفات، تجلیاتی برای مراتب کمال

۱. سید احمد الحسن - گزیده‌ای از تفسیر سورة فاتحه: ص ۲۹ - انتشارات انصار امام مهدی - چاپ اول - ۱۴۳۱ هـ
/ ۲۰۱۰ م.

مطلق در عالم خلقت است و خدا آن را حجاب و برزخی میان خودش و خلق خودش قرار داده و این حجاب، نقطه اتصال فیض الهی را در عالم خلق نشان می‌دهد و وقتی هر چیزی برای به دست آوردن کمال یا برطرف کردن نقص خود به آن حجاب و واسطه رو می‌کند، بر این اساس آن واسطه را، اله یا خدای خود قرار داده است.

قرائت متون آثار باستانی که دانش تمدن‌های باستانی را برای ما نقل می‌کند، نشان می‌دهد که دربرگیرنده دلالت‌ها و اشاره‌هایی عمیق و معانی متعالی از توصیف اله و تکامل مفهومی اله برای انسان است؛ زیرا آغاز هستی و تکاملش و آفرینش انسان ابتدایی و تکاملش، از سرآغاز زندگی نخستین گرفته تا سرنوشت زندگانی دیگرش، همگی نقشی اساسی در استوار کردن شناخت و معرفت انسان به اصل وجودی‌اش دارد؛ و این مسائل سه‌گانه یعنی خدا، هستی و انسان- ارکان وجود هستند.

با وجود اختلاف رویکرد فکری در افراد هر تمدنی از تمدن‌ها، تشابهی بزرگ در مفاهیم عقیدتی دیده می‌شود؛ زیرا اصل اعتقادات دینی، یگانه است؛ بنابراین انسان‌ها اگرچه در راه و روش بیان مقصود خود و دقت آن متفاوت‌اند، اما فقط به یک مطلب اشاره می‌کنند؛ پس او، از ثابتی از ثوابت هستی تعبیری را ارائه می‌کند و قطعاً «ثابت» تغییر نمی‌کند؛ اما در توصیف و راه و روش تعبیر از آن توسط یک انسان تا انسان دیگر به دلیل تکامل انسانی- که از طریق دستاوردهای فکری و تمدنی انسان در هر یک از مراحل تکاملی‌اش بر آن استدلال می‌کند- تغییر و تکامل به وجود می‌آید.

در مسیر تکاملی انسان، مراحل زمانی طولانی و مختلفی بر او گذشته و از این رهگذر، تمدن‌های متعدد با رویکردهای مختلف پدید آمده‌اند؛ اما همه این تمدن‌ها در یک امر اشتراک دارند و آن، «مفهوم اعتقادی الوهیت» است. این نکته‌ای است که متون باستانی کشف شده نشان داده‌اند و اشاره می‌کنند که این تمدن‌ها همگی از یک ریشه هستند و این اصل و ریشه همان تمدن سومری است. متنی که ملاحظه می‌کنیم اسطوره‌ای از اسطوره‌ها را در تمدنی معین نقل می‌کند و همان اسطوره را با همان مضمون در تمدن

دیگری می‌یابیم؛ درست مثل وضعیتی که دربارهٔ اسطورهٔ پادشاه گیلگمش وجود دارد.^۱

پس خدایان و ظهورشان و میزان آشکارسازی و شخصیت‌بخشیدن به آن‌ها به سطح ادراک و تعقل انسان دلالت دارد؛ پس ما کمال انسان را از طریق مقدار داشته‌های معرفتی او مشاهده می‌کنیم. «خدا» موجود است و «انسان» نیز موجود است؛ ولی رابط میان آن‌ها چه چیزی است؟ این رابط، مقدار شناخت و معرفت واقعی و به‌فعلیت‌رسیدهٔ میان انسان و خداست. خدایانی شناخته‌شده وجود دارند و خدایانی هم هستند که شناخته‌شده نیستند؛ پس عقل انسان تلاش می‌کند به منتهای معرفتی خود نسبت به خدا و توانایی جداسازی مراتب خدا دست یابد تا با توجه به امکانات شناختی عقلانی یا حسی که در اختیار دارد، رویکرد و جهت‌گیری‌اش درست و صحیح شود. هر مرتبه‌ای از مراتب خدا، قانون خاص خودش را دارد و نباید این مراتب را با یکدیگر خلط کرد. پس نگرستن به مرتبهٔ لاهوت مطلق، از طریق دلیل عقلی انجام می‌شود؛ در حالی که نگرستن به مرتبهٔ لاهوت مقید، از طریق دلیل حسی و عقلی صورت می‌پذیرد.

متون باستانی، خدا را در عالم آفرینش چنین به تصویر کشیده‌اند که تجلی و ظهوری دارد که همگام با تکامل انسان و ساختار روحی و فکری اوست. پس نخستین تجلی برای انسان، در ابتدای تکاملش، با مادیات و عناصر طبیعی مانند بادهای و باران و... رخ داده است.

وقتی انسان فقر و نیازمندی خود در شناخت خدایان را احساس می‌کند، به جست‌وجوی آثاری می‌پردازد که او را به خدا منسوب می‌کند و آن را به‌عنوان نماد و دلالت و نشانه‌ای برای خدا در نظر می‌گیرد. وقتی انسان در مسیر ارتقای خود به‌سوی والاترین مرتبه و شریف‌ترین مخلوق در طبیعت، تکامل و ارتقا می‌یابد، الوهیت در خود او متجلی می‌شود و او خود برترین موجودی می‌شود که الوهیت را در طبیعت متجلی می‌سازد. وقتی الوهیت

۱. مراجعه شود به: سید احمدالحسن - توهم بی‌خدایی: ص ۳۷۸.

در انسان متجلی شود، وسعت نظر انسان نسبت به آن، بزرگ‌تر و وسیع‌تر از تجلی الوهیت در طبیعت می‌شود.

این مرحله، مرتبه‌ای مهم در مراتب معرفت الهی را نشان می‌دهد و مقدمه‌ای برای ارتباط انسان با مرتبه‌ای والاتر از مرتبه ناسوت است و آن، مرتبه تجلی در مجردات و سپس ارتباط با مرتبه غیب است؛ و این تکامل در مفهوم الهی از عالم نمادها به عالم تجلی حسی، سپس به عالم غیب و مجرد، و سپس به غیب مطلق را تکامل روحی و عقلی انسان آشکار می‌کند.

بسیاری از متون باستانی و تاریخی، اتفاق نظر دارند که مبدأ پیدایش موجودات از یک ریشه نخستین است که نام «آب‌های ازلی» بر آن اطلاق می‌شود و این جرم آبی نخستین که نخستین منشأ بوده است، به صورتی مبهم و نامشخص توصیف می‌شود. این مبدأ، شامل هرچیزی است که اراده خدا را در وجود آفرینش نشان می‌دهد.

«اسطوره‌های سومری، اولین روزهای آفرینش را "اوریا Uria" نامیدند. در آن روز، انتقال از مرحله "ابر پرباران Chaos" به مرحله هستی (Cosmos) آغاز، و این فرایند از طریق نخستین مؤنث‌های هستی آبی یعنی "نمو Nammu" انجام شد؛ این‌ها خدایانی همچون ذرات پراکنده در فضا هستند، که اراده آفرینش، در آن‌ها حرکت کرد، و حرکت با سکون به مبارزه برخاست و در نتیجه، هستی «ان - کی» که به معنی "آسمان - زمین" شکل گرفت و آن، کوهی کیهانی است که بر روی آب‌های "نمو" شناور است و به این ترتیب "مکان نخستین" نیز شکل گرفت»^۱.

در داستان آفرینش بابلی چنین می‌خوانیم:

«وقتی در بالا، آسمانی نبود

و در پایین، زمینی نبود
و آبسو، همان نخستین چیزی است که خدایان از او متولد خواهند شد.
مادر «تیامه» همان کسی است که همه آن‌ها را خواهد زاید.
آن دو، آب‌های خود را با هم ترکیب کردند
و آن هنگام که چراگاه‌ها با هم ترکیب نشده، و هیچ ساقه‌ای قابل مشاهده
نبود

آن هنگام که هیچ‌کدام از خدایان، ظاهر و آشکار نبودند
و هیچ‌کسی بهره‌ای از سرنوشت نداشت.^۱

و این «دوگانگی» که منشأ هستی و زندگی است پیش از آنکه آسمان و زمین آفریده شود. در وجود خودش متمایز و مشخص نبود یا نام‌گذاری نشده بود. پس این متن، آن را این‌گونه توصیف می‌کند که آن، چیزی است دوگانه و درهم‌آمیخته، و از آن چنین تعبیر می‌کند که آن دو «خدا» بودند؛ از این رو، این متن توصیف کرده است که نه آسمانی بود و نه زمینی.

نگاه انسان باستان به خدایان، منجر به تلاش جهت ارائه تصویری معرفتی از خدایان شد. او این تصور را با کمک‌گرفتن از واقعیت انسان و چگونگی وجودش و استمرار زندگی‌اش و نیز از ارتباطش با طبیعت، اقتباس، و این تصورات را بر مفهوم خدایان پیاده کرده است. از جمله این تصورات آن بود که خدایان، از زادوولد پدید آمده‌اند و برای این خدایان، بر اساس جلودر بودن پیدایش، جایگاه‌هایی قرار داد و او خدایان را بر این اساس به نسل‌هایی تقسیم کرد: بنابراین از دریای اول، نسل اول پدید آمد و از این نسل، نسل دوم شکل گرفت، و از آن، نسل سوم ظهور کرد و به این ترتیب. همین تصور در خصوص

۱. دکتر اسامه عدنان یحیی - خدایان در نگاه انسان باستان عراقی: ص ۱۳ و ۱۴.

شکل‌گیری خدایان از طبیعت در سرزمین بین‌النهرین نیز وجود دارد؛ زیرا در آنجا آب‌هایی شیرین و گوارا (رودها) و آب‌هایی شور (دریا) وجود داشت. از اتحاد آب‌های شیرین با آب شور دریا، آب‌رفت‌ها و دلتاها تشکیل می‌شد؛ در حالی که بر فراز آن، ابر بود. سومریان این منظره را بر پیدایش و شکل‌گیری خدایان منطبق کردند.

«در فوران آب‌های زمان اول، «آسو» در «تیامه» آمیخته می‌شد؛ همان طور که مَد آب به‌عنوان اولین خدایان یعنی «لخمو» و «لخامو» دیده می‌شود. در حالی که از آب، جدا و به‌عنوان چشمه نمایان می‌شود، «لخمو و لخامو»، «انشار و کیشار» را می‌زاینند؛ یعنی مَد زمان اول، بعد از آنکه آب‌های شیرین و شور، آن را در فوران آب‌های نخستین زابید، در حلقه‌ای گشاده با افقی وسیع ناشی از انتشار سطح حلقه، مستقر و متراکم می‌شود، و از پایین‌ترین حلقه یعنی کیشار، با تراکم روزها و سال‌ها، «آنو» (آسمان) و بعد «نودمود-اینکی» (زمین) ایجاد شد، و به‌موجب توصیفی که در «انوما ایلیش» می‌بینیم، در ابتدا آنوی آسمان شکل می‌گیرد و سپس او، «نودیمود» را می‌زاید.»^۱

این اصل، در دلالت بر اینکه منشأ خلقت از آب‌های ازلی اولیه بوده است، به دین یهودی و مسیحی نیز انتقال یافت. در سفر آفرینش می‌خوانیم:

۶) و خدا گفت: باید فلکی در وسط آب‌ها باشد تا حائلی بین آب‌ها و آب‌ها قرار گیرد ۷ پس خدا آن فلک را ساخت و بین آب‌هایی که زیر پوست بود و آب‌هایی که روی پوست بود فاصله افکند و چنین شد ۸ و خدا آن فلک را آسمان خواند، و شبی بود و صبحی بود، روز دوم. ۹ و خدا گفت: آب‌ها باید زیر آسمان تا رسیدن به یک مکان جمع شوند، و باید خشکی ظاهر شود، و چنین شد ۱۰ و خدا خشکی را زمین نامید.^۲

۱. دکتر عدنان یحیی - خدایان در نگاه انسان باستان عراقی: ص ۴۲.

۲. سفر پیدایش ۱: ۶ تا ۹ - تفسیر تطبیقی.

لاهووتیان سومری، بیان کرده‌اند که مبدأ خلقت از دریای اول است؛ ولی چه کسی این دریا را آفرید؟ یافته‌های باستان‌شناسی نشان داده است مخلوقاتی جاودانه وجود داشته‌اند که هرکدام بر اساس ویژگی‌های خاص خود، وظیفهٔ تدبیر اجزای هستی را بر عهده داشته‌اند و در عین حال به «خدا» نیز توصیف می‌شدند.

«لاهووتیان سومری، بر اساس قدیمی‌ترین یافته‌های تدوین‌شده‌ای که در اختیار ماست، حقیقتی را مسلّم و قطعی فرض می‌کرده‌اند و آن، وجود مجموعه‌ای از خدایان است که برپادارندهٔ آن‌ها موجودات زنده‌ای با هیئتی شبیه انسان هستند، اما فراتر از او و جاودانه. این موجودات را نمی‌توان با چشم انسان فانی مشاهده کرد؛ اما آن‌ها «وجود» را ممکن می‌کنند و به‌موجب نقشه‌های ثبت‌شده و قوانین معین و مقرر، بر آن سیطره دارند.»^۱

اما آنچه «بردیة نیزی» در متون مصری به‌عنوان «آمسو» معرفی می‌کند، نشان‌دهندهٔ دخالت خدایان در چگونگی ایجاد خود «آمسو» و نیز دخالت او در شکل‌گیری آفرینش است.

«به‌راستی من ظهور سرآغازها را آفریدم. خودم را آگاهانه بر شکل «اطوار خدا» [مراحل روبه‌تکامل خدا] ایجاد کردم؛ همان خدایی که تکاملش در سرآغازِ زمان‌ها بود. هم‌زمان با ایجاد موجودات، ایجاد شدم؛ یعنی من خودم را از ماده ایجاد کردم. نام من «آزارس» بود: اصل و ریشهٔ مادهٔ اولیه. همهٔ خواست و ارادهٔ خود را در این زمین گذاشتم. آن را به بیرون توسعه داده و پر کردم و پایه‌اش را با دست خود استوار ساختم. در آن زمان که کوچک‌ترین مخلوقی نبود، من تنها بودم. در آن زمان از خودم نه «شو» را صادر کردم و نه «تفنوت» را. به اسم خودم و با دهان خودم سخن گفتم؛ زیرا آن، کلمهٔ قوّت بود؛ و خود را از مادهٔ ابتدایی آفریدم؛ ماده‌ای که تعدادی

بی‌شمار از پدیده‌ها را از ابتدای زمان‌ها پدید آورد. در آن زمان هیچ‌چیزی روی زمین نبود و من همه‌چیز را ساختم. خلق را به واسطه روح الهی - که در آب بی‌پایان، ساکن بود و کاری نمی‌کرد - آفریدم. جایی نیافتم تا بر آن بایستم؛ ولی در قلب خود نیرومند بودم و بنیان و اساسی برای خود ساختم و هرآنچه آفریده شد، من ساختم. من تنها بودم و اساساً برای دل خودم (یا اراده خودم) کار کردم و توده‌های متراکمی از اشیایی را آفریدم که با تکامل خدای آگاه، تکامل و ارتقا یافتند و فرزندانش از مراحل [رو به تکامل] تولدشان آمدند. از من، دو خدا به وجود آمد: «شو» و «تقنوت»؛ و از اینکه [در ابتدا] یگانه بودم، سه‌گانه شدم. این‌ها از من پراکنده شدند و بر این زمین، پا به عرصه وجود گذاشتند؛ و از «شو» و «تقنوت» در تولدی یگانه، «سب» و «ایزیس» و «طفتیس» متولد شدند.^۱

روشن شد مفهوم «اله» مراتبی وجودی دارد که ممکن نیست انسان وقتی می‌خواهد بر حقیقت وجودی خویش و عالم آفرینش توقف و تأمل کند، آن را نادیده بگیرد؛ و نیز حقیقت وجودی «اله» و خطا و شبهاتی که انسان در زمان‌های گذشته در آن‌ها گرفتار شده فقط به این دلیل بوده است که نتوانسته میان این مراتب، تمایز و تفاوت قائل شود و همه تصورش این بود که تمامی مفاهیمی که در کتب مقدس یا متون باستانی به خدا (اله) دلالت می‌کنند یا خدا را توصیف می‌کنند، به مرتبه خدای مطلق یا ذات الهی اشاره دارند؛ یا از طرف بزرگان دین چنین فهمیده می‌شد که این‌ها متونی هستند که اهل کفر و شرک با هدف ارائه تشبیهات یا تصویر کردن خدا با نمادها و صفاتی نوشته‌اند که یک انسان با آن‌ها توصیف می‌شود. آن‌ها به همین دلیل این متون را رد کردند؛ در حالی که پاسخی برای این پرسش نمی‌یافتند که چگونه صفات انسان با صفات خدا (اله) سازگار می‌شود؟ پس نتیجه، انکار این متون و تشویق مردم به دور شدن از آن بود؛ زیرا این متون را شرک‌آمیز می‌دانستند.

مبحث دوم: پیدایش خدایان بر اساس متون باستانی و تاریخی

به جهت ارائه تصویری واضح از مهم‌ترین مسئله عقیدتی که به عنوان یک اصل اساسی برای تمامی مفاهیم عقیدتی دیگر مطرح است یعنی مسئله الوهیت- با مشکلاتی مواجه شدیم که ناشی از عدم وضوح تصویر سرآغازهایی بود که الوهیت به واسطه آنها از حالت غیبی خود، آشکار و نمایان شد و در زمان و مکان تجلی یافت، و تجلی او، اثری فاعل (آفریننده) در خلقت و پیدایش داشت.

در متن دینی، میان خدا از یک سو و انسان و هستی از سوی دیگر، ارتباطی بحث‌برانگیز دیده می‌شود؛ به طوری که تمامی عبادت‌ها این ارتباط را حکایت می‌کنند. حتی در دیانت‌های مبتنی بر بت‌پرستی، چه آن‌هایی که از ادیان آسمانی انحراف یافته‌اند، و چه آن‌هایی که پیروانشان بر عمل به اصول و اعتقادات ابتدایی که از پیشینیان خود به ارث برده‌اند باقی مانده‌اند و از وضعیت تکامل در تکالیف که متناسب با تکامل ادراکات حسی و عقلی انسان است پیروی نکرده‌اند، این اعتقادات بر همان اصل و ریشه ابتدایی خود باقی مانده‌اند. حقایق منتج از مفاهیم دینی، همراه با تکامل عقل انسان و ادراکش رو به تکامل است؛ بنابراین آیین و تکالیفی نیز وجود دارد که با گذشت زمانی که بر انسان می‌گذرد، تغییر می‌کند یا نسخ می‌شود؛ زیرا هدف نهایی از این آیین‌ها، شناساندن خدا به انسان و نزدیک شدن انسان به خداست؛ بنابراین پس از آنکه انسان در نردبان کمال و تقرب به سوی خدا بالا می‌رود از آنچه برایش پوشیده بود، پرده برداشته می‌شود و به این ترتیب آنچه را که از لازمه‌های مرتبه معرفتی بالاتر برایش آشکار و پرده برداری شده است درخواست می‌کند، و به همین ترتیب ادامه می‌دهد تا به مرتبه عجز و ناتوانی از شناخت می‌رسد.

در سیره انبیا ملاحظه می‌شود که در نتیجه شناخت و معرفت بالاترشان، خداوند آن‌ها را بر کارهایی تکلیف کرده است که این اعمال را بر غیر آن‌ها تکلیف نکرده بود. نمونه‌ای از این کارها و جوب به‌پاداشتن نماز شب برای پیامبر ﷺ است؛ در حالی که این عمل بر دیگر مردم واجب نشد.

حق تعالی می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الْمَرْمُلُ * قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا * نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا * إِنَّا سَأَلْنَا عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾^۱

(ای جامه بر خود پیچیده * جز اندکی از شب را بیدار بمان * نیمی از آن! یا اندکی کمتر * یا بر آن بیفزای و قرآن را با آرامی بخوان * که ما بر تو سخنی سنگین را القا خواهیم کرد).

پس برای هر دوره‌ای از زندگی انسان روی زمین - که مردم بر آن گذر کرده‌اند - تکالیفی متناسب با وضعیت و شرایطشان و همراه با مقتضیات زندگی‌شان - که در آن دوره زندگی می‌کنند - وجود دارد، و هرکس با این معارف رو به نو همراه نشود و بر همان پایه‌ها و مبادی مراحل قدیمی تکامل انسان باقی بماند، قطعاً از گام برداشتن در مسیری که به هدف نهایی از خلقت او ختم می‌شود، باز می‌ماند، و بلکه مخالف با آن وظیفه‌ای خواهد بود که به آن تکلیف شده است.

تکالیف و دستورات الهی فقط به این منظور تشریح شده‌اند که مسیر حرکت انسانی، در جریان موافق با نقشه الهی باقی بماند تا بر رسیدن به نتایج و اهداف مدنظر، محافظت و مراقبت شود؛ یعنی رسیدن به کمال انسانی که نتیجه به دست آوردن معرفت الهی است. کیفیت نتایج و نوع آن، بر اساس تعامل انسان با خواسته خداوند مشخص می‌شود و این از مهم‌ترین نکات تعاملی است که انسان را با جنبه غیبی مرتبط می‌کند؛ همان جنبه‌ای که تمایلگر منبع وسیع‌تر و مهم‌تر در ارتقای انسان و تکاملش و حفظ این ارتقا است. نوع تکالیف الهی، اثری برجسته و بالنده در ارتقای تمدنی انسان دارد؛ پس وقتی ما حجم تکاملی بزرگی برای مرحله‌ای معین از تاریخ بشریت را لحاظ می‌کنیم دو موضوع را شاهد خواهیم بود:

اول، کثرت تکلیف و اوامر الهی برای ارتباط دادن انسان با غیب.

دوم، استمرار و تداوم تکالیف روشن می‌سازد که انسان برای برطرف کردن حقیقت نقص

و نیاز خود، باید از طریق توجه به جهت کمال الهی، کار و تلاش کند.

سبب انحراف در عقاید، به درک نکردن سازوکارهای ارتباط با خدا بازمی‌گردد؛ با وجود آنکه خطاب الهی، وضعیت انسان و مقدار معرفتش را در نظر می‌گیرد. انسان وقتی نداند خطاب و سخن الهی از کدام مقام و مرتبه آمده است، در اشتباه می‌افتد و این مسئله‌ای است که علمای باهوش و زیرک در آن گرفتار شده‌اند و تا به امروز هم در این شبهه گرفتارند؛ بنابراین از مسائل مهمی که لازم است انسان در شناخت و معرفت خود به الوهیت در نظر بگیرد، مراتب آن است.

اول: ظهور خدایان و تجلی‌شان

انسان، محصول تمدنی حاصل از عملکرد نیروهای تدبیرکننده عالم خلقت است، و او همان محوری است که نقشه الهی برای شناساندن اینکه خدا، خالق و تواناست و اینکه باید او را به‌عنوان پروردگاری معبود برگزید، گردش می‌چرخد، و منهج و روش شناختی را که بر انسان لازم است در پیش بگیرد، مرتبه تکاملی برای انسان مشخص کرده است. شناخت و معرفت بعد از آنکه حواس انسان استوار شد و بعد از اینکه درک کرد موجوداتی هستند که آن‌ها را حس می‌کند آغاز گردید، و شروع به تعامل با آن‌ها کرد تا آثار آن‌ها را کشف کند. همچنین پس از آنکه درک کرد موجودات تأثیرگذاری نیز وجود دارند که نمی‌تواند با حواس محدود خود درکشان کند، به ضعف و ناتوانی شناخت خویش از درک مستقیم آن‌ها پی برد؛ بنابراین به جست‌وجوی وسیله‌های دیگری پرداخت تا در راه شناخت آن موجودات تأثیرگذار بر او، کمکش کنند، و این از طریق تلاش برای کسب کمال و ارتقا به مراتبی که قبلاً آن‌ها را نمی‌شناخت یا از او غایب و پنهان بود صورت پذیرفت؛ پس تنها راه ارتقای او را نوع رابطه‌اش با خدایان و میزان تجلی قدرت‌های خدا در او تعیین و مشخص می‌کند، و این‌ها به او محرکی می‌دهد که برای گام برداشتن در مسیر رسیدن به معرفتی که خدا می‌خواهد، تشویقش می‌کند. پس انسان در میان دو حالت قرار می‌گیرد: یا اسیر حواس خود باقی می‌ماند، یا در طریق «معرفت» به مرحله‌ای بالاتر از این سطح صعود می‌کند و از اسارت

حواس رها می‌شود و این با یاری از سوی خدا انجام می‌شود؛ زیرا نقش تدبیرکننده خدا در هیچ حالتی، از پشتیبانی انسان و هدایتش جدا نمی‌شود؛ پس خداوند در هر لحظه، مأموریت‌های ارشادی را ارائه می‌کند تا این معرفت را استوار و پایدار نگه دارد و این‌ها سبب می‌شود انسان در حرکت برای رسیدن به نهایت معرفت، محافظت و مراقبت داشته باشد.

اما انسان تلاش می‌کند تا این صفات الهی را به موجودی معین - که خودش انتخاب می‌کند- نسبت دهد؛ مثلاً برخی اقوام، حیوانات و سنگ‌ها را انتخاب می‌کنند، یا به تصور مخلوقی با شکل عجیب و غریب پناه می‌برند تا صفت خدا را بر او اطلاق کنند؛ چراکه تدبیر در عالم مخلوقات مادی از وجود خدا جدا نمی‌شود؛ پس طبق تصور او لازم است [که خدا] در هر موجود طبیعی ظاهر یا متجلی شود؛ وگرنه چگونه می‌تواند در آن موجود تأثیر داشته باشد؟ و این - در حقیقت - به دلیل نیاز خلق، ظاهر شده است و به صورت مظاهر طبیعی، نمایان می‌شود؛ خواه در آتش متجلی شود، یا به شکل کوهی خاص. نیروهای الهی با حقیقت وجودی خود در عالم مادی نمایان نمی‌شوند؛ از این رو نیازمند واسطه‌هایی هستند تا در آن‌ها متجلی شوند.

شاید از ضروریاتی که سبب می‌شود خدا در محسوسات تجلی یابد، ضرورت تصحیح مسیر عقیدتی انسان است؛ پس خدا متناسب و مطابق با حال انسان بر او متجلی می‌شود؛ مثلاً ارواح مقدس تدبیرکننده خلق، در هیئت‌هایی تجلی می‌یابند که با نمادهای مقدسی که به انسان نزدیک هستند تناسب دارند؛ همان طور که در داستان پیامبر خدا موسی علیه السلام دیده می‌شود؛ هنگامی که خدا بر او متجلی شد و از آتش با او تکلم کرد.^۱

۱. حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبْرٍ أَوْ آيَاتِكُمْ بِشَهَابٍ فَبَيْسَ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ * فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (آنگاه که موسی به خانواده خود گفت: من آتشی به نظرم رسید. به زودی برای شما خبری از آن خواهیم آورد، یا پاره آتشی برای شما می‌آورد، باشد که خود را گرم کنید * چون نزد آن [آتش] آمد، آوا رسید: خجسته و مبارک گردید آن که در این آتش است و آن که پیرامون آن است. و منزّه است خدا، آن پروردگار جهانیان). (نمل، ۷ و ۸)

لاهویتان سومری- از طریق ربطدادن میان ظواهر طبیعی و طبیعت، و واردکردن آن در تأثیر بر زندگی انسان- نقش مهمی در ارائه تصویری از خدا داشته‌اند؛ به‌گونه‌ای که هر پدیده‌ای را به یک اصل غیبی مربوط می‌دانستند و از طریق متفاوت بودن عناصر طبیعی تشکیل‌دهنده هستی، استدلال می‌کردند که بیش از یک خدا وجود دارد؛ و از آنجا که این عناصر با یکدیگر متفاوت‌اند، این تفاوت و گوناگونی به‌نوبه خود- منجر به تفاوت و گوناگونی در نیروهای تدبیرکننده آن‌ها خواهد شد.

«عناصر بنیادینی که نظام هستی با آن‌ها شکل می‌گیرد، عبارت‌اند از آسمان، زمین، دریا و جو (هوا)، و اینکه هر جلوه‌ای از تجلیات هستی، فقط در ضمن یکی از همین عناصر تألیف‌کننده هستی امکان ظهور و بروز دارد؛ بنابراین منطقی است که نتیجه بگیرند خدایان چهارگانه‌ای که بر آسمان، زمین، دریا و هوا مسلط‌اند، همان خدایانی هستند که همه پدیده‌های هستی را بر اساس نقشه‌ها و قوانینی که همراهشان است خلق کرده‌اند.»^۱

و این سخن حق تعالی: ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرَ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَايَ وَلَكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ نَرَايَ فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (و چون موسی به میعاد ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: پروردگارا، خود را به من بنمای تا بر تو بنگرم. فرمود: هرگز مرا نخواهی دید؛ لیکن به کوه بنگر. پس اگر بر جای خود قرار گرفت، مرا خواهی دید. پس چون پروردگارش به کوه جلوه نمود آن را ریزریز ساخت و موسی بی‌هوش بر زمین افتاد و چون به خود آمد گفت: تو پاک و منزهی! به‌سوی تو توبه کردم، و من نخستینِ مؤمنانم.) (اعراف، ۱۴۳)

اما این سخن حق تعالی «پس وقتی پروردگارش بر کوه متجلی شد آن را متلاشی ساخت»، یعنی تجلی خدا با شکل و جسم بوده است؛ درحالی‌که پروردگار معبود، دارای شکل و جسم نیست؛ پس منظور، تجلی نور پروردگار است و نور اول، محمد و علی هستند که از همه جهات، متجلی هستند؛ و خداوند، یگانه است، حق است، و جدای از همه جهات، متجلی است. پس با نور صفاتش در اشیاء متجلی شد، و با جلال ذاتش، جدای از جهت‌ها متجلی گردید. و این اشاره‌ای است به سخن او که من از درختی با موسی سخن می‌گویم. که ای موسی! من، آن نور هستم» (مشارق انوارالیقین، حافظ رجب برسی، ص ۳۰۴)

تغییر خطاب الهی و مفهوم خدا، همگام و سازگار با تکامل انسانی است؛ از این رو تصور اقوام گذشته در تمدن‌های باستانی، از خدایان و ارتباط آن‌ها با یکدیگر بر اساس نظام و ارتباط‌های انسانی- به این صورت بوده است که خدایی بزرگ‌تر یا پادشاهی برای خدایان وجود دارد که این خدایان به پادشاهی او اعتراف می‌کنند و اینکه خدایان مجمعی دارند که در آن، مسیرها و سرنوشت‌ها را مقدر می‌کنند، و اینکه سطحی از خدایان وجود دارد که شاید تعدادشان به پنجاه خدا برسد و آن‌ها را خدایان بزرگ می‌نامند.

تقسیم‌بندی دیگری نیز برای خدایان وجود دارد؛ به این ترتیب که به خدایان آفریننده و غیرآفریننده تقسیم می‌شوند؛ یا اینکه خدایان چهارگانه‌ای وجود دارند که بر آسمان، زمین، هوا و دریا تسلط دارند. اعتقاد به تعدد خدایان یا شخصیت‌های الهی آفریننده، در اغلب دین‌های بت‌پرست زمینی تا به امروز وجود دارد؛ ولی بعد تاریخی قدیمی‌تر از قدمت انسان دارد؛ بنابراین اشتباه است که گفته شود «میتولوژی»^۱ تعدد خدایان در مراحل اخیر تکامل و ارتقای انسان پدید آمده است.

آن‌گونه که الواح برای ما بیان می‌کند، سومری‌ها نسبت به خدایان از علم و درایت به‌صورت تفصیلی برخوردار بوده‌اند، خدایان را تشخیص می‌دادند و آن‌ها را به دسته‌هایی تقسیم می‌کردند؛ از جمله، خدایان اصلی یا بلندمرتبه که با توجه به اختلافات متون نقل‌شده، از سه یا چهار یا پنج خدا تشکیل می‌شدند، و خدایان ثانویه‌ای هم هستند که به بیش از پنجاه خدا می‌رسیدند، و نیز ثابت کرده‌اند خدایان با توصیف شدن به «جاودانگی» یا وجود شباهت‌هایی که به انسان دارند- از انسان متمایزند.

«لاهویتان سومری بر اساس قدیمی‌ترین زمانی که یافته‌های تدوین شده در اختیار ما قرار می‌دهند- حقیقتی را مسلم تصور می‌کرده‌اند و آن، وجود مجموعه‌ای

۱. اسطوره‌شناسی؛ علم اسطوره‌ها و داستان‌های مربوط به خدایان و دسته‌بندی خدایان در اقوام. (منبع: سایت المعانی عربی). (مترجم)

از خدایان است که برپادارنده‌شان موجودات زنده‌ای با هیئتی شبیه انسان هستند، ولی فراتر از انسان و جاودانه. هرچند این موجودات را نمی‌توان با چشم انسان فانی مشاهده کرد، آن‌ها «وجود» را ممکن می‌کنند و به‌موجب نقشه‌های ثبت‌شده و قوانین معین و مقرر، بر آن سیطره دارند. آن‌ها اعتقاد داشتند هرکدام از این موجودات، شبیه انسان هستند؛ ولی با خصوصیت جاودانگی، از انسان متمایز می‌شوند و دارای توانایی‌های برتر از انسان و موکل بخش خاصی از این کیهان هستند تا بر اساس قواعد و شریعت‌هایی مقرر، شئون آن را سامان بخشند. هرکدام از این موجودات، مسئول تمامی یک بخش از این هستی بود؛ مثل آسمان، زمین، دریا و هوا، یا مجموعه اجرام اصلی آسمانی و خورشید و ماه و ستارگان و نیروهای جو و عناصر باد و طوفان‌ها و تندبادها؛ و در چهارچوب زمین، پدیده‌های طبیعی مانند رودها، کوه‌ها، بیابان‌ها، عناصر اساسی تمدن و عمران مانند شهرها، حکومت، سدسازی، جوی‌ها، باغ‌ها و مزارع و حتی ابزارها و ادواتی مانند تبر و قالب آجر و گاوآهن؛ و بدون هیچ شکی در پس این فرضیه‌ای که لاهوتیان سومری درباره خدایان فرض می‌کردند، یک نتیجه‌گیری منطقی نهفته بوده است؛ اینکه هیچ‌کدام از این کائنات شبیه به انسان را با چشم خود ندیده بودند، اما آن‌ها مشتاق صورت اولیه‌ای از آن‌ها شدند تا با آن تصویر، این کائنات را بخشی از جامعه بشری تصور کنند؛ درست به همان صورتی که از معلوم به مجهول استدلال می‌کردند و آن را می‌شناختند.»^۱

به‌علاوه ملاحظه می‌کنیم این ظهور خدایان و تعددشان، فقط به زندگی انسان خلاصه نمی‌شود و بعد از مرگ او هم وجود دارد. انسان [پس از مرگ نیز] در سیطره خدایان است و خدایان مسئولش هستند، تا بدانند وجودش ادامه‌دار است و هرکجا که باشد، خدایان مسئولش هستند و بر او لازم است آنچه را به او فرمان می‌دهند یا از او می‌خواهند به انجام

۱. ساموئل کریمر - از الواح سومر: ص ۱۶۹ و ۱۷۰.

برساند. ما ملاحظه می‌کنیم که در اعتقادات مصری، ۴۲ خدا وجود دارد که شخص مرده را مورد محاسبه قرار می‌دهند:

«تا آنجا که می‌بینیم قاضی (اوزیر) را ۴۲ خدا یاری می‌دهند. این خدایان با او جلسه تشکیل می‌دهند تا شخص مرده را مورد محاسبه قرار دهند؛ در حالی که هر کدام از آن‌ها (به صورتی مخفی) نامی ترسناک دارد که شخص متوفی ادعا می‌کند نام‌هایشان را می‌شناسد و به این ترتیب آن‌ها را یکی پس از دیگری مخاطب قرار می‌دهد.»^۱

«عقیده مصری» به برانگیخته شدن و حساب و کتاب ایمان داشت و اعتقاد به تشییع جنازه و مراسم برای مردگان، از جایگاه بزرگی نزد آن‌ها برخوردار بود؛ تا آنجا که اسطوره، بعد از مرگ «اوزیریس» و رحلتش به خانه ایمن و تقدیر ارواح و عالم مردگان، محلی را به تصویر کشیده است که گویا او منتظر فرزندان و ملت خود برای محاسبه‌شان است و در این اعتقادات، توسل به جناب «اوزیریس» را در روز حساب ملاحظه می‌کنیم. «اوزیریس» به مانند پدر نخستین برای بشریت است.

و اوزیریس: «همان پروردگار قضا و قدر و سرنوشت‌ها و مطلع بر هر چیز است. هیچ چیزی در آسمان و زمین و کنار لوح قدر، بر او پوشیده نیست. اوزیریس از سجل (دفتر ثبت) دیگری مراقبت می‌کند که سجل تقدیرها نام دارد و اعمال همه انسان‌ها، در آن نگاشته می‌شود و دو خدا بر آن نظارت دارند؛ آن دو، «تحوث» و «سیچیتا» هستند که اعمال خوب و بد هر انسانی را به ثبت می‌رسانند و تا روز حساب نگاه می‌دارند؛ روزی که انسان در پیشگاه پروردگار خود در برابر ترازوی عدالت حاضر می‌شود تا تک تک اعمالش حسابرسی شود.»^۲

۱. پرستید جمیس هنری - ترجمه دکتر سلیم حسن - صبح درون (فجر الضمیر): ۲۷۳.

۲. فراس سواج - رحمان و شیطان: ص ۷۲ و ۷۳.

و پس از آنکه سومری‌ها دانستند نظام‌هایی وجود دارد که بر این جهان سیطره دارد و آن را نظم می‌بخشد، قوانینی را تشریح کردند که بر نظم‌داشتن هستی بر اساس طبیعت هر پدیده -چه پدیده طبیعی باشد و چه ناشی از عملکرد انسان- دلالت می‌کند. آن‌ها قانون علیت را -که بر نظام عالم هستی حکم می‌راند- درک کردند؛ پس تلاش کردند -از طریق ظهور این پدیده‌های حسی کیهانی- بر وجود خدایی معین دلیل اقامه کنند و آن پدیده‌ها را به‌عنوان نتایج کارکرد نیروهای غیبی -که منشأ آن، خدایی از خدایان است- برشمردند.

«و آن‌ها بر آن "سبب" یا "منشأ"، کلمه سومری "می" را اطلاق کردند که همچنان معنای مدنظر از آن ناشناخته است؛ ولی به‌طور کلی به‌معنی مجموعه‌ای از قواعد و شرایط منظم و مخصوص برای هر پدیده یا ماهیت کیهانی و هر پدیده عمرانی است، تا آن را به‌مقتضای نقشه‌هایی که خدایان ایجادکننده آن پدیده‌ها وضع کرده‌اند- برای همیشه وادار به حرکت و فعالیت کنند.»^۱

سومری‌ها به تمایز قائل شدن میان خدا و عملکردش رسیدند؛ زیرا در ریشه شناخت و معرفت آن‌ها از خدایان، ادراکی دیده می‌شود که آن را با بزرگ‌ترین چیزی که حواسشان درکش می‌کنند نام نهاده‌اند. آن‌ها بر خدایان نام آسمان (آنو) یا زمین (کی) را نهادند و بعد از این مرحله، چنین برداشت کردند که نیروهایی غیبی بر فراز این پدیده‌های کیهانی وجود دارد؛ قدرت‌هایی که با آن‌ها خدایان خود را توصیف می‌کردند. این نام‌گذاری، از طریق سازوکار تعبیرهایی که برای توصیف ارتباط میان آفرینش و خدایان به کار می‌بردند دیده می‌شود. آن‌ها می‌گفتند آسمان و زمین صرفاً نتیجه نزع میان «مردوک» و «تیامه» است و وقتی [مردوک] تیامه را شکست داد او را دو نیمه کرد؛ با نیمی از آن، آسمان و با نیم دیگر، زمین را آفرید.

در اینجا شاید پرسشی مطرح شود: اگر آسمان و زمین موجود هستند، چه عاملی باعث

می‌شود «مردوک» آسمان و زمین را از جسم «تیامه» بیافریند؟ متون، دو روش را برای آفرینش آسمان بر ایمان بیان می‌کنند: اول، او همان خدایی است که «آنو» نامیده می‌شود؛ و دوم، آن‌گونه که در افسانه «انوما ایلیش» نیز دیده می‌شود، آسمان در نتیجه قدرت‌هایی شکل گرفت که خدایان در مردوک به امانت نهادند و او را با بادی مجهز ساختند که سبب دونیم‌شدن بدن «تیامه» ای شد که تمثیلی از دریا بود. چه بسا ظاهراً این مطلب، در وهله اول، متناقض به نظر برسد، ولی وقتی بابلی‌ها فهمیدند نیروهای تدبیرکننده، برتر از پدیده‌هایی هستند که حواس آن‌ها درک می‌کند، این تناقض فرو پاشید. ^۱ آن‌ها علاوه بر نیروهای آفریننده، نیروهای امرکننده‌ای که خدایان داشتند نیز درک کردند. ^۲

دوم: تعدد دسته‌بندی خدایان

به نظر می‌رسد سومری‌ها، تصویری واضح از خدایان و تعدد آن‌ها - که به دلیل تجلی ظاهری‌شان بوده است - داشته‌اند، و تصور آن‌ها با تکامل عقل انسان و ارتقایش، رابطه‌ای معکوس دارد؛ پس تجلی معارف باطنی همراه با کاهش تجلی معارف ظاهری است؛ به دلیل کم‌شدن نیاز به معارف ظاهری؛ و این، همان خواسته خداست که انسان به معرفت روحی ارتقا یابد؛ زیرا از معرفت ظاهری که با پدیده‌های طبیعی شناخته می‌شود، برتر و والاتر است. از این‌رو مراحل تکامل خدایان از نظر ظهور و تجلی، سبب شد سومری‌ها آن‌ها را به خدایان کوچک‌تر و خدایان بزرگ‌تر دسته‌بندی کنند.

الواح و متون منقوش بر آثار باستانی سومری، به شکلی واضح بیان کرده‌اند که دو سطح از خدایان وجود دارد: خدایان بزرگ‌تر یا اصلی؛ و خدایان کوچک‌تر که نقش ثانوی یا فرعی دارند؛ اما این نقش، آن‌ها را از خدا بودن خارج نمی‌کند و وقتی عالم آفرینش، عرصه ظهور

۱. مراجعه شود به: دکتر اسامه عدنان یحیی - خدایان در نگاه انسان قدیمی عراق، پژوهشی در اسطوره‌ها: ص ۱۲۵.

۲. مراجعه شود به: سید احمد الحسن (رحمه‌الله علیه)، متشابهات، ج ۴، ص ۲۸۱ تا ۲۸۷، پاسخ پرسش ۱۷۵.

این دو سطح از خدایان است و خلقت، همان عملی است که بر این مطلب گواهی می‌دهد، و از آنجا که این خلقت، تابع قانون تکامل است و وظیفه خدایان، مراقبت از ثبات نظم دقیق هستی است، [در نتیجه] خدایان، سطوح و مراتبی دارند که به تدریج همراه با تکامل و پیچیده شدن ساختار هستی و ساختار زندگی نمایان می‌شود؛ به این صورت که خدایانی اصلی، وجود دارند که خدایان پدر هستند، و خدایانی در سطح پایین‌تر وجود دارند که فرزندان را نشان می‌دهند و همین خدایان هستند که خلق را به طور مستقیم تدبیر می‌کنند.

این مطلب را اسطوره «انوما ایش» به صراحت بیان می‌کند:

«در آن زمان که در بلندی‌ها، آسمانی نبود

و در پایین‌ترها، زمینی نبود،

از خدایان جز پدرشان «ابسو»

و «ممو»، و «تعامه» - که همه آن‌ها را باردار شد- نبود.

آن‌ها آب‌هایشان را با یکدیگر مخلوط کردند؛

پیش از آنکه مراتع و شوره‌زارهای پُر نی نمایان شود؛

پیش از آنکه «خدایان دیگر» به وجود بیایند؛

پیش از آنکه نام‌های آن‌ها به آن‌ها داده شود و سرنوشت‌هایشان ترسیم شود.

در آن زمان، خدایان سوم، در اعماق آن‌ها آفریده شد.

«لخمو» و «لخامو» و نام‌هایشان به آن دو داده شد؛

و پیش از آنکه «لخمو» و «لخامو» پیر شوند و از توانایی و غرور بیفتند

«انشار» و «کیشار» پا به عرصه وجود گذاشتند؛ در حالی که از دو خدای قبلی،

بلندتر و طولی‌تر بودند.

روزهای طولانی زندگی کردند، در حالی که آن را به سال‌های طولانی اضافه می‌کنند.

سپس آن دو، وارث خود «انو» را زاییدند؛ فخر پدرانش را.

آری، «انو» نخستین فرزند «انشار» و جانشینی برای او بود؛

سپس «انو» پسرش «نودیمود» را بر شکل خودش متولد کرد؛

پس «نودیمود» سرور پدرانش شد.

او ادراکش وسیع بود، حکیم بود و در قوایش، عظیم.

بزرگ‌تر از جد خود «انشار»، و قوی‌تر و متکبرتر بود.^۱

این متن به‌وضوح بیان می‌کند پیش از آنکه زمین یا آسمانی وجود داشته باشد خدایانی بوده و از آنجا خدایان دیگر پا به عرصه وجود گذاشته‌اند. گویی این متن اشاره می‌کند به اینکه وجود خدایان، پیش از وجود آسمان و زمین بوده است؛ سپس مرحله توزیع نقش‌ها برای خدایان از راه می‌رسد تا آن‌ها وظیفه خود را در «هستی» انجام دهند؛ و این کار به روش زیر صورت پذیرفت:

«بزرگ‌ترین خدا بعد از پایان دادن به کار خلقت به ساکنان آسمان پرداخت. آن را بسیار دورتر از آن چیزی قرار داد که در زمین جریان داشت و به تدریج آن را از آئین‌ها و عبادت‌ها پنهان داشت تا عرصه را برای خدای کوچک‌تر فراهم کند؛ خدایی با مقام پایین‌تر در اصل، ولی نزدیک‌تر و مأنوس‌تر با مردم و زندگی آن‌ها و امور معیشتشان و با فعالیت بیشتر. کار در برخی ادیان ابتدایی، به مخفی کردن کامل خدای آسمان از معبدها و از بین رفتن عبادت او و آئین‌های وابسته به او منجر شد. می‌بینیم در بسیاری از قبایل آفریقایی، خدای آسمان فراتر از آن است که به

۱. فراس سواح - سرگذشت نخستین عقل: ۵۶.

هیچ عبادتی نیاز داشته باشد و پاک‌تر از آن است که به آئین و قربانی و هدیه‌ای نیاز داشته باشد؛ مثلاً در میان قبایل "یوروبا" خدای بزرگ‌تر آسمان، یکی از خدایان کوچک‌تر را برای به‌انجام‌رساندن عمل آفرینش - که خودش آغاز کرده بود- منصوب می‌کند؛ سپس به آسمان خود باز می‌گردد؛ در حالی که زمین و هرچه را که در آن است ترک می‌کند. همین وضعیت در میان قبایل "توکومبا" و "نفسی" هم وجود دارد. خدای بزرگ‌تر در آسمان، عظیم‌تر از آن است که در جزئیات زندگی انسان مداخله کند؛ پس می‌بینیم آن‌ها جز در بزرگ‌ترین گرفتاری‌ها و خطرهای عظیم مانند انتشار طاعون، بیماری‌های همه‌گیر و طغیان تندبادها و طوفان‌ها به او پناه نمی‌برند.»^۱

به نظر می‌رسد تفکر باستانی شکل‌گیری خدایان به صورت سه‌گانه‌ها یا نه‌گانه‌ها از روی ضرورت یا به‌ناچار در همگام‌شدن با نظام جهان کیهانی بوده باشد؛ به‌گونه‌ای که برایش اعضایی در نظر می‌گرفتند یا آن را مرکب می‌پنداشتند. در مذهب مصری، نه‌تایی بزرگ یا یک نه‌تایی کوچک، و نه‌تایی دنیا شکل گرفت و همه این‌ها تجلی‌های خدای بزرگ‌تر و والاتر یعنی «رع» بود؛ همان طور که در سرودی روحانی که به «رع» می‌رسد، و بر دیواری در مقبره فرعون «سیتی اول» نقش بسته، مشاهده شده که چگونه پدر خدایان، «رع» تمثیلگر همه خدایان، و چگونه هر خدا تمثیلگر جنبه‌ای از جوانب «رع» بوده است:

«سپاس و ستایش از آن توست ای «رع»! تو آن قدرت شکوهمندی هستی که در خانه‌هایی که من ایمن شدم جریان یافت. اینک این بدن توست، که همان «تیمو» است.

سپاس و ستایش از آن توست ای «رع»! تو آن قدرت شکوهمندی هستی که در گنج «آنویس» جریان دارد. اینک این بدن توست که آگاه است.

سپاس و ستایش از آنِ توست ای «رع»! تو آن قدرت شکوهمندی هستی که زندگی‌اش بیش از هر موجود زندهٔ پنهان دیگری ادامه دارد؛ اینک این بدن توست که همان «شو» است.

سپاس و ستایش از آنِ توست ای «رع»! تویی آن قدرت شکوهمند، و او همان بدن تو، همان «تقنوت» است.

سپاس و ستایش از آنِ توست ای «رع»! تو آن قدرت شکوهمندی هستی که بر سبزه‌ها در موسم‌هایش طلوع می‌کند.»^۱

این‌ها تصورات انسان راجع به پدیده‌های طبیعی مختلف و متنوعی بوده که بر آن‌ها احاطه داشته‌است؛ طوری که آن پدیده‌های طبیعی تأثیر واضحی بر او داشته‌اند. برخی از این پدیده‌ها در زمانی خاص رخ می‌داد، برخی در او احساس ترس را به تلاطم می‌آورد، برخی در وجود او اطمینان به وجود می‌آورد، و... به همین ترتیب؛ بنابراین او دربارهٔ محرک‌ها و اسباب این پدیده‌ها به جست‌وجو می‌پرداخت تا از تأثیر آن‌ها بر خودش شگفت‌زده نشود، یا گاهی او به دنبال این پدیده‌ها می‌رفت، زیرا به آن‌ها احساس نیاز می‌کرد؛ پس آن‌ها را به نیروهایی غیبی نسبت داد و آن نیروها را به نام همان پدیده‌ها نام نهاد؛ زیرا این پدیده‌ها، عملکرد آن نیروها بود. به همین سبب از نظر او خدایان متعدد شدند و نیز آن‌ها را بر اساس شدت تأثیرگذاری‌شان بر خودش دسته‌بندی کرد.

سوم: نام‌گذاری خدا بر اساس نقشی که به انجام می‌رساند

ایدهٔ نام‌گذاری خدایان توسط پیشینیان، برگرفته از «نقش اصلی» بوده که خدا بر عهده داشته و به انجام می‌رسانده است؛ بنابراین ما در نگاه‌های باستانی تعدد نام‌ها را برای یک خدا شاهد هستیم؛ نام‌هایی که به نقش‌های متعددی بازمی‌گردد که آن خدا بر عهده

داشته است.

«شایان ذکر است یکی از نام‌های خدای "اینکی" مرتبط با آفرینش حیوانات است و "درادیم" نیز یکی از نام‌های اوست؛ یعنی خالق بُر زمینی.»^۱

و از هنگامی که انسان دانست تحت تأثیر طبیعت قرار دارد مثلاً گرفتاری‌های ناشی از سیلاب‌هایی که کنترل و تسلط بر آن‌ها یا دفع خطرشان دشوار است و نیز تغییرات به وجود آمده در زمین که به دنبال این سیلاب‌هاست، مثل بالا آمدن آب و انباشت رسوبات و بروز پدیدهٔ پایین رفتن آب هنگامی که آب شور و شیرین به هم می‌پیوندد. اقدام به اضافه کردن این مسئله به اعتقاد خودش کرد؛ پس پیشینیان فهمیدند آنچه در طبیعت رخ می‌دهد؛ از جمله کارهای خدا، و تجلی و ظهوری از تجلیات اوست؛ از این رو پیشینیان شروع کردند به شناسایی خدا با این تجلیات و به این ترتیب این فعل، اسم یا صفتی شد برای خدا که با آن شناخته می‌شد.

«مثلاً سیل در موسم سیلاب‌ها برای انسان دوران باستان، بازتابی از غضب خدایان ازلی باستانی آب‌ها (آبسو و تیامه) بود، و فروکش کردن آب‌ها نشانه‌ای بود بر شکست خوردن آن‌ها در برابر نیروهای خدایان جدید.»^۲

همچنین شاهدیم که این سازوکار نام‌گذاری خدا، برگرفته از کارهای خود انسان، و نیز حیوانات و گیاهان بوده است؛ پس هر نیروی طبیعی به خدایی منسوب می‌شد و این اعتقاد وجود داشت که آن خدا، مسبب وجود آن بوده است.

«این نام‌گذاری بر اساس وظیفه‌ای که خدا به انجام می‌رساند متفاوت می‌شد. خدایان ولادت و زایمان، تحت نام "نتتو" قرار می‌گرفتند، و با عنوان نام "ماما" به عمل آفرینش موجودات زندهٔ بشری می‌پرداختند و تحت نام "نماخ" یا "نخرساج"

۱. دکتر اسامه عدنان - خدایان در نگاه انسان عراقی قدیم، پژوهشی در اساطیر: ص ۱۶۷.

۲. دکتر اسامه عدنان - خدایان در نگاه انسان عراقی قدیم، پژوهشی در اساطیر: ص ۵۴.

همراه با "آنکی" در ساختن گیاهان و مخلوقات مشارکت می‌کردند...؛ اما از نظر کنعانیان، او یعنی "عشیره" همسر خدای بزرگ‌تر "ایل" و مادر همهٔ افراد در آسیای صغیر، "سیبیل" یا "آتیس" بود که نقش مهمی را در ادیان پُر رمز و راز، بازی خواهد کرد.»^۱

الواح باستانی برای ما نقل کرده‌اند که در اسطورهٔ بابلی طوفان، پنج خدا برای طوفان تصمیم‌گیری کردند؛ زیرا کارهایی وجود داشت که فقط زمانی اجرایی می‌شد که خدایان در انجمن خود برای آن‌ها تصمیم می‌گرفتند:

«اوثناییشتیم به گیلگمش پاسخ داد و گفت: ای گیلگمش، من رازی نهان را برای تو آشکار خواهم کرد. رازی دربارهٔ خدایان، به تو خواهم گفت: شوروپاک شهری است که تو آن را می‌شناسی. شهری که دوران بسیاری بر آن گذشته و خدایان در آن بودند. خدایان بزرگ خواستند تا طوفانی بر آن ارسال کنند؛ و در آنجا "انو" پدرشان، "انلیل" مشاورشان، "نینورتا" نماینده‌شان، و "اینوجی" وزیرشان بود و نیز "تنحیکوا" که همان "ایا" بود نیز در آنجا حاضر بود.

و در متن سومری معروف با عنوان "نابودی شهر اور" انجمن خدایان به ریاست "انلیل" تصمیم می‌گیرند شهر اور را ویران و مردمانش را نابود کنند؛ این تصمیمی بود از آسمان و کاری انجام‌شده‌ی ... تا آنجا که خدایان، الههٔ شهر اور را که در حال ندبه‌سرایی برای شهرشان بودند، احاطه کردند. سپس خدایانی را می‌بینیم که مایوسانه تلاش می‌کنند بلا و مصیبت را از "اور" دفع کنند و سعی می‌کنند دل انجمن خدایانی که آن تصمیم نابودگر را گرفته بودند، به دست بیاورند.»^۲

سومری‌ها درک کرده بودند که آفرینش و ایجاد، به‌تنهایی کافی نیست و لازم است تابع

۱. فراس سواج - سرگذشت عقل اول: ص ۳۱۱.

۲. فراس سواج - رحمان و شیطان: ص ۲۹.

قانونی باشند که رابطه‌ها را ادامه می‌دهد و استمرار نظام مخلوقات را محقق می‌سازد؛ و این، از طریق تصمیم خدایان برای نابودکردن شهری از شهرها با فرستادن طوفان و دیگر بلاهای طبیعی و نیز دفاع «خدای مسئول» از آن شهر، روشن می‌شود. مسئله دوام‌یافتن خلقی از خلقت خدایان و حفاظت از آن نیز، تابع مسئولیت خدایانی است که تدبیر امرش به ایشان سپرده شده است.

چهارم: سرآغاز توحید (یکی‌بودن) خدایان

این مرحله هم‌زمان با شروع پیدایش اعتقاد به اصل یکتاپرستی آشکار شد؛ اصلی که بر پایه عبادت خدای یگانه و اخلاص برای او و نه دیگر خدایان، بنا شده است؛ هرچند وجود آن‌ها را نیز انکار نمی‌کند، و این به‌معنای یگانگی غلبه یک پروردگار بر دیگر پروردگاران است.^۱ یگانگی عبادت نیز به‌نوبه خود، از عبادت چندگانگی خدایان پدیدار شد؛ پس بعد از آنکه انسان، توانایی محدود و ضعف خودش را شناخت و فهمید نمی‌تواند بدون کمک خدایی از خدایان کاری انجام بدهد، همه کارهای خود را به آن خدا منسوب کرد.

«درباره انسان و ضرورت وجود یک "خدای شخصی" همراه او می‌خوانیم:

در توان انسان نیست بدون خدای "شخصی" نانی به دست بیاورد و در توان

یک مبارز نیست که در معرکه، بازوی خود را به پهلوانی - بجنباند.»^۲

پس یک «خدای شخصی» وجود دارد که نزدیک انسان است و در مرتبه پایین‌تر از خدایان بزرگ قرار دارد که میان انسان و خدایان بزرگ واسطه می‌شود؛ خدایانی که آماده شنیدن از او و مهرورزی با او هستند.^۳

۱. مراجعه شود به: عباس محمود عقاد - عقاید و مذاهب: ص ۱۲۴، دارالکتاب لبنانی، بیروت: چاپ اول، ۱۹۷۸.

۲. دکتر اسامه عدنان یحیی - خدایان در نگان انسان عراقی قدیم، پژوهشی در اسطوره‌ها: ص ۲۶۰.

۳. دکتر اسامه عدنان یحیی - خدایان در نگان انسان عراقی قدیم، پژوهشی در اسطوره‌ها: ص ۲۶۰.

پس یکتاپرستی، مرتبه‌ای ارتقایافته از مرحله پیشین است؛ مرحله وجود تعدد در خدایان که انسان به عبادتشان می‌پرداخت؛ ولی با ارتقای انسان، او فهمید یک هرم در ترتیب خدایان از جهت کمال وجود دارد. به این ترتیب مفهوم یگانه‌پرستی، برای او پیوسته و آرام‌آرام متبلور شد.

این اصل، از ارتباط خدایان در میان خودشان برگرفته شده است و این در توجه خدایان، برای انتخاب یک خدا که با تمام صفات الوهیت متمایز شده، ملاحظه می‌شود؛ خدایی که تمثیل الوهیت است، مانند آنچه در ادیان بابلی قدیم وجود دارد؛ همچنین در چگونگی نام‌گذاری خدای «نورتا» و نیز خدای «مردوک» و انتخاب نماینده از طرف خدایان به جهت صفاتی که داشتند؛ همان طور که در سرودی که برای «نورتا» سروده شده، آمده است:

«چگونه بود که مجلس خدایان بزرگ، او را تمجید کرد و پادشاهی بر همه سادات یعنی خدایان- تنها به او داده شد؟ این نورتای قدرتمند است و خشم او، طوفان ویران‌کننده. او از همه خدایان دلیرتر است. صورتش خورشید است، بلندای سرش ماه، و دو چشمش «انلیل» و «نینلیل»، و حدقه دو چشم او «گولا» (Gula) و «بیلیت-ایلی»، و مردمک دو چشمش دو خدای دوقلو «سین» و «شمس»، و پلک‌های چشمش خورشید تابنده، و دهانش همان «ایشتار» ستارگان است. «انو» و «انتو» لب‌های او هستند، و سخنان او زهد و پیام‌آور الهی است...»^۱

و همین طور خدای «نرگال» را می‌بینیم که به شکل رقیبی برای خدای «نورتا» و خدای «مردوک» ظاهر می‌شود؛ چراکه همه صفات خدایان در او نمایان است:

«و او یک خدای عادی نیست. همه خدایان در شخصیت الهی او، یکی شده‌اند و این مطلب را در متنی می‌خوانیم که تأکید دارد «ایرا» همان «نرگال» شهر «کوئا» است و «مسلمتای» همان «نرگال» شهر «بابل»، و «لوخش» همان «نرگال» شهر

۱. دکتر اسامه عدنان یحیی - خدایان در نگان انسان عراقی قدیم، پژوهشی در اسطوره‌ها: ص ۱۴۳ و ۱۴۴.

«کیش» است.^۱

پس اصل توحید -طبق نگاشته‌های باستانی- پیش از آنکه انسان، مکلف به آن شود، در انجمن خدایان بوده است و حتی اصل جسمانی کردن اعضای خدایان را و نسبت دادن هر عضوی از اعضایش به خدایی از خدایانی که تمثیلگر آن است، به‌عنوان نوعی خاص از ارتباط انسان با خدایی است که بندگی‌اش می‌کرده، یا نتیجه‌ای است که انسان، با عمل خالصانه خود به آن دست یافته است؛ پس خدا در همه حواس انسان متجلی می‌شود؛ حواسی که واسطه‌های اصلی برای شناخت خدا محسوب می‌شوند؛ همان طور که در متن قبلی بیان شد که خدای «نورتا» این‌گونه توصیف می‌شود که «انلیل» و «نینلیل»، چشمانش هستند؛ در حالی که این دو از بزرگ‌ترین خدایان محسوب می‌شوند.^۲

ملاحظه می‌شود که خدای «سین» همه نام‌های خدا را به دست می‌آورد و او متمایز از خدای «نورتا» و خدای «نرگال» است:

«خدای "سین" -که در آنجا خدای "ناننار" خوانده می‌شود- لقبی برای امیر خدایان است. او در آسمان و زمین، بزرگ‌تر است. او همان خدای "انشار" و سرور بزرگ "انو" و سرور اور و سرور ایکیشیرکال است.»^۳

-
۱. دکتر اسامه عدنان یحیی - خدایان در نگاه انسان عراقی قدیم، پژوهشی در اسطوره‌ها: ص ۱۴۵.
 ۲. چنین معنایی در حدیث قدسی آمده است: «هرکسی که با یکی از اولیای من بجنگد، اجازه جنگ با او را داده‌ام، و بندهام با چیزی دوست‌داشتنی‌تر از آنچه بر او واجب کرده‌ام به من نزدیک نمی‌شود، و بنده من پیوسته با نوافل به من نزدیک می‌شود تا آنکه او را دوستش بدارم، و چون او را دوست بدارم گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود و چشم او می‌شوم که با آن می‌بیند و دست او می‌شوم که با آن کار می‌کند و پای او می‌شوم که با آن راه می‌رود، و اگر چیزی از من بخواهد به او می‌دهم و اگر به من پناه آورد قطعاً او را پناه می‌دهم، و در هیچ فعلی تردد نداشتم مثل ترددی که در قبض روح مؤمن برایم حادث می‌شود؛ زیرا مؤمن از مرگ کراهت دارد و من هم از کاری که مؤمن از کراهت دارد بیزارم.» (محمد بن اسماعیل بخاری - صحیح بخاری: ۱۹۰/۷).
 ۳. دکتر اسامه عدنان یحیی، خدایان در نگاه انسان عراقی قدیم، پژوهشی در اسطوره‌ها: ص ۱۴۷.

لذا این روشی که انجمن خدایان طبق آن عمل می‌کردند، از اصل اختصاص دادن هر خدا به تکلیفی معین تا اصل عهده‌دار شدن تمام تکالیفی که برعهده تمام خدایان است توسط یکی از خدایان، همگی بیانگر وضعیت رو به تکامل برای ارتباط میان خدایان بوده است. این آغازی است که انسان آن را به‌عنوان چهارچوبی عقایدی برمی‌گیرد و از میزان تکامل و ارتقای پدیده برمی‌دارد؛ از طریق تکیه به خودش در به‌دست‌آوردن ضروریاتش، البته پس از آنکه به صفات و معارف خدایان متصف شد؛ پس انسان در اصل و ابتدای خلقتش به‌جهت کم‌بودن دانشش برای تدبیر شئون زندگی خویش- در هرچیزی به خدایان تدبیرکننده تکیه می‌کند. اگر درجه تکاملی انسان در این سطح، با آن غایتی مقایسه شود که به‌خاطرش آفریده شده است، در پایین‌ترین مرتبه قرار دارد. انسان آفریده شد تا به اخلاق خدایان آراسته شود تا نقش آن‌ها را ایفا کند و صورتی برای خدایان شود که همه معارف مخصوص خدایان، با او واضح و نمایان شود؛ پس تا زمانی که انسان در تکامل و ادراک خود در سطحی پایین قرار دارد، حقی بر خدایان خالق و تدبیرکننده دارد؛ اینکه نیازهای او را به‌طور مستقیم برآورده کنند و آنچه را با دست خود ساخته‌اند مورد توجه خود قرار دهند تا از او محافظت کنند؛ زیرا انسان در این مرحله، از رفتارهای بالغ و رشدیافته محروم است و اگر خدایان از او روی برگردانند، رفتارها و کارهایش باعث ازبین‌رفتنش و شکست طرح الهی می‌شود؛ پس طبیعی است که خدایان بلندمرتبه، در موجودات طبیعی همانند خورشید و ماه و درخت و ستارگان و سیارات- تجلی یابند؛ چراکه در این مرحله از مراحل تکامل و ارتقا، انسان با این‌ها انس دارد؛ از این‌رو شکل‌گیری چنین ظهوری، برای انسان امری طبیعی است. تا زمانی که خدایان متعددی باشند، ظهور و تجلیاتی خواهند داشت که به روش‌ها و صورت‌های متعددی، شبیه به نزدیک‌ترین موجودات طبیعی به انسان هستند. به همین سبب، مفهوم تعدد خدایان وجود داشت و بر انسان لازم بود خدایی از آن‌ها را برای خود برگزیند تا بدون آنکه دیگر خدایان را از درجه اعتبار ساقط کند به آن خدا توجه نماید و این وضعیتی طبیعی و مقبول در آن مرحله بود؛ زیرا می‌بینیم عملکرد خدایان به روش‌هایی بوده است که متون باستانی نوشته‌اند؛ اینکه خدایان با دست خود کار می‌کردند، خسته

می‌شدند و... و اقوام گذشته در توصیفات خود از آنان چنین پرده برمی‌دارند که خدایان همان کسانی بودند که اصول تمدن را بر روی زمین بنا نهادند.

از جمله کارهای خدایان - که متون باستانی بیان کرده‌اند - خلق کردن عناصر تشکیل‌دهنده زندگی مانند رودها، قنات‌ها، به‌وجود آوردن شهرها، ساخت قنات‌ها و سدهاست تا آب‌ها در قنات‌ها و رودها جاری شود.^۱

خدایان همان کسانی هستند که ساختن تمدن بر روی زمین را به انسان یاد دادند، و خدایان در زمان بنیان‌ها و پایه‌های اولیه، برای تدبیر کارهای خود سختی می‌کشیدند و کار می‌کردند؛ تا آنجا که رنج و سختی آن‌ها به حدی غیرقابل تحمل رسید و پیمان‌هاش لبریز شد؛ پس انسان را آفریدند تا رنج کار را از آن‌ها بگیرد و خدایان به آسایش برسند. این اوصافی که لاهوتیان بنا نهادند تنها به‌مانند ساقط کردن صفات بشری و رنج‌هایش هنگام انجام هر عملی برای خدایان بوده است. پس هنگام خواندن این متون، درست نیست معنای تحت‌اللفظی برداشت شود؛ زیرا سازوکار انجام دادن کار توسط خدا با انسان متفاوت است. ما چندین متن داریم که روایت می‌کنند سبب آفریدن انسان، خدمت به خدایان بوده است؛ به‌عنوان مثال:

«پس از آنکه زمین پدید آمد و شکل گرفت و حدود زمین و آسمان مشخص شد و دو رود دجله و فرات آرام گرفتند، در آن هنگام خدایان بزرگ «آنو» و «انلیل» و «ایا» و دیگر خدایان بزرگوار جلسه گرفتند، همه در انجمن مقدس خود نشستند و آن کارهایی را که کرده بودند بازگو نمودند. انلیل گفت: «حدود زمین و آسمان را مشخص کردیم و قنات‌ها در مجرای خود جاری شد و خندق‌ها قرار داده شد و دو رود دجله و فرات آرام گرفت. دیگر باید چه کاری انجام بدهیم؟ بعد از آن چه چیزی را می‌توانیم بیافرینیم؟» گروهی از خدایان بزرگوار از جمله «آنوناکی» و «ایجیجی»

۱. دکتر اسامه عدنان یحیی - خدایان در نگان انسان عراقی قدیم، پژوهشی در اسطوره‌ها: ص ۱۴۸ و ۱۵۳ و ۱۵۶.

پاسخ دادند و به «انلیل» گفتند: برخی خدایانِ «لامگا» را باید ذبح کنیم و از خون آن‌ها انسان را بیافرینیم و او را در گذر زمان به خدمت خدایان بگماریم. زنبیل و تیشه را به دست او خواهیم داد؛ پس برای خدایان بزرگ، مجسمه‌های مقدسی می‌سازد که شایسته‌شان است. زمین را با اقلیم‌های چهارگانه‌اش آب خواهد داد و از درونش خیرات را بیرون می‌کشد. او را بر کشتزارهای آنوناکی می‌گماریم تا محصول غلات فراوان شود، و آب شیرین بیرون خواهد آورد، و او با عیدهای خدایان جشن می‌گیرد...»^۱

کسی که به‌طور مستقیم خلق را در عالم خلقت آفرید مخلوقی است که خصوصیات خدا را دارد یا مخلوقاتی هستند که صفات خدای مطلق در آن‌ها تجلی یافته است؛ پس تا زمانی که خدا در عالم خلقت است، لازم است به‌شکل انسان ظهور کند و آفرینش او، از جنس حقیقت خدا باشد و ماده اولیه او، بدن خدایی از خدایان باشد:

«پس انسان آفریده نمی‌شود و به این دنیا نمی‌آید، مگر از طریق قربانی کردن برخی خدایان و گشتن آن‌ها و مخلوط کردن خونشان با خاک برای ساختن او؛ همان طور که در اسطوره بابلی هست که چگونه خدای «کنفو»، همسر «تیامه» را کشت و ماجرای خون او که بعداً با خاک مخلوط شد تا انسان را بسازد و همان طور در اسطوره‌های دیگر دیدیم که چگونه برای رسیدن به یک هدف، بین دو خدا نزاعی درمی‌گیرد (لگما^۲). وقتی در سطح هستی بالا برویم، آفرینش تمام عالم، مشروط به قتل خدای اولی و استفاده از اجزای او برای آفرینش بوده است؛ همان طور که «مردوخ»، زندگی «نعامه» را گرفت و از او، جهان کنونی را که ما در آن

۱. فراس سواج - رحمان و شیطان: ص ۲۵.

۲. عبارت عربی: «اللغما». (مترجم)

زندگی می‌کنیم ساخت.»^۱

عقیده قربانی‌کردن و فداکردن یکی از خدایان برای زنده‌کردن بشریت، به اصلی بازمی‌گردد که فداکاری به‌خاطرش ایجاد شد و محرک و مشوق اصلی آن بود. انسان بر کوتاهی و ناتوانی خود در دفع زیانی که به او می‌رسد واقف است و می‌داند راه‌گریزی از آن ندارد؛ از این‌رو لازم است چیزی را با اهمیت کمتر از زیانی که به او می‌رسد قربانی کند؛ به‌عنوان مثال از حیوانات خود یا یکی از افراد خانواده‌اش را به‌عنوان فدیة تقدیم می‌کند تا زیان بیشتر را با زیان کمتر دفع کند و این عقیده از زمانی همراه انسان بوده است که دانست نیروهای تدبیرکننده‌ای برای جهان وجود دارد و او تحت تأثیر آن‌هاست؛ به‌گونه‌ای که جز با تقدیم کردن چیزی -مانند تقدیم قربانی برای خدا- امکان دفع آن وجود ندارد. همچنین این یک مسئله تعبدی است که انسان از طریق آن، میزان رضایت خدا را احساس می‌کند. این عقیده را در اعتقادات مسیحیت و نیز در اعتقادات دیگر ادیان الهی و اسلامی مشاهده می‌کنیم: تقدیم انسان مقدسی که تمثیل خداست، به‌عنوان قربانی، تا برنامه الهی ادامه یابد و متوقف نشود. نمونه‌ای از آن، سخن سید مسیح (علیه السلام) در شب پایانی است:

(۲۶) و در حالی که می‌خوردند، مسیح نانی برداشت و آن را برکت داد و تکه کرد و به شاگردان داد و گفت: بگیرید و بخورید، این بدن من است ۲۷ و کاسه را گرفت و شکر کرد و به آن‌ها گفت: همه شما از آن بنوشید ۲۸ زیرا این خون من است که در عهد جدید در راه بسیاری، به‌جهت مغفرت گناهان ریخته می‌شود).^۲

هنگامی که برای آن‌ها نانی را تقسیم کرد که نمادی از بدنش بود؛ بدنی که مجروح شد و بر صلیب رفت، و خورش به خاطر آن‌ها ریخته شد، و این‌ها جز تصویری نیست که سید مسیح برای ارتباط خود با خدا -از یک سو- و ارتباط با انصارش و مؤمنان -از سوی دیگر- نقل

۱. فراس سواج - سرگذشت عقل اول: ص ۳۱۴.

۲. انجیل متی: ۲۶/۲۶ تا ۲۸.

می‌کند؛ پس او برای آن‌ها تمثیل صورت خدایی است که به دنبال رضایتش هستند. متن سومری پیش‌گفته، ضرورت فداکاری و قربانی کردن «اله» را برای آفرینش انسانی که صفات خدایان را دارد بیان می‌کند و به همین ترتیب مسیح علیه السلام می‌خواهد به آن‌ها خبر دهد قربانی‌کردنی هست که تقدیم خواهد شد و با این شخص قربانی‌شده به جهت حیات و صلاح انسان، خدا نشان داده می‌شود. مسیح خواست این مفهوم را برای آن‌ها بیان کند؛ پس با آنچه در شام آخر به آن‌ها داد، برای آن‌ها مثلی بیان نمود؛ زیرا این کار، قربانی را در نظر آن‌ها مجسم می‌کرد.

مبحث سوم: ارتباط خدایان با انسان

هدف مطلوب از خلقت، در تمام مراتب وجودی‌اش، رسیدن به مرتبه‌ای از تکامل است که منتهی به مخلوقی بشود که بتواند همهٔ مقامات خداوند از خلقت و تدبیر را متجلی کند. محصول جریان تکامل، آفرینش انسانی است که بر اساس نقشهٔ ارادهٔ الهی جایگاه خود را در عالم خلق بر عهده می‌گیرد، و از طرفی این عالم بر اساس سطوح کمال، از جهان قابل احساس تا جهان ملکوتی غیرقابل احساس مرتب شده است؛ بنابراین ضروری است انسان در شکل‌گیری و پیدایش خلقتش، ویژگی‌های جهان‌های ملکوتی و ملکوتی جسمانی را در خود داشته باشد؛ پس خدایان در راستای ایجاد زنجیره‌ای تکاملی برای جسم انسان عمل کردند تا او آمادهٔ اتصال به شکل ملکوتی (یعنی نفس) شود و امکان و توانایی برای انسان در جهت به‌دست‌آوردن آن معارف فراهم آید. در اینجا نقش خدایان در این مراحل تکاملی که انسان از آن‌ها گذر می‌کند -از خاستگاه خلقتش تا دوران متصل شدنش به نفس والامرتبه‌ای که تمثیلگر نقطهٔ تحولی در مسیر انسانیت است- روشن می‌شود؛ یعنی نقش آفرینش نفس آدم و پایین‌آوردنش در این عالم جسمانی برای نشان دادن جهش اخلاقی و معرفتی به انسان.

تمام متن‌ها -چه در کتب مقدس در ادیان مختلف و چه در متون باستانی- تصویری از

آفرینش انسان را ارائه داده‌اند که تقریباً همگی در یک معنا اتفاق نظر دارند: اینکه ابتدای آفرینش انسان از گل و دمیده‌شدن روح در آن بوده است.

در تورات آمده است:

(خداوند، آدم را از خاکی از زمین بیافرید و در بینی او نفس حیات دمید؛ پس آدم، نفسی زنده شد).^۱

و در قرآن کریم آمده است:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۲ (و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه قرار می‌دهم. گفتند: آیا کسی را قرار می‌دهی که در آنجا فساد کند و خون‌ها بریزد و حال آنکه ما با حمد تو تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم؟! گفت: آنچه من می‌دانم، شما نمی‌دانید).

و نیز می‌فرماید:

﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۳ (چون آفرینشش را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم، در برابر او به سجده بیفتید).

هدف نهایی اراده الهی، رساندن معارف به انسان است؛ پس ناگزیر باید راه‌هایی برای رساندن این معارف آماده شده باشد؛ از جمله این راه‌ها خلق اسباب حیات و عناصر اصلی وجودی است که در پیشاپیش آن‌ها، آفریدن آسمان و زمین قرار دارد؛ و نگاشته‌های باستانی و متون تاریخی تمدن‌های باستانی - که از سازوکار خلقت پرده‌برداری کرده‌اند - این

۱. پیدایش: ۷/۲.

۲. بقره: ۳۰.

۳. حجر: ۲۹.

مطالب را بیان نموده‌اند. نویسندگان سومری سازوکار خلقت را به صورت وقایع اسطوره‌ای عرضه کرده‌اند تا به مفاهیمی نزدیک شوند که دربارهٔ آغاز خلقت در این هستی به آن اعتقاد داشتند. بیشتر اسطوره‌ها به کیفیتی یکسان دربارهٔ آغاز آفرینش اشاره می‌کنند و بر مفهوم کلمه‌ای گرد می‌آیند که اساس آفرینش است. این تصویری که صاحبان تمدن‌های باستانی ارائه کرده‌اند، برگرفته از مفهوم پادشاهی و نقش پادشاه در حکومت و اجرای دستورات صادره از اوست. این تصور، نقشی اساسی در درک ارتباط میان خدایان و خلقت بازی می‌کند. این اسطوره‌ها همگی بر مفهوم «کلمه» گرد آمده‌اند. شایان ذکر است خدای «انو» با قدرت کلمه، آسمان و زمین را آفرید:

«ای آنو! فرمان تو بلند است، بر هر فرمانی پیشی گرفته است.

کیست آن کسی که بتواند به تو بگوید نه؟

ای پدر خدایان! به راستی که کلمهٔ تو اساس آسمان و زمین است.»^۱

همچنین «کلمه» در تعیین مقدراتی که در نقش خدای «انلیل» آشکار شده، تأثیرگذار است:

«انلیل، آن صاحب فرمان با وسعت بسیار، که کلمه‌اش مقدس است؛

پروردگاری که کلامش دگرگون نمی‌شود؛ کسی که مقدرات را تا ابد مشخص

می‌کند.»^۲

همچنین اثری واضح از «کلمه» در کتب مقدس ظاهر شده است. از جمله آنچه در انجیل و قرآن آمده است:

(۱) در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود، و کلمه، خدا بود. ۲ این، در ابتدا نزد خدا بود

۱. دکتر اسامه عدنان یحیی - خدایان در نظر انسان عراقی قدیم: ص ۲۲۶.

۲. دکتر اسامه عدنان یحیی - خدایان در نظر انسان عراقی قدیم: ص ۲۳۰.

۳ همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت.^۱

در قرآن کریم سخن حق تعالی آمده است: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۲ (امر او زمانی که چیزی را اراده کند، تنها این است که می گوید: موجود شو، پس موجود می شود).

متن سومری میزان تکامل فکری لاهوتیان سومری را منعکس می کند؛ آنجا که تصویری برای چگونگی آفرینش آسمان و زمین ارائه کرده است:

«بعد از آنکه آسمان را از زمین دور کرد

و بعد از آنکه زمین از آسمان جدا شد

و بعد از آنکه نام انسان را تعیین کرد

و بعد از آنکه آسمان در حوزه «آن» قرار گرفت

و بعد از آنکه زمین در حوزه «انلیل» قرار گرفت.»^۳

این متن بیان می کند مرحله ای از آفرینش بوده است که در آن، نه آسمان وجود داشته و نه زمین، و آن دو، خالق داشته اند، و از همین جا تصور فکری درباره خدا شکل گرفته است. این مرحله، نقطه ای اساسی در معرفت و اتصال میان خدا و انسان را نشان می دهد؛ زیرا از چگونگی به دست آوردن ویژگی های خدا بودن توسط مخلوق اول پرده برمی دارد، و این تصور، سطح تعبیر سومری ها درباره خدا را بیان می کند؛ وقتی فهمیدند خدا بالاتر از ادراکات حسی شان است، پس برای شناخت او جز آنچه از خودش صادر می شود راهی پیدا نکردند؛ همچنین در نظر داشته باشید سومریان این مخلوق را بزرگ می داشتند. پس صفات

۱. انجیل یوحنا: ۱/۱ تا ۳.

۲. یس: ۸۲.

۳. خزعل الماجدی - متون سومر: ص ۷۲.

تعظیم و بزرگداشت را برای این خدای خالق به کار می‌بردند: «پس از جداشدن آسمان از زمین، خدای "آن" -خدای آسمان- همان کسی بود که آسمان را گرفت، و خدای "انلیل" خدای هوا بود.»^۱

متون سومری بیان می‌کنند آفرینش انسان از گل شروع شد و روح انسان از روح خدا بود. آن‌ها یک تصور اسطوره‌ای ارائه کرده‌اند تا با توانایی‌شان برای توضیح یافته‌های معرفتی متعلق به خلقت، هم‌آوا و هماهنگ شوند؛ زیرا آن‌ها در ارائه تصویر درست از آفرینش انسان، از روال مرسوم و متعارف خارج نشدند و این همان تصویری است که کتاب‌های الهی بعد از تمدن سومری بر آن تأکید داشته‌اند:

«باید خدایان «نتتو» گل را مخلوط کنند؛ برای اینکه خدا و انسان در گل با یکدیگر جمع شوند و صدای طبل را تا روزهای آخر بشنویم، و روح بشریت از جسم خدا باشد، و تا بداند زندگی، نمادش را قربانی کرد، و برای اینکه روح بشریت مغرور باشد. در مجمع خدایان «انوناکی» در روز هفتم برای تصمیم‌گیری سرنوشت، همه بله گفتند، و در روز پانزدهم ماه، مکان ظهوری را مهیا ساختند و خدای «دی-ابلا» را در انجمن خود ذبح کردند؛ و با گوشت و خون او، «نتتو»، گل را برای روزهای دیگر خمیر کرد. [صدای] طبل را شنیدند و روح بشریت از بدن خدا ساخته شد و به او فهماند که زندگی، رمز و نماد او را قربانی کرد و روح بشریت تا ابد ایجاد شد.»^۲

اسطوره سومری، آفرینش انسان را با بیان ایده آفرینش او از گل و تفکر صورتگری او بر اساس صورت خدایان آغاز می‌کند و به همین منوال، اسطوره‌ها ادامه می‌یابند.

۱. ساموئل کریمر - از الواح سومر: ص ۱۶۸.

۲. فراس سواح - رحمان و شیطان: ص ۳۵.

سومری‌ها می‌گویند:

«کائناتی که تصمیم به خلقشان گرفتی به وجود خواهند آمد

و بر آن‌ها صورتِ خدایان را خواهی زد.

مشتی گِل را از بالای آب‌های عمیق در هم بیامیز.

ساختهٔ الهیون ماهر، با متراکم و خمیر کردن گل، بر پا خواهد شد.»^۱

و بابلی‌ها می‌گویند:

«با کمک و یاری «آنکی» انسان آفریده خواهد شد؛ (و روشن است که «آنکی»

یکی از اربابان فرشتگان و مسئول حکمت و آب شیرین است و این اسم از کلمهٔ

عربی «نقی» گرفته شده است)

همان کسی که از خدایان خواهد ترسید و آن‌ها را بندگی می‌کند (یعنی انسان)

پس باید آنکی، گلی را که خمیر کرده است بدهد...

«ننتو» به ورز دادن گِل، اقدام خواهد کرد.

خدا و انسان -با یکدیگر- در گِل، متحد خواهند شد.»^۲

و آفرینش انسان از خاک زمین که با خون خدایی کشته شده، آمیخته است، همان

سراغاز تفکر طبیعت دوگانه برای انسان و شکل‌گیری اش از عنصری مادی و عنصر روحانی

دیگری است.

«می‌بینیم مادر خدایان -که با «دریای نخستین» نشان داده می‌شود- و همان

نخستین مادری است که تمامی خدایان را متولد کرده است، اشک خدایان را به

۱. فراس سواح - سرگذشت عقل اول: ص ۴۶.

۲. فراس سواح - سرگذشت عقل اول: ص ۴۶.

حضور «انکی» می‌آورد و او را مخاطب قرار می‌دهد و می‌گوید: «ای پسر! از بستر خود برخیز و از... و آنچه را حکیم و شایسته است، بساز!

بندگانی را برای خدا بساز و امید است تعدادشان بیشتر و بیشتر شود.»

پس خدای «آنکی» به تدبیر امر پرداخت و همهٔ سازندگان ماهر و لایق را رهبری کرد و به مادرش «نمو» (الههٔ دریای اول) گفت:

ای مادر! مخلوقی که به اسم او سخن راندی، موجود شد.

پس صورت خدایان را بر او قرار بده!

عصاره‌ای از گل موجود را بر فراز آب‌های عمیق در هم بیامیز!

و سازندگان ماهر را چنان کن که گل را متراکم کنند؛

و بر تو لازم است برای او اعضا و جوارحی ایجاد کنی

و «نماخ» (مادر - خدایان) از بالای دست تو عمل خواهد کرد.

و «الهٔ ولادت» در کنار تو خواهد ایستاد... در اثنای ساختن تو

ای مادر! سرنوشت و تقدیر او (یعنی سرنوشت این مولود جدید) را مقدر کن!

و «نماخ» صورت خدایان را بر او خواهد زد.

به‌راستی او انسان است.»^۱

در این متون تصویری دقیق از فرایند آفرینش انسان مشاهده می‌شود. این متون گواهی می‌دهند آفرینش انسان از مراحل رو به تکامل گذشته و خدایان موکل خلقت او و حفاظت از استمرار وجود او، با درجه‌ای از قرب و نزدیکی، با او رفتار می‌کردند. لاهوتیان سومری

توانسته‌اند در خصوص آن مراحلی که این آفریده پشت سر گذاشته است تا به «تکامل آفرینشی خود» به دست خدایان برسد، توصیفی به ما ارائه بدهند.

متنی وجود دارد که بیان می‌کند انسان و خلقتش از مراحل گذر کرده است؛ به‌گونه‌ای که متن این اسطوره به وجود حالت نقص-هنگامی که خدایان شروع به خلقت انسان کردند و ظهور حالت‌های نادر و غیرعادی در نوع انسان اشاره می‌کند:

«و «نماخ» ... را به شکل زنی آفرید که نمی‌زاید

و وقتی «آنکی» زنی را دید که نمی‌زاید

سرنوشتش را برای او مقرر داشت؛ پس مقرر کرد در «خانه زنان» قرار بگیرد.

و «نماخ» ... را به شکل مخلوقی قرار داد که نه اندام مردانه داشت و نه اندام زنانه.

و وقتی «آنکی» مخلوقی را دید که نه اندام مردانه دارد و نه اندام زنانه،

سرنوشت او را چنین مقرر کرد که «در خدمت پادشاه» باشد.»^۱

متون قبلی دخالت خدایان و حمایت آن‌ها را از انسان بیان کردند، و وقتی خلقت او با برخی نقص‌ها آلوده می‌شود، در این هنگام جنبه بزرگ‌تر، عنایت و توجه خود را مبذول می‌دارد. پس آن‌ها مسئول خلقت انسان هستند تا به‌صورتی رضایت‌بخش و خالی از هر نقص و آفتی پا به عرصه وجود بگذارد. این نقص‌ها و ایرادها میزان قدرت خدایی را منعکس می‌کند که برای این مخلوق مکلف شده بود و وقتی از آفرینش انسان به‌صورتی که رضایت‌بخش باشد ناتوان می‌شد، از خدایی با قدرت بیشتر کمک می‌گرفت تا برای اصلاح نقص‌هایی که در آفرینش انسان رخ داده بود مساعدت کند؛ همان‌گونه که خدای «آنکی»

از خدای «نماخ» کمک گرفت.^۱

«همان طور که سرنوشت آن کسی را که با دست خودت ساختی مشخص

کردی

و به او نان دادی تا بخورد

سرنوشت آن کسی را که با دست خودم ساختم، مشخص کن

و برای او نان تدارک ببین تا بخورد.»^۲

همان طور که در اسطوره «اشنان و نعه» آمده است که انسان‌های اولیه با خوردن

نان و پوشیدن لباس آشنایی نداشتند، روی دست‌ها و پاهای خود راه می‌رفتند و از قنات‌ها

آب می‌نوشیدند.^۳

«آن‌ها نه خوردن نان را می‌دانستند و نه پوشاندن بدن خود با لباس. آن‌ها

به‌طور کامل- عربان می‌رفتند و می‌آمدند و مثل گوسفندان- از علف‌ها تغذیه

می‌کردند و جز از آب تالاب‌ها نمی‌نوشیدند.»^۴

تحقیقات دانشمندان زیست‌شناسی که به تکامل انسان توجه دارند نشان می‌دهد انسان

چندین مرحله تکاملی را پشت سر گذاشته تا به مراحل پیشرفته‌ای از ادراک عقلی رسیده

است. قبل از وجود آدم و آفرینش او، پیشینیانی وجود داشتند که صفات و مشخصاتی با

تکامل و پیچیدگی کمتر از آدم (علیه السلام) داشتند؛ هرچند آن‌ها پدران او محسوب می‌شدند. این،

مطلبی است که دانشمندان زیست‌شناس تکاملی ثابت کرده‌اند. این افراد در روایات

۱. ساموئل کریمر - از الواح سومر: ص ۲۱۱.

۲. ساموئل کریمر - از الواح سومر: ص ۲۱۰.

۳. مراجعه شود به: تمدن سرزمین رافدین (بین‌النهرین): ص ۱۶۰.

۴. قاسم شواف - دیوان اساطیر - متن ۴۱ - سطر ۲۰ تا ۲۵، دارالاساقی، چاپ اول.

وارد شده از آل البیت علیهم السلام «نسناس» نامیده می‌شدند؛^۱ و بعد از آنکه روش خلقت تغییر کرد -طبق آنچه از داستان گل مرفوع و آفرینش نفس آدم علیه السلام از آن گل برای ما نقل شده است- انسان از مرحله محدودیت پابندی به دنیای زمینی، به دروازه‌های ملکوت آسمانی منتقل شد.^۲

«تاریخ سنگواره‌ای ویژه انسان، پیدایش انسان تباران یا انسان راست قامت (هوموارکتوس) را به تقریباً دومیلیون سال پیش ارجاع می‌دهد. انسان راست قامت غالباً توانایی استفاده از آتش را داشته، ابزارهای ساده‌ای همچون تیرهای سنگی را به کار می‌گرفته و دارای زندگی اجتماعی بوده است.

تاریخ سنگواره‌ای در قفقاز گرجستان، بقایای یک پیرمرد راست قامت (هوموارکتوس) را که دو سال پس از ریختن دندان‌هایش زنده مانده بوده، ثبت کرده است. این شاید به آن معنا باشد که دیگران به این فرد غذا می‌داده یا برایش

۱. از جابر بن یزید جعفی، از ابوجعفر علیه السلام نقل شده است که فرمود: از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیده شد: آیا پیش از آدم علیه السلام و فرزندانش خلقی از خلائق خداوند متعال وجود داشت که خدا را بندگی کند؟ ایشان علیه السلام فرمود: بله، در آسمان‌ها و زمین، خلقی از مخلوقات خدا بودند که خدا را تقدیس و او را تسبیح می‌کردند، او را در شب و روز بزرگ می‌داشتند و دروغ نمی‌گفتند. خداوند عزوجل، زمین‌ها را پیش از آسمان‌ها خلق فرمود. سپس فرشتگان را به‌عنوان موجوداتی روحانی آفرید که بال‌هایی داشتند و با آن‌ها به هر جا که خدا می‌خواست پرواز می‌کردند. پس آن‌ها را در میان طبقات آسمان‌ها جای داد؛ در حالی که آن‌ها او را شب و روز تقدیس می‌کردند. از میان آن‌ها اسرافیل و میکائیل و جبرائیل را برگزید. سپس خداوند عزوجل، جن را به‌عنوان موجوداتی روحانی در زمین آفرید، که بال داشتند و آن‌ها را پایین‌تر از خلقت فرشتگان آفرید و از پرواز در سطح فرشتگان و دیگران بازداشت. پس آن‌ها را در طبقات هفت‌گانه زمین و بالاتر از آن جای داد. آن‌ها خدا را شب و روز تقدیس می‌کردند و دروغ نمی‌گفتند. سپس آفریده‌ای به غیر از آن‌ها -که به‌جای بال‌ها، بدن و روح داشتند- که می‌خوردند و می‌نوشیدند (یعنی نسناس) همانند خلقت آن‌ها (ولی انسان نبودند) خلق نمود و همراه جنیان، آن‌ها را در تمام نقاط روی زمین ساکن فرمود، که خدا را شب و روز تقدیس می‌کردند و دروغ نمی‌گفتند.» علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۴، ص ۳۲۳.

۲. مراجعه شود به: احمدالحسن، عقاید اسلام، ص ۲۵۵، شرکت چاپ و نشر و توزیع نجمة الصباح، چاپ اول، ۲۰۱۶ م / ۱۴۳۷ ق.

غذا تهیه می‌کرده‌اند. به احتمال بسیار قوی انسان‌های راست‌قامتی که از آفریقا مهاجرت کرده‌اند، دارای زندگی اجتماعی بوده‌اند؛ هرچند به‌طور ساده و اولیه.^۱

پس نیروهای الهی نقش مستقیمی در منتقل شدن انسان از مرحله حیوانی و خصوصیات غریزی حیوانی‌اش، به مرحله انسانیت و صفات عقلانی‌اش داشته است. پس [انسان] شروع به تحول کرد و از آفریده‌ای که از شاخصه‌های طبیعت غریزی‌اش خون‌ریزی بود، به انسانی دارای عقل و خلاقیت، دگرگون شد، و اساس و سبب این انتقال رو به سوی تمدن، دخالت مستقیم ربوبیت و کاشته شدن اخلاق ربوبیت در وجود انسان بود تا آماده استقبال از معانی معنوی شود و آنچه را که به دلیل سرکشی طبیعت غریزی و محرک‌های حیوانی‌اش از او پوشیده بود درک کند؛ بنابراین او شروع به پرداختن به گوشه‌ای از معانی ربوبی حقیقی در سطحی برجسته نمود و بعد از آنکه فقر و نیاز به توجه و عنایت خدایان را در خود دید، اهمیت حضور خدایان را به‌خاطر آنچه برایش فراهم می‌کنند درک کرد. این خود باعث شد به دست آوردن فیوضات خدایان را بیشتر و بیشتر بخواهد؛ پس منفعت ارتباط با خدایان را کم‌کم درک کرد و همان‌طور که شناخته شده است. این مرحله تکاملی از زندگی انسان، سبب شد قسمتی از خصوصیات و وجه تمایز خاص انسانی را به او بدهد؛ زیرا انسان به مرحله‌ای از تکامل و ارتقای اخلاقی رسید که به وسیله آن، یک انسان از دیگری متمایز می‌شود و با آن، بر دیگری برتری می‌یابد. پس یک انسان، با فضیلت و دیگری، بدون فضیلت می‌شود تا خدایان بدانند او به سطحی از ادراک و عقلانیت رسیده است که در آن، حق انتخاب و شناخت برای آشکار کردن صفاتی وجود دارد که خدایان خواهانش هستند و نیز برگزیده شدن گروه‌هایی که از قابلیت متمدن شدن بیشتری نسبت به دیگران برخوردارند.^۲

«در آن زمان سطح آب دریاها پایین بود و این گروه توانستند از آن عبور کنند.

۱. سید احمد الحسن (رحمه‌الله علیه) توهّم بی‌خدایی: ص ۱۱۴ (عربی)، فارسی: ص ۱۲۲.

۲. سید احمد الحسن (رحمه‌الله علیه) توهّم بی‌خدایی: ص ۱۱۵.

این گروه منتخب از انسان‌های خردمند آفریقا، در جنوب شبه‌جزیره عربستان به‌پیش رفتند، زیرا در آن زمان چشمه‌های آب زیادی در ساحل جنوبی شبه‌جزیره در جریان بود.»^۱

پس از تکامل انسان، فرایند انتقال اختیارات الهی به انسان آغاز شد تا برای تنصیب خلیفه خدا در زمین، زمینه‌سازی شود. این مرحله را آدم علیه السلام به نمایش درآورد. او توصیفی از مرحله تکاملی زندگی انسان از طریق توانایی‌های عقلی است که به او امکان کسب توانایی‌های فوق‌العاده را می‌دهد؛ توانایی‌هایی که با آن‌ها می‌تواند صفات الوهیت را در حدودی که شایستگی‌اش را دارد به دست آورد تا خلیفه خدا در زمین شود؛ و این زمانی حاصل شد که خدا انسان را به سطح والایی از اخلاق رساند که در پیشینیا نش نبود و این ارتقا از طریق جهش‌های فراوان حاصل شده برای انسان، در عرصه‌های مختلف زندگی رخ داد. گویی او از برخی از توانایی‌های خالق برخوردار گشت و این توانایی‌ها در عقل او به امانت نهاده شد؛ پس توانست در برخی جنبه‌های طبیعت، حکمرانی کند و آن‌ها را طبق مصلحت خویش زیر سلطه درآورد.

از این گروه مهاجر برگزیده - که در جزیره‌العرب ساکن شدند- حدود ۷۰ هزار سال بعد، آدم علیه السلام متولد شد؛ و چه بسا این گروه وجه تمایزاتی داشت که شایسته می‌شد آدم علیه السلام از میان آن‌ها برگزیده شود.

«این گروه آفریقایی از هوموساپینس آفریقا، دوهزار سال پیش از پیدایش آدم، حج می‌گزارده‌اند؛ یعنی آن‌ها اقوامی مکلف بوده‌اند که بر اساس وضعیت، امکانات و میزان درک خود، خدا را می‌پرستیدند.

زراره می‌گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «خداوند مرا فدای شما کند. چهل سال است درباره حج از شما می‌پرسم و شما پاسخ می‌دهید.» حضرت

فرمود: «ای زراره، خانه‌ای که دو هزار سال پیش از خلقت آدم تاکنون محل به‌جا آوردن حج بوده است، می‌خواهی در چهل سال مسائلتش به اتمام برسد؟»

بنابراین یافته‌های علمی و این متن دینی به ما نشان می‌دهد که آدم (علیه السلام) از این مهاجران مکلف متولد شده است؛ ولی آنان از نظر نفسانی پایین‌تر از سطح آدم و فرزندان او بوده‌اند.»^۱

این مرحله، در مقایسه با مراحل قبلی تکاملی انسان، نمایانگر مرحله پیشرفته‌ای از تکامل بود، و با این مرحله، مرحله جدیدی از ارتباط انسان با خدا گشوده شد؛ به‌گونه‌ای که دروازه نبوت باز شد و خطاب الهی از طریق وحی صورت پذیرفت.

«به‌طور قطع مسئله تکامل با تمام تفصیل و جزئیاتش نمی‌تواند در روایات آمده باشد؛ ولی اشاراتی در روایات وجود دارد که به موضوع تکامل می‌پردازد و به روشنی بیان می‌دارد که آدم (علیه السلام) اولین مخلوق دارای جسم انسان امروزی نبوده؛ بلکه پیش از وی آفریده‌هایی وجود داشته‌اند که از نظر جسمانی به آدمی شباهت داشته، ولی از فرزندان آدم (علیه السلام) نبوده‌اند؛ یعنی آن‌ها پیش از آدم (علیه السلام) زندگی می‌کرده‌اند. در روایات از این عده با عنوان نسناس نام برده شده که این اسم نزدیک به همین نام‌گذاری‌هایی است که امروزه علم به مراحل تکامل نسبت می‌دهد؛ مانند هوموآرکتوس، هوموساپینس و انسان نئاندرتال که برخی زیست‌شناسان این دسته را «انسان‌نما» نام‌گذاری کرده‌اند. [...]

از محمد بن علی باقر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «خداوند عزوجل بر روی زمین از هنگامی که آن را آفرید، هفت دوره جهانیان را آفرید که هیچ‌یک از آن‌ها از فرزندان آدم نبودند. خداوند آنان را از خاک روی زمین آفرید و یکی پس از دیگری با عالم خودشان در روی زمین سُکنا داد؛ سپس خداوند عزوجل، آدم ابوالبشر را

۱. سید احمدالحسن - توهّم بی‌خدایی: ص ۱۲۷ (کتاب عربی).

آفرید و ذریه و اولادش را از وی آفرید...»^۱

این روایت نشان می‌دهد که خداوند پیش از حضرت آدم (علیه السلام) حداقل هفت گونه انسان‌نما بر روی زمین خلق کرده است که از فرزندان آدم (علیه السلام) نبودند و پیش از حضرت آدم (علیه السلام) بر روی زمین زندگی می‌کرده‌اند.^۲

همراه با نسلی که آدم (علیه السلام) از میانشان آمد، نسل‌های دیگری هم بودند؛ نسل‌هایی که آل بیت (علیهم السلام) با عنوان «انسان‌نما» توصیفشان کرده‌اند.

اراده الهی از حمایت مخلوقی که با دست خود آفریده بود جدا نشد؛ بنابراین بعد از آنکه خلقت به دوره مدنظر از مراحل تکاملی خود رسید، خداوند سبحان و متعال اراده فرمود آن مخلوق اولی را که با صفت «زمینی» توصیف شده است به مخلوق بلندمرتبه مرتبط کند؛ یعنی به عالم ارواح؛ بنابراین از پوسته زمین چیزی را برگرفت و راه فرود آمدن این ارواح را در بدن‌ها فراهم ساخت تا از طریق این مخلوق، قدرت‌ها و صفات اخلاقی آشکار شود که قبلاً وجود نداشت.^۳

نفس و مراحل تکامل آن

«نفس» نیز مراحل تکامل را گذرانده است. سید احمد الحسن (علیه السلام) چگونگی خلقت نفس را بیان کرده و گفته است نفس از گل بالا برده شده (گل مرفوع)، همراه با دمیده شدن روح در آن، آفریده شده است. به این ترتیب «نفس» شکل گرفت. این فرایند رفع شدن گل تا دمیده شدن روح -طبق روایتی که از امام باقر (علیه السلام) از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده است- چهل سال به طول انجامید:

۱. محمد بن مسعود عیاشی، تفسیر عیاشی، ۲/۲۳۸، انتشارات اسلامی علمی، تهران.

۲. سید احمد الحسن، توهم بی‌خدایی: ص ۱۳۶ (کتاب عربی)، فارسی: ص ۱۴۳.

۳. سید احمد الحسن، توهم بی‌خدایی، ص ۳۲۲ (کتاب عربی).

از اباجعفر محمد بن علی بن الحسین از پدرش از پدرازش از امیرالمؤمنین علیه السلام: ... بعد از ذکر مطالبی، ابوجعفر علیه السلام فرمودند: «این را در کتاب علی علیه السلام یافتیم: خدا آدم را آفرید. پس آدم، چهل سال صورتگری شده باقی ماند. پس ابلیس لعین بر او می گذشت و می گفت: تو برای چه کاری آفریده شده‌ای.»^۱

این نفس مراحل تکاملی را پشت سر گذاشت؛ همان گونه که امیرالمؤمنین علی علیه السلام در حدیث خود به کمیل بیان می فرماید. از کمیل بن زیاد روایت شده است: از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدم و گفتم: می خواهم نفسم را به من بشناسانی. ایشان علیه السلام فرود: «ای کمیل، می خواهی کدام نفس را به تو بشناسانم؟» عرض کردم: ای مولای من، مگر بیش از یک نفس وجود دارد؟ فرمود: «ای کمیل، چهار نفس وجود دارد: نموکننده نباتی، نفس حسی حیوانی، نفس ناطق مقدس و نفس کلی الهی.»^۲

این مراتب چهارگانه نفس (نموکننده نباتی، حسی حیوانی، ناطق مقدس، و کلی الهی) مراحل تکاملی خلقت نفس را بیان می کند.

«بنابراین نفس از این جهت که از گل آفریده شده است، این قابلیت را دارد که نیروها یا ارواح مادی جسمانی را که عبارت اند از شهوت، قوت و حرکت یا حیات بدن، دربرگیرد؛ همچنین نفس از آن جهت که از نفخ روح خلق شده است، قابلیت ارتقا و دربرگرفتن روح ایمان و روح القدس را دارد.

به همین دلیل گل بالا برده شد و نفس از نفخ روح در آن گل، آفریده شد؛ زیرا در علم الهی چنین ثبت بوده است که این نفس، به گل یا عالم جسمانی مادی یا به طور خاص، زمین بازگردانده می شود، و چون از آن آفریده شده، پس برای تعامل با هرچیز زمینی و نیز برای دربرگرفتن و ادغام هر جسمی در آن شایستگی خواهد

۱. سید هاشم بحرانی، برهان در تفسیر قرآن، انتشارات دارالاعلمی، چاپ دوم، ۱۴۲۷ق / ۲۰۰۶ م.

۲. علامه مجلسی - بحار الأنوار: ۸۵/۵۸.

داشت؛ به گونه‌ای که مناسب با امتحان در زمین باشد؛ و در عین حال، از آنجا که از نفخ روح آسمانی است، برای ارتقا و فراگیری آنچه آسمانی است یعنی روح ایمان و روح القدس نیز شایستگی دارد.

می‌توانیم نفس را به صورت آینه‌ای تصور کنیم که دو طرف دارد. در طرف پایین آینه، تصویری قرار دارد و محلی است برای ارواح یا قوای جسمانی بدن (روح شهوت، قوت و حیات)، و در طرف بالا، محل استقرار روح ایمان و روح القدس است، که به این ترتیب شامل ارواح پنج‌گانه خواهد شد: ارواح یا قوای بدن، روح ایمان و روح القدس؛ از این رو، نفس شامل نیروها و ارواح از جهان‌های مختلف می‌شود؛ زیرا از عوالم متفاوتی آفریده شده است: گِل مرفوع از عالم مادی جسمانی و نفخ روح از آسمان‌های بالا.»^۱

روح از جهان ملکوت است که جهانی مثالی و بالاتر از عالم اجسام یا عالم مُلک است و مراتب وجود عالم خلقت و خالق به این صورت است که عالم خلقت از سه مرتبه مُلک، ملکوت و عقل تشکیل شده است^۲ و مراتب ذات چهارتاست؛ سه تای اول در عالم خلقت و چهارمی الوهیت مطلق است که با ذات الهی نشان داده می‌شود. سنت خدا در خلق چنین جاری شد که در عالم خلقت، بندگان خود را هنگام متصل شدن نفس به بدن‌ها در عالم دنیا بیازماید و این امتحان چیزی نیست جز تکرار امتحانی که در عالم ذر در آسمان اول انجام شد و قبل از اتصال ارواح به گِل رفع شده، ارواح در آسمان‌های بالایی جا داشتند:

از عماره روایت شده است: نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) نشسته بودم که مردی وارد شد و سلام کرد و گفت: «ای امیرالمؤمنین، به خدا سوگند که من تو را دوست دارم.» پس از ایشان چیزی پرسید. امام (علیه السلام) فرمود: «**ارواح دو هزار سال پیش از بدن‌ها آفریده و سپس در هوا**

۱. سید احمد الحسن، توهم بی‌خدایی: ص ۳۲۲.

۲. مراجعه شود به: سید احمد الحسن، گوشه‌ای از تفسیر سوره فاتحه، ص ۳۵ و ۳۶.

ساکن شدند. پس هرکدام از ارواح که با هم آشنا باشند، اینجا با هم یکی می‌شوند و گرد هم می‌آیند. هرکدام که یکدیگر را نشناسند، در اینجا با یکدیگر مخالفت می‌کنند؛ و روح من، روح تو را شناخت.»^۱

روشن می‌شود که تکلیفی در عالم ارواح وجود دارد و ارواح مقدس نقش حجت بودن و تدبیر را داشته‌اند. امام علی (علیه السلام) برای این فرد مدعی که با او دربارهٔ مرحله‌ای سخن گفت که امام به یادش آورد، مسئله را روشن کرد و به او فرمود: روح تو در آن عالم از خلقت، همراه با ما نبود و تو در ادعای خود راست‌گو نیستی و اگر آن‌طور که ادعا می‌کنی ما را در این عالم جسمانی دوست می‌داشتی، قطعاً در عالم ارواح هم مؤمن به ما بودی و ما تو را در آنجا می‌شناختیم و تو را در اینجا در مورد آنچه می‌گویی و ادعای شناخت و ولایت ما را داری، تصدیق می‌کردیم.

از جمله مسائلی که می‌توانیم با آن، بر امکان تدبیر ارواح در جهان‌های بالایی استدلال کنیم - همان‌طور که گفتیم - آن است که ارواح، از صفات تدبیر و ربوبیت برخوردار هستند؛ پس وقتی دربارهٔ علت فرود آمدن آن ارواح در بدن‌ها کنکاش می‌کنیم، می‌بینیم ارواح از خصوصیات تدبیر کردن و آفریدن برخوردارند؛ و این نکته‌ای است که آل‌البیت (علیهم السلام) در بسیاری از قرائن و نشانه‌ها بیان کرده‌اند. خداوند این کارکرد را به ارواح تفویض کرده است و خواسته حدود قدرت ارواح را به آن‌ها بشناساند و به آن‌ها نشان دهد که این تفویض، مطلق نیست؛ زیرا اگر این توانایی به صورت مطلق به ارواح داده می‌شد، بیشترشان در برابر خدا، ادعای ربوبیت می‌کردند.

از عبدالله بن فضل هاشمی روایت است که می‌گوید از اباعبدالله (علیه السلام) پرسیدم: به کدام علت، خداوند عزوجل ارواح را در بدن‌ها قرار داد؛ در حالی که در ملکوت اعلی و در بالاترین مقام بودند؟ فرمود: «خداوند تبارک و تعالی دانست ارواح در شرافت و بلندمرتبی خود چنان

هستند که اگر به حال خود رها شوند، بیشترشان ادعای ربوبیت مستقل از خداوند عزوجل می‌کنند؛ پس با قدرت خود آن‌ها را در بدن‌هایی قرار داد که در ابتدای تقدیر، برای ارواح مقدر کرده بود. به ارواح نگریست و به آن‌ها رحمت و لطف کرد. برخی از آن‌ها را نیازمند برخی دیگر کرد و برخی را به برخی دیگر وابسته کرد و برخی را بر برخی دیگر برتری داد و درجهٔ برخی را از برخی دیگر بالاتر برد و نیاز برخی را با دیگر برطرف نمود. رسولان خود را به سوی آن‌ها فرستاد و حجت‌های خود را در حالی که بشارت می‌دادند و برحذر می‌داشتند بر آن‌ها گمارد، و آن‌ها را با عبادت‌هایی که برایشان مقرر داشته بود، به بندگی و فروتنی برای معبودشان امر فرمود. برای آن‌ها مجازات‌هایی را در زمان حاضر و مجازات‌هایی را در آینده و پاداش‌هایی را در زمان حاضر و پاداش‌هایی را در آینده مقرر فرمود تا ایشان را به خیر ترغیب کند و از شر و بدی بازدارد و به طلب معاش و کسب‌وکار بکشانند؛ تا به این ترتیب آگاه شوند که پرورش‌یافته و بندگانی آفریده‌شده هستند و تن به عبادت او بدهند؛ و به این ترتیب شایستهٔ نعمت‌های ابدی و بهشت جاودان شوند و از اختلاف و نزاع دربارهٔ چیزی که حقشان نیست ایمن گردند.»

سپس امام علیه السلام فرمود: «ای ابن‌فضل، خدای تبارک‌وتعالی نگاهش بر بندگانش بهتر از نگاه آن‌ها به خودشان است؛ آیا نمی‌بینی که در میان مردم جز کسی که دوست دارد بر دیگران برتری جوید، وجود ندارد و این برتری جویی تا آنجا ادامه پیدا می‌کند که بعضی از آن‌ها ادعای ربوبیت و بعضی از آن‌ها به‌ناحق ادعای نبوت و بعضی از آن‌ها به‌ناحق ادعای امامت می‌کنند، و همهٔ این برتری‌جویی‌ها با وجود نقص و ناتوانی و ضعف و حقارت و نیاز و فقر و دردها و دسیسه‌ها و هم‌دستی‌ها بر ضدشان است؛ در حالی که مرگ غالب و مسلط بر همه‌شان است. ای ابن‌فضل! خدای تبارک‌وتعالی برای بندگانش جز آنچه برایشان بهتر است انجام نمی‌دهد و هرگز به کسی ستم نمی‌کند؛ ولی مردم به خودشان ستم می‌کنند.»^۱

اولین انسان که از جایگاهی متعالی آفریده شد (یا اولین آدم) - در آن زمان - به مانند خدایی برای انسان نماها (یا نسناس ها بود)؛ در حالی که نسناس بر چیزی تکیه می کرد که طبیعت به او می بخشید. او (آدم) در ابتدای وجود و ولادتش بر روی زمین، ضروریات زندگی خود را به شکل ساده ای به دست می آورد؛ زیرا در میان جماعتی زندگی می کرد که جلوه های تمدن در میانشان آشکار نشده بود و با گذر زمان به دلیل زیاد شدن نیازها و درخواست ها، انسان احساس می کرد زندگی اش پیچیده شده است؛ پس رنج و زحمتش برای ایجاد راه هایی جهت کم کردن باری که بر دوشش نهاده شده بود زیاد می شد و این، انسان را به سمت تمدن سوق داد. به این ترتیب انتقال تمدنی واضحی برای آدم حاضر در نخستین جامعه انسانی رخ داد و توانایی ها و قدرت هایی برایش شکل گرفت که با آن ها از افراد هم دوره و نیز سلف انسان نمای خودش متمایز شد؛ زیرا او از نفسی بلندمرتبه است و وقتی این مشخصات و تأثیر بزرگ آن بر افراد هم دوره و پیشینیانش از انسان نماها ظاهر شود، انسان، رنگ خدایی به خود می گیرد؛ زیرا او منبع الهام و تکامل برای دیگر مخلوقات می شود؛ پس باید همه دانش هایی را که به آن ها متصف شده است به دیگر نوع بشر منتقل کند؛ و به دلیل جمعیت پراکنده بشر، بر او لازم بود نقشی را ایفا کند که همه خواسته ها و نیاز آن ها را در برگیرد؛ از این رو بر او لازم بود بسیاری از امور مهم و ضروری را به انجام برساند تا از خودش و آن ها خطرانی را دفع کند؛ مانند تأثیر محیط زندگی بی رحم که می توانست باعث نابودی دسته جمعی آن ها شود. به این ترتیب راه های محافظت و اسباب زندگی امن را برایشان فراهم کرد. پس تصمیم گرفت نقش خدایان و الامقام را ذره ذره بر عهده بگیرد تا توجه به خدایان متعالی هستی، کاهش یابد؛ زیرا مقتضای رفع نیازهای انسان، انجام شدن آن به دست مخلوقی نزدیک به انسان ها ولی با مشخصات و ویژگی های برتر بود که در محیط زیست آن ها زندگی می کرد. پس نقش خدایان و الا تر یا همه خدایان به او تفویض شد و وظایف او، وظایف آن ها و رضایت او، رضایت آن ها شد؛ حال، تکلیف بر مدار این انسان برجسته می چرخد؛ انسانی دارای صفات کمالیه ای که حاکی از صفات خداست.

نقش خدایان در محافظت از انسان در ابتدای تکاملش به روشنی مشاهده می‌شود؛ بنابراین خدایان مسئول محافظت و آموزش انسان هستند تا به سطحی برسد که در آن، به خودش تکیه کند و نقش خدایان را بر عهده بگیرد و وظایف آن‌ها را به انجام برساند و در کسب ضروریات زندگی خود به‌جای خدایان- به خودش تکیه کند و این، بعد از مرحله‌ای است که خدایان به‌صورت مستقیم، تهیه ضروریات مورد نیاز انسان را بر عهده گرفتند؛ آن هنگام که شروع به آموزش انسان کردند تا بتواند خوراک و نوشیدنی و مسکن خود را فراهم کند. ملاحظه می‌کنیم «اوزیریس» -خدای سرزمین نیل- معلم و منبع تمدن و فرهنگ است:

«به آن‌ها فنون کشاورزی و مشاغل معدنی یاد داد و حتی تمدن سرزمین نیل با «ادریس» به همراه «ایزیس» و «اوزیریس» شروع شد و این سه، در عمل، در نشر علوم مورد نیاز انسان، بر همهٔ عالم برتری داشتند. آن‌ها از کسانی بودند که تمدن را پنج‌هزار سال قبل از میلاد در مصر بنیان نهادند و به مردم، کشاورزی و نوشتن و محاسبه و ستاره‌شناسی و مهارت‌های صنعتی را آموختند. به آن‌ها دوری از وحشی‌گری را آموختند، و تأسیس بنیان خانواده و شهرنشینی و اجتماع را به آن‌ها یاد دادند. همسر «اوزیریس» -الهه ایزیس- در حکومت مصر مشارکت داشت و در فعالیت‌های نیکوکارانه او را مساعدت و یاری می‌کرد. «اوزیریس» به‌عنوان پدری ربانی برای ملت مصر و نیل به حساب می‌آمد و او به‌مثابه آدم، اولین معلم انسانیت بود. در قسمتی از این اسطوره، وصیت پدر یعنی این معلم اخیر- را برای فرزندانش (حورس) بیان می‌شود که به آن‌ها برای شعله‌ور کردن جنگی بدون هیچ نرمش و مدارا علیه شیطان -که برای آن‌ها با نام «سیت» شناخته می‌شد- وصیت کرده است. وقتی پدر از فرزندش (یا فرزندانش) می‌پرسد بهترین کاری که می‌توانید با شیطان انجام دهید چیست؟ آن‌ها می‌گویند به‌سختی با او می‌جنگیم و به‌سبب کاری که با پدران ما انجام داد، از او انتقام می‌گیریم؛ و اوزیریس سرور

حکم‌کنندگان در مملکت مردگان می‌شود و محاسبهٔ مردگان را بر عهده می‌گیرد؛ به طوری که نیکوکاران را پاداش می‌دهد و بدکاران را مجازات می‌کند.»^۱

با خلقت آدم علیه السلام، دوران پیشینیان به پایان می‌رسد و زمان انسان شروع می‌شود. این نکته از طریق اسطوره‌ها در سرزمین میان دو رود (بین‌النهرین) دیده می‌شود؛ آنجا که ارتباط انسان با عالم خدایان و استوارشدن نقش او در زندگی را بیان کرده است. اینکه او برای خدمت به خدایان آفریده شد، به این معناست که به‌عنوان نماینده‌ای برای خدایان، نقش خدایان را در عالم ماده بر عهده می‌گیرد و آنچه را در تدبیر عالم جسمانی، مکلف به آن شده، انجام می‌دهد. به همین دلیل ارتباط میان خدایان و انسان از نوع ارتباط آقا و بنده باقی ماند. خدایانی جاودان و بنده‌ای فانی که اگر تکالیفش را انجام دهد، خدایان به او امید جاودانه‌بودن را می‌دهند و او به سطح ارادهٔ خدایان ارتقا می‌یابد. بهترین چیزی که این ارتباط را نشان می‌دهد در متن حماسهٔ گیلگمش توسط «بانوی مهمان‌دار» است. این دختر به گیلگمش - که به‌دنبال جاودانگی است - می‌گوید:

«ای گیلگمش به کجا می‌روی؟ و عزم و اراده، تو را به کجا می‌کشاند؟

تو هیچ‌گاه آن زندگی را که در پی‌اش هستی نخواهی یافت؛

چراکه وقتی خدایان انسان را آفریدند، مرگ را قسمتش قرار دادند

و زندگی را در جاودانگی خود محبوس کردند؛

اما تو ای گیلگمش، اندرون خود را از طعام آکنده ساز،

شب و روز، در جشن و طرب باش،

۱. بخش پژوهش‌ها و تحقیقات انجمن تجدید فرهنگی، «اسطوره، سندی فرهنگی است»: ص ۱۰۳، مجموعهٔ وقتی «السرّات» به سخن آمد، چاپ اول، ۲۰۰۵.

هر روزت را عید بگیر،
شب و روز سرمست به رقص و بازی بپرداز،
جامه‌های پاکیزه و درخشانده به تن کن،
سرت را بشوی و در آبها استحمام کن،
به آن کودک خردسالی که دست‌هایت را گرفته است مهر بورز
و همسری را که در آغوش داری، شادمان ساز.
این همان نصیب انسان است.»^۱

اما آنچه اهل بیت علیهم‌السلام دربارهٔ علت آفرینش انسان فرموده‌اند - علاوه بر آنچه گذشت - این است که او جایگاه خدایان را در تدبیر امور بر عهده بگیرد و این همان طور که در برخی متون دیده می‌شود - از روی ناتوانی یا به دلیل ضعف خدایان نیست؛ هدف نهایی، ارتقای انسان بوده است تا همهٔ کمالاتی که خدا با آنها توصیف می‌شود در او متجلی شود:

از عبدالله بن سلام، غلام رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت شده که پیامبر فرمود: در صُحف موسی بن عمران آمده است: «ای بندگانم! من خلق را نیافریده‌ام تا کمبودی را با آنها زیاد کنم، و نه برای اینکه به خاطر تنهایی با آنها انس بگیرم، و نه برای اینکه از آنها برای چیزی که از انجامش ناتوان باشم کمک بخواهم، و نه برای اینکه منفعتی به دست بیاورم یا زبانی را دفع کنم؛ که اگر تمام خلائق من از اهل آسمان‌ها و زمین، بر اطاعت من و عبادت من اجتماع کنند و در انجام این کار، شب و روز هیچ کوتاهی نکنند، عبادت‌های آنها در مُلک من چیزی را اضافه نمی‌کند. منزه و بلندمرتبه هستم.»^۲

۱. فراس سواح - رحمان و شیطان: ص ۲۷.

۲. شیخ صدوق، علل الشرائع: ۱۳/۱.

از هشام بن حکم روایت است که زندقی از اباعبدالله علیه السلام سؤال کرد: خلیق به کدام علت آفریده شده‌اند؛ در حالی که خدا به آن‌ها نیاز ندارد و ناچار به آفرینش آن‌ها نیست و کارهای بیهوده ما در شأن او نیست؟ امام علیه السلام فرمود: «آن‌ها را برای نمایان کردن حکمت خودش، اجرای علمش و جاری ساختن تدبیرش آفرید.» گفت: و چگونه به این سرا [دنیا] بسنده نمی‌کند تا آن را خانه ثواب و زندان مجازاتش قرار دهد؟ فرمود: «این [دنیا] خانه بلا و تجارتگاه ثواب (و در یک نسخه: محل تکمیل ثواب) و محل به دست آوردن رحمت است که با آفت‌ها پُر، و با شهوات سطح‌بندی شده است تا بندگان خدا در آن، با اطاعت‌پذیری آرموده شوند؛ پس خانه عمل، خانه پاداش و مجازات نیست.»^۱

و حق تعالی می‌فرماید: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾^۲ (خدا آن کسی است که هفت آسمان و همانند آن‌ها از زمین را آفرید. امر را بین آن‌ها فرود می‌آورد تا بدانید خدا بر هرچیز تواناست و علم خدا بر هرچیز احاطه یافته است).

﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا...﴾^۳ (و او کسی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید و عرش او بر آب بود تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید...).

و در اینجا هدف اصلی وجود انسان - که همان شناخت خالق و نزدیک شدن به اوست - حاصل می‌شود تا انسان به بالاترین الطاف خدا یعنی رضایت خدا دست یابد.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

۱. شیخ طوسی - الاحتجاج: ۸۰/۲ - چاپ و نشر دار النعمان - نجف اشرف - ۱۳۸۶ق / ۱۹۶۶م.

۲. طلاق، ۱۲.

۳. هود: ۷.

مفهوم الوهیت؛ مراتب و تجلیاتش ۱۲۷

خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱﴾
(خدا به مردان و زنان مؤمن، بهشت‌هایی را وعده داد که از زیر آن‌ها رودهایی جاری است.
در آن‌ها جاودانه‌اند و خانه‌هایی پاک در بهشت‌هایی جاودان و رضایتی از سوی خدا بزرگ‌تر
است. این است همان رستگاری بزرگ).

از جعفر بن محمد بن عماره، از پدرش روایت شده است: از صادق جعفر بن محمد علیه السلام
پرسیدم و به ایشان عرض کردم: چرا خدا خلق را آفرید؟ فرمود: «خدای تبارک و تعالی، خلق
خود را بیهوده نیافرید و آن‌ها را به راه خود رها نکرد؛ بلکه آن‌ها را برای نشان دادن قدرتش
آفرید تا طاعت خود را بر آن‌ها تکلیف کند و به این ترتیب، شایسته رضوان او شوند؛ و آن‌ها
را نیافرید تا به کمک آن‌ها منفعتی را به دست آورد یا زیانی را از خود دور کند؛ بلکه آن‌ها را
آفرید تا بهره‌مندشان گرداند و آن‌ها را به نعمت ابدی برساند.»

با سند مذکور از سلمة بن عطا از اباعبدالله علیه السلام روایت شده است که فرمود: «حسین بن
علی علیه السلام بر اصحاب خود بیرون آمد و فرمود: ای مردم، خداوند (جلّ ذکره) بندگان را جز
برای آنکه او را بشناسند خلق نفرمود؛ پس وقتی او را بشناسند، او را بندگی می‌کنند و وقتی
او را بندگی کنند با عبادت او از عبادت غیر او بی‌نیاز می‌شوند.» مردی به ایشان عرض کرد:
ای پسر رسول خدا، پدر و مادرم به فدایت! شناخت خدا چیست؟ فرمود: «اینکه اهل هر
زمان، امامشان را که اطاعت از او بر آن‌ها واجب شده است، بشناسند.»^۲

خداوند سبحان و متعال امر شناخت خود را با شناخت خلیفه و جانشینش و حجت بر
زمین همراه کرده است؛ زیرا او (خلیفه) از نور خدا آفریده شده و به‌منظور انتقال معارف الهی
به‌تمامی مردم در عوالم دیگر، پایین آمده است.

همچنین از جابر روایت شده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نخستین چیزی که خدا

۱. توبه: ۷۲.

۲. شیخ صدوق - علل الشرائع: ۹/۱.

آفرید نور من بود؛ آن را از نور خودش به وجود آورد؛ آن را از جلالِ عظمت خودش برگرفت.»^۱

پس لازم است تمامی معارف، به همان نوری بازگردانده شود که خلق از آن آفریده شد، و نیز به تجلی‌های او در جهان‌های دیگر تا به عالم اجسام [برگردانده شود]؛ و این با تأکید خداوند بر اطاعت از این خلیفه الهی و مخالفت نکردن با او و خارج نشدن از اراده او دیده می‌شود؛ در حالی که همه ما می‌دانیم اطاعت از آن خداوند سبحان و متعال است:

حق تعالی می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾^۲ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را اطاعت کنید؛ پس هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به خدا و پیامبر عرضه بدارید. این بهتر و نیک‌فرجام‌تر است).

و پس از فرود آمدن آدم بر روی زمین، عذاب و پاداش از طرف خدا به میزان اطاعت از خلیفه خدا در زمین خواهد بود. حق تعالی می‌فرماید: ﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۳ (گفتیم همگی از آن فرود آید. پس چنانچه هدایتی از سوی من به شما رسد، آنان که هدایت‌م را پیروی کنند نه ترسی برایشان است و نه اندوهگین شوند).

این در مرحلهٔ اخیر از مراحل تکامل انسان بوده است؛ یعنی مرحلهٔ آفرینش با آدم و گشایش دروازهٔ نبوت و خطاب الهی با واسطهٔ وحی؛ پس آدم (علیه السلام) حقی دارد که خدا او را مخصوص آن حق گردانیده است؛ حق ربوبیت و الوهیت در عالم خلقت.

۱. علامه مجلسی - بحار الأنوار: ۲۴/۱۵.

۲. نساء: ۵۹.

۳. بقره: ۳۸.

الوهیت انسان در عالم خلقت

جست‌وجوی انسان از راه‌های اتصاف انسان به صفات «بی‌نیازی»، از زمانی آغاز شد که دانست منبعی برای فیض و کمال وجود دارد؛ بنابراین انسان تلاش کرد تا به آن مراتب برسد؛ همان‌طور که حماسه گیلگمش - که نقطه عطفی در تمدن به شمار می‌آید - از کوچ انسان به سوی عالم کمال پرده برمی‌دارد و اینکه چگونه دوسوم او خدا بود و برای کامل کردن یک‌سوم باقی‌مانده ناسوت خودش تلاش می‌کند.

آنچه این حماسه را شاخص می‌کند نقش و جایگاهی است که پس از انجام نقش اصلی خدایان در خلقت و تدبیر، این حماسه به انسان اعطا کرده است. به علاوه ملاحظاتی است که از تکامل در توصیف خدایان مشاهده می‌شود؛ و بعد از اینکه خدایان را به صورت اشخاصی معین به تصویر می‌کشد، از توصیف خدایان به صورت توصیفات شخصی شده با صفات ناسوتی شروع شده، تا به توصیف مجرد می‌رسد.

«حماسه گیلگمش از نظر اهمیت انسانی و واقعیت دراماتیکی اش قطعه‌ای منحصر به فرد از ادبیات بابلی به حساب می‌آید. در عمده تألیف‌های بابلی دیگر، خدایان، کسانی هستند که مرکز نمایش را اشغال می‌کنند و آن‌ها خدایانی هستند که در بیشتر مواقع تمثیل اشیای مجرد هستند نه اشخاص معین.»^۱

حماسه گیلگمش ارتباط انسان با خدایان را آشکار می‌کند و این را از خلال نگاه ویژه خدایان در اعطای نقش اساسی به انسان در تدبیر و تسلطی که از اختصاصات خدایان محسوب می‌شود، اثبات می‌کند؛ و این نکته از طریق تصویری که این حماسه به نمایش درمی‌آورد و اقدامی که گیلگمش در حضور و مشاهده خدایان انجام می‌دهد روشن شده است. این خط‌مشی و تلاشی را که انسان خواستار آن است، در همه الگوهای الهی که او را مخاطب قرار داده و حال او را توصیف کرده و به او تصویری از قدرت‌هایش را داده است

که می‌تواند آن‌ها را در راه رسیدن به اهداف خود به کار ببندد، شاهد هستیم.

همچنین [حماسه گیلگمش] برای انسان حقیقت مرکبش را بیان کرده و صفات هر جزء از آن حقیقت مرکب و شاخصه‌هایش را بیان کرده است؛ تا آنجا که او را وادار می‌کند برای مورد مشخصی، سر خم نکند و آن را عاملی بازدارنده برای به دست آوردن آرزوها و اهدافش معرفی می‌کند. در اینجا خواسته‌هایی هست که نمی‌توان جز از طریق جنبه روحی به دست آورد؛ از این رو بسیاری از اشارات و ارشادات را برای چگونگی تسخیر جنبه روحی به انسان اعطا کرده است؛ در حالی که به صفات کمالی اشاره می‌کند که خدا با آن صفات، توصیف شده است.

صفات الهی در انسان متجلی می‌شود؛ همان گونه که متون مقدس از کتاب مقدس و نیز احادیث اهل بیت علیهم‌السلام اشاره کرده است. انسان، مخلوقی مرکب از جسم و روح است و عامل دیگری هم هست که انسان با آن از دیگران متمایز می‌شود و آن، روح القدس است. این روح همان طور که معروف است، وقتی بر انسان وارد شود، انسان صفت قداست پیدا می‌کند و صفات راهبری جهانی در او پدیدار می‌شود؛ به همین دلیل می‌بینیم کارهایی می‌تواند انجام دهد که دیگران نمی‌توانند. در حدیث آمده است:

از جابر بن یزید جعفری روایت شده است که از امام زین العابدین علیه‌السلام پرسید: (حدیث طولانی است) ... عرض کردم: ای آقای من، معرفت روح او چیست؟ امام علیه‌السلام فرمود: «اینکه بفهمد هر آن کس خدای تعالی روح را از اختصاصات او قرار داده، امر خود را به او تفویض نموده است، [به طوری که] با اذن او می‌آفریند، با اذن او زنده می‌کند، تفاوت‌ها و تضادها را در ضمیرها می‌بیند و آنچه قبلاً بوده است و آنچه را تا روز قیامت خواهد بود می‌داند؛ و علتش این است که این روح از امر خداوند متعال است؛ پس هر کس خدای تعالی، او را با این روح مخصوص گرداند، کامل است و ناقص نیست و هر چه را بخواهد به اذن خدا انجام می‌دهد؛ در یک لحظه از مشرق به مغرب می‌رود، او را در آسمان بالا می‌برد

و بر زمین فرود می‌آورد، و هرچه بخواهد و اراده کند انجام می‌دهد.»^۱

اما آنچه در همین معنا در عهد جدید آمده است:

۳) ... و هیچ‌کس جز به واسطه روح القدس نمی‌تواند بگوید عیسی پروردگار است ۴ انواع موهبت‌ها موجود است ولی روح، همان است ۵ و انواع خدمت‌ها موجود است ولی پروردگار، همان است ۶ و انواع اعمال موجود است ولی خدایی که همه را در همه انجام می‌دهد همان است ۷ ولی ظهور روح به هرکس برای منفعت عطا می‌شود ۸ به یکی به وسیله روح، کلام حکمت داده می‌شود، به دیگری به واسطه همان روح، کلام معرفت ۹ و به شخصی دیگر به وسیله همان روح، ایمان و به دیگری باز توسط همان روح، موهبت‌های شفا دادن ۱۰ به شخصی دیگر قدرت انجام معجزات داده می‌شود، به دیگری نبوت، و به دیگری تشخیص ارواح. و باز به شخصی دیگر سخن گفتن به انواع زبان‌های غیر، بخشیده می‌شود و به دیگری ترجمه زبان‌های غیر ۱۱ اما همه این‌ها را همان یک روح به عمل می‌آورد و آن‌ها را به اراده خود تقسیم کرده، به هرکس می‌بخشد.^۲

مداخله مستقیم خدا و ظهور خارجی اش برای انسان، رابطه معکوس با تکامل انسان و ارتقای او دارد؛ یعنی هرچه معرفت‌های روحی و عقلی انسان استوارتر شود، تجلی‌های ظاهری خدا مخفی می‌شود و معنای باطنی و عقلی خدا عظیم‌تر؛ از این رو ضروری است به متون باستانی مراجعه شود تا برای شناخت صفات ظاهری خدا از آن‌ها بهره ببریم و بدانیم صفت الوهیت بر چه کسی اطلاق می‌شود؛ زیرا در این، فایده و بهره‌ای برای انسان در استوارساختن معرفت باطنی و مشخص کردن طبیعت حقیقی آن وجود دارد؛ تا در پیچ‌وخم‌ها و باطن‌های معارف و حقایق -وقتی در باطن انسان متجلی می‌شود- گم نشود؛ چراکه ترس از سرگردانی در باطن، بزرگ‌تر و شدیدتر از سرگردانی در تجلی‌های ظاهری

۱. علامه مجلسی، بحارالأنوار: ۱۴/۲۶ و ۱۵.

۲. عهد جدید - نامه اول پولس رسول به قرتیان ۱۲: ۳ تا ۱۱.

است و از سوی دیگر، نسبت به انسان، معنای باطنی دیرتر حاصل می‌شود؛ زیرا انسان در زندگی خود از مراحل در حال تغییر، گذر می‌کند و تعقل او بر اساس ظاهر، در مبداء حیاتش، بیشتر از تعقلش بر اساس معانی باطنی است؛ از این رو تمام انسان‌ها در معرفی خدا دچار اختلاف شدند؛ به خاطر اینکه هر امتی، تمدن خاص خود را دارد و به روشی متفاوت از امت‌های دیگر شکل گرفته است؛ ولیکن نزد همه این امت‌ها اصول مشترکی نسبت به اعتقاد به خدا و چگونگی شناخت او، در منقولات تاریخی و کشفیات باستانی مشاهده می‌شود. خواهیم دید همه آن‌ها در یک نقطه به یکدیگر برخورد میکنند و از این برخورد استدلال می‌کنیم که همه، از اصل و ریشه یکسانی سرچشمه گرفته‌اند.

«هر فرهنگی از فرهنگ‌های عالم، جدای از دیگر فرهنگ‌ها، در ضمن دایره تمدنی خاص خودش تکامل یافته است؛ ولی تمام این فرهنگ‌ها از سطح تمدنی یکسانی سرچشمه گرفته‌اند؛ سطحی که در آن، مذهب مؤمن به خدای یگانه سروری می‌کرده است؛ از جمله ادیانی که بعدها بذرهای توحیدی را گسترش دادند و پروراندند. این دیانت اصلی یگانه را نمی‌توان تفسیر کرد، جز با معتقد شدن به وحی ابتدایی که در ریشه‌های تاریخ بشریت نازل شده باشد.»^۱

مفهوم خدا مانند هستی و پیدایش آن، و انسان و تکاملش- تابع تکامل است و این تکامل با تکیه بر ادراک عقلی انسان صورت می‌پذیرد. انسان، کسی است که تشخیص می‌دهد و او مکلف به شناخت همان کسی است که مسئول وجود و حیات و تکاملش بوده است؛ از تجلی محدودش در خلقت شروع کرده است و با رسیدن به مرتبه غیب مطلق به پایان می‌رساند. منظورم از «غیب مطلق» از بین رفتن معرفت در انسان به‌طور کامل نیست. غیبت او تنها در ظاهر است و محدود به عالم او؛ در حالی که تجلی و ظهور او در باطن انسان است، و نامحدود به عالم او.

انسان اول، مسئولیت تفکر کامل در نیروهایی را که بر مظاهر طبیعت برتری می‌یابند بر عهده گرفت؛ و این کار را از خلال نمادها و نشانه‌هایی انجام داد که اشاره به نیروهای نامرئی دارند. نیروهایی که واسطهٔ میان آسمان و زمین هستند و این نیروی نامرئی، از صفت قدسی بودن برخوردار است؛ چراکه غایب را حاضر، و مجرّد را ملموس می‌کند. با وجود آنکه به دلیل اختلاف در مراتب وجودی- تفاوتی بین انسان و خدایان وجود دارد، روابطی درهم‌تنیده نیز در میانشان هست که نمی‌توان آن‌ها را [از یکدیگر] جدا کرد؛ مانند احساس نقص و فقر انسان در خودش در برابر خدایان، تا عطف و رضایت آن‌ها را نسبت به خود به دست آورد، و در مقابل- تفضل و احسان خدایان بر انسان قرار می‌گیرد.

از این رو وقتی علم به خدایان، در انسان ایجاد شد و انسان دانست خدایان از صفت مادی بودن، بسیار به دور هستند- چراکه از سطح وجودی دیگری هستند که نمی‌توان با حواس، آن را درک نمود- تصمیم گرفت به خدایان، مفهومی تصویری شبیه به انسان بدهد؛ از این رو معتمدانه نمادهایی را برگرفت که خدایان را در عرصهٔ دنیای مادی انسان نشان می‌دهد؛ زیرا او به نمادهای مادی تمایل داشت و با آن‌ها مأنوس بود؛ نمادهایی که به او نزدیک بودند.

«از آنجا که هیچ‌کدام از این موجودات شبیه به انسان را با چشم خودشان نمی‌دیدند، به تصویر اولیه‌ای که بر پایهٔ آن، جامعهٔ بشری شناخته شدهٔ خود را تصویرگری کرده بودند علاقه‌مند شدند؛ بنابراین از معلومات برای رسیدن به مجهولات راهنمایی خواستند.»^۱

طبق بیشتر متون مربوط به پادشاه و نقش او در ادارهٔ شئون کسانی که مالکشان بود، پادشاه از دید ملت همچون نمایندهٔ خداست؛ چراکه او ادعا می‌کند خدایان به نیابت از خودشان، سلطنت و قدرت مداخله را به او عطا کرده‌اند؛ بنابراین آن‌ها اعتقاد داشتند رضایت

پادشاه همان رضایت خدایان است؛ از این رو بسیار تلاش می‌کردند رضایتشان را جلب و از خشم آن‌ها دوری کنند تا از عقوبت‌های آن‌ها دور بمانند. سلامت امت، مرتبط با سلامت پادشاه بود و ارث‌بردن در پادشاهی -طبق اصول دیرینه دینی- پایه و اساس محسوب می‌شد؛ پس پادشاه، تمثیلگر و نماینده خدایان بود و همسرش، زنی روحانی، جلوه‌ای از همسر خدا بود. این نکته‌ای است که متون باستانی به آن اشاره می‌کنند؛ اینکه خدا با الهه‌ای ازدواج می‌کند که خدای سومی را می‌زاید که وارث و حاکم بعد از پدرش است.

در متون سومری و آشوری (یا آکدی) همراهی صفت مالک بودن با صفت الوهیت برای تمام حاکم‌ها دیده می‌شود. آن‌ها به پادشاه، قداست می‌دادند و این نوع رفتار بشری تنها از واقعیت ارتباط انسان با خدا سرچشمه می‌گرفت؛ چراکه آن‌ها خدا را مالک همه چیز می‌دانستند. متون باستانی اشاره دارند به اینکه پادشاهانی حقیقی وجود داشتند که خدا این حق را به آن‌ها بخشیده و آن‌ها منصوب از طرف خدا بودند، و پادشاهانی مدعی، غاصب و جائر و ستمگر در برابر پادشاهان منصوب شده از طرف خدا نیز وجود داشتند.^۱

همچنین در متون باستانی مصری، مسئله نقش پادشاه و انتسابش به خدا از طریق انجام وظیفه پادشاهی‌اش به تصویر کشیده شده است. پادشاه نقش خدا را در صدور حکم اجرا می‌کرد؛ در حالی که این مسئله، شأن و جایگاهی الهی بود؛ پس به پادشاه چنین نسبت می‌دادند که او از نسل خدایان است:

«جامعه مصری بر پایه مفهوم فرمانروایی بنا شده بود و پادشاه، نماد زندگی دینی، سیاسی و اجتماعی برای تمام فعالیت‌های جامعه بود. او پسر خدا «حورس» یا -بعد از آن- «رع» از مادری شاهزاده بود که همسر اصلی پادشاه به حساب می‌آمد؛ مادری که او را از شعاع‌های والای خورشید و نه از شوهر قانونی‌اش -باردار شده بود و این موضوع، او را در وضعیتی متمایز و استثنایی قرار می‌داد؛ به

۱. مراجعه شود به: سید احمد الحسن (رحمته‌الله علیه) -توهم بی‌خدایی، عربی: ص ۳۹۷، فارسی: ص ۳۸۴.

این ترتیب ساختار و ترکیبی منحصر به فرد، مستقل از دیگر افراد نوع بشر داشت؛ ولی در عین حال به او اجازه داده می شد واسطه ای میان آسمان و زمین و میان خدا و مردم باشد. او همان نقطه ای بود که در آن، خدا با انسان گره می خورد.»^۱

بعد از آنکه نظام پادشاهی در جامعه پایدار شد، یعنی عده ای از نوع بشر فروتنی و گردن نهادهن در برابر انسانی مثل خودشان را پذیرفتند و دیدگاهشان به او در مقایسه با دیگر فرزندان بشر متفاوت شد، او را در سطحی بالاتر از خودشان دیدند و با تمسک به این شیوه ای که تصور می کردند روش خوبی برای رسیدن به خواسته ها و برطرف کردن نقص هایشان است، تصمیم گرفتند معانی مقدسی را که به آن ها ایمان داشتند، از عالم طبیعت به عالم انسان نسبت دهند؛ به همین دلیل آن را از خلال برخی آیین هایی که بر اساس اعتقادات خود به تصویر می کشیدند آشکار می کردند و آن را متناسب با عالم خودشان انجام می دادند؛ پس پادشاه را به خدای خورشید یا ماه تشبیه کردند، تا آنجا که بعداً این تشبیه به توصیف حقیقی، تکامل یافت.

«"اوزیر" که تمثیلی از خدای خورشید بود بعد از آنکه پادشاهان روی زمین ظاهر شدند پادشاهی از پادشاهان مصر قدیم شد. او به طور معمول "وارث چاه" نامیده می شد؛ وارث چاه و خدای زمین؛ همان کسی که به خاطر مزیت هایی که داشت رهبری سرزمین ها به او داده شد، و این زمین و آب و هوا و سبزی و چهارپایان و همه پرنده گانش و تمامی آنچه بالاتر از آن است، و حشرات و حیوانات صید در صحراهایش را در قبضه او قرار داد. پس تمامی این ها ملک قانونی پسر "نوت" یا خدای آسمان یعنی "اوزیر" شد.»^۲

به علاوه، دلیل دیگری، ارزش تحلیل و استنتاج لاهوتی سومری را اثبات می کند و این

۱. فراس سواج - رحمان و شیطان: ص ۶۷ و ۶۸.

۲. پرستید جیمز هنری - ترجمه دکتر سلیم حسن - فجر الضمیر: ص ۱۱۴.

را از خلال ارجاع خلقت به مبدأ الهی «کلمه» و از خلال نگاه به ارتباط پادشاه با انسان و واجب بودن اجرای آنچه او می‌گوید به اثبات می‌رساند. دستورات پادشاه همین که آن‌ها را بر زبان می‌آورد اجرا می‌شود و از آنجا که خدا، توانا تر از پادشاه است و سیطره بیشتری نسبت به پادشاه دارد، شایسته‌تر است آنچه خدایان می‌گویند اجرا شود؛ و به این ترتیب مفهوم «کلمه مقدس» مطرح می‌شود.

«اما در خصوص اسلوب‌های آفرینش - که این خدایان آفریننده پی می‌گرفتند - فیلسوفان سومری، اصلی را وضع کرده‌اند که به عقیده رایج در خاورمیانه تبدیل شده است؛ اینکه اصل و مبدأ قدرتی که آفریننده است، «کلمه» الهی است و بر اساس این اصل، تمامی آنچه لازم است خدای آفریننده انجام دهد عبارت است از اینکه نقشه‌ها را طرح‌ریزی کند و «کلمه» را بگوید و «اسم» (اسم چیزی که خلقت آن مدنظر است) را بر زبان براند. به نظر می‌رسد این ایده نیروی آفریننده اختصاص داده شده به «کلمه الهی» نیز نتیجه‌ای از مقایسه‌ای باشد که از مشاهده جامعه بشری برگرفته شده است؛ به عنوان مثال وقتی پادشاه انسانی توانست هرچه را که می‌خواهد تقریباً با صدور فرمان یعنی فقط با کلمات صادر شده از دهانش - انجام دهد، پس شایسته‌تر این است که خدایان آفریننده مسلط بر بشر و مسلط بر اجزای چهارگانه هستی، بتوانند فراتر از آن را انجام دهند.»^۱

محور همه تمدن‌های تشکیل شده بر روی زمین، رابطه انسان با خدا بوده است و علم تمام صفات کمال - که انسان به آن‌ها آراسته می‌شود - از خدایی است که انسان، نقص و ناتوانی خود را در برابرش احساس می‌کند؛ بنابراین بر او واجب است راه‌هایی را طی کند که سبب شود خدایان با بی‌نیازی‌شان - بر او فیض جاری کنند. به این ترتیب از زمانی که این نقص و ناتوانی را بر اساس مراحل تکاملی که از آن‌ها گذر کرده است شناخت، ارتباط خود

را با خدایان آغاز کرد و ارتباط او از مراحل مادی مانند درخواست‌هایی برای خوردن و نوشیدن و دفع خطراتی که با آن‌ها مواجه می‌شد به معرفت مجرد معنوی تکامل یافت. پس از اینکه فهمید در این «هستی» مخلوقی وجود دارد که با حواس خود نمی‌تواند او را درک کند و اینکه خدا نیز از جمله همین موجودات است، پس اقدام به توصیف خدایانی کرد که شروع به شناختشان کرده بود؛ توصیفی به‌حسب بالاترین مراتب، با توجه به تشکیلات و روابطی که نفس انسان با آن‌ها توصیف می‌شود؛ و پیوسته این خدایان را به اوصاف آثار محیط‌زیست طبیعی - که به دلیل تأثیر بزرگ محیط بر زندگی‌اش آن را احساس می‌کرد- توصیف می‌نمود؛ پس خدایان را خدای هوا، خدای خورشید، خدای ماه و... نامید.

ملاحظه می‌شود که خدایان، تدبیرکننده انسان هستند و در ابتدای مراقبت و حمایت از انسان، چیزهایی را در این عالم باقی گذاشتند که به‌سوی خدایان راهنمایی می‌کند و انسان را با آن‌ها آشنا می‌سازد. دلیل بر این ادعا، نمادهایی است که آن اقوام [باستانی] در میراث تمدنی خود باقی گذاشته‌اند. میراثی که به‌وضوح اشاره می‌کند کسانی که تدبیر این عالم و تربیت انسان را برای رساندن او به مرحله‌ای از تکامل و تمدن بر عهده داشتند، مخلوقاتی آسمانی بوده‌اند که «خدایان» خوانده می‌شدند و ارتباطاتی وجود داشته که این خدایان را در روش ادارهٔ خلقت و تدبیر، با یکدیگر مرتبط می‌کرده است. در این متون می‌بینیم خدایان، انجمن خاصی دارند که در آن با یکدیگر مشورت می‌کنند تا نقشهٔ خود را کامل کنند و آن را به موفقیت برسانند؛ همچنین مشاهده می‌شود کسانی که از وضعیت و هدف تدوین‌کنندگان این متون آگاهی ندارند در اشتباه می‌افتند؛ به‌خصوص کسانی که نمی‌دانند خدایان، مراتبی دارند؛ چراکه اگر لفظ «اله» یا «خدا» بر آفریده‌ای اطلاق شود که از صفت تدبیر در عالم خلقت برخوردار است، مشکلی پیش نخواهد آمد؛ و این نکته‌ای است که متون باستانی، به‌روشنی بیان کرده و متون موجود در کتب مقدس نیز آن را تأیید کرده‌اند. این اشتباه از ناحیهٔ مفسران، به‌جهت ناتوانی از تمایز میان مرتبهٔ الوهیت مطلق با الوهیت در خلق بوده است و از آنجایی که این مفسران متونی در دست دارند که مخلوق را

با عنوان «خدا» توصیف می‌کند، عده‌ای از آنان به این خدا همه صفات مطلق کمال را نسبت می‌دهند؛ در حالی که عده دیگر همه صفتهای الوهیت را از او منع، و کسی را که این کتابها را نوشته است متهم به تحریف می‌کنند. همه اینها به دلیل ناتوانی از درک مفاهیم الوهیت و مراتبش است.

فصل سوم

الوهیت در تمدن‌های باستانی و ادیان الهی

مبحث اول: مفهوم الوهیت طبق تصورات اعتقادی تمدن‌های باستانی

الواح باقی‌مانده از تمدن‌های باستانی دارای دلالتی است در خصوص معانی و اشارات برای مفهوم الوهیت که با جهش تمدنی قوم سومر بعد از بعثت آدم (علیه السلام) تناسب دارد، و می‌بینیم لاهوتیانِ سومری، مفهوم الوهیت را به‌صورتی نمادین عرضه کرده‌اند؛ به‌طوری که ارتباط اقوامی که پیش از آن‌ها بوده‌اند و ارتباط خودشان با خدایان را منعکس می‌کند و نیز ارتباط خدایان را با یکدیگر برای ما به تصویر کشیده‌اند.

اول: مفهوم الوهیت از نظر سومری‌ها، آشوری‌ها و بابلی‌ها

حماسهٔ مخلوقات، مفهوم الوهیت را از طریق تصویری ابتدایی از چگونگی پیدایش خدایان و تکاملشان و نیز ارتباط آن‌ها با یکدیگر ارائه کرده است؛ به‌گونه‌ای که منجر به ظهور نوعی از خدایان شده است که دارای توانایی‌هایی هستند برای رویارویی با تغییراتی که در نتیجهٔ تعامل میان خدایان رخ می‌دهد.

تصویری که سومری‌ها برای خدایان عرضه می‌کنند از دوگانهٔ «مرد و زن» تشکیل می‌شود و این، اصل سکون اولیهٔ خدایان است. خدایان، در آغاز پیدایش خود بی‌حرکت بودند؛ این مرحله، مقام پدربودن را برای همهٔ خدایان نشان می‌دهد که در مرحله بعد، با خدایان جوان (یا پسران) مواجه خواهد شد. این مرحله، مرحلهٔ حرکت و فعالیت است که وظیفهٔ عمل کردن را به‌جای خدایان سکون (یعنی پدران) بر عهده خواهد گرفت. این فهمی

است که سومری‌ها از تداخل نیروهای طبیعت با یکدیگر برداشت کردند و لاهوتیان سومری از طریق استفاده از نام نیروهای طبیعت برای خدایان، این ارتباط را بر خدایان منطبق ساختند و به این ترتیب تداخل نیروهای طبیعت در یکدیگر را طوری به تصویر کشیدند که ارتباط میان خدایان را منعکس کند؛ به‌گونه‌ای که این تأثیر یعنی مداخله در طبیعت در فهم عقیدتی آن‌ها و نسبت‌دادن این تداخل به ارتباط خدایان با یکدیگر، در متون ملاحظه می‌شود. آن‌ها در تصور خود، طبیعت مخلوقات را از خدایان جدا نکردند. از نظر آن‌ها عملکرد طبیعت چیزی جز خشم یا رضایت خدایان نبود.

شناخت اولیه سومری‌ها با تکیه بر احساس بود و نهایت آنچه به آن رسیدند مرزبندی نیروهای طبیعت بود. آن‌ها هر نیرو را به‌عنوان عمل یکی از خدایان یا تجلی او تعریف کردند. این تعریف آنان دو دیدگاه را مدنظر داشت: اول، آن‌ها می‌دانستند خدایانی وجود دارند ولی فراتر از ادراکات حسی‌شان هستند و عناصر طبیعت جز تجلی‌های آن‌ها نیست؛ و دوم، ادراک آن‌ها از خدایان بر اساس این تجلی‌ها بود. اگر این چنین نبود آن‌ها خدایان را نمی‌شناختند و این تجلی‌ها قداست و عبودیت پیدا می‌کردند؛ مثلاً خدا را ماه می‌نامیدند تا بلندی و ارتفاع را نشان دهد^۱ و نیز ماه، مقدس است زیرا از افعال خود خداست؛ پس آن‌ها طبق سطح فکری هرکدامشان در ماه، خدای مقدس خود را می‌دیدند.

ملاحظه می‌شود نمادها و مفاهیمی که در این متون، نشان‌دهنده خدا هستند به خلقتی از خلقت الله (غیب مطلق) اشاره می‌کند که خداوند (الله) به آن‌ها اجازه تدبیر شئون خلق را داده است و متون باستانی، از یک سو ارتباطات میان آن‌ها و از سوی دیگر رنج‌هایی را بیان می‌کنند که خدایان از دست انسان‌ها خواهند کشید؛ به‌خصوص از کسانی که قلبشان به این دنیا وابسته است تا آنجا که رودرروی این مخلوقات مقدس می‌ایستند.

۱. مراجعه شود به: دکتر اسامه عدنان یحیی - خدایان در نگاه انسان قدیمی عراق، پژوهشی در اسطوره‌ها: ص ۱۳۰ - ناشر: آشور پانپیال - چاپ اول - ۲۰۱۵ م.

«داستان دین و دین‌داری سومریان، آکدیان (آشوری‌ها) و بابلی‌ها در بین‌النهرین، ماجرای است که سرِ دراز دارد و چه بسا بتوان آن را بزرگ‌ترین داستان دینی نام نهاد که تاریخ کهن، نقل کرده است و نیز کهن‌ترین در تاریخ بشر. این داستان نه‌تنها آکنده از تعداد زیادی خدایان یا الهه‌هاست، بلکه در دین سومری به‌صورت نمادین به فردی عادل نیز اشاره شده است که نجات‌دهندهٔ انسان از حیوانیت اوست؛ صورت نمادینی که تقریباً هیچ دینی از آن بی‌بهره نیست.

کسانی که می‌پندارند دین سومری به‌دلیل داشتن خدایان فراوان، نوع عقب‌مانده‌ای از ادیان اولیه است، باید در فرضیهٔ خود تجدیدنظر کنند و با دقت بیشتری دست به پژوهش بزنند؛ زیرا دین سومریان از ادیانی که پس از آن آمدند، عقب‌مانده‌تر نبوده است؛ البته اگر نگوییم دین سومری پایه و اساس ادیان بعدی بشر را تشکیل می‌دهد. خدایان پرشمار که خود سومریان آن‌ها را الهه نام نهاده‌اند، در برخی داستان‌ها، حماسه‌ها و الواح گلی سومری بعضاً به‌صورت انسان، پادشاه و فرمانرواهایی توصیف شده‌اند که ازدواج می‌کنند، تولیدمثل می‌کنند، کشته می‌شوند، به آن‌ها ستم می‌شود و مردم بر آن‌ها می‌گیرند؛ به‌عبارت دیگر آن‌ها فقط سمبلیک و نمادین هستند؛ مثلاً هنگامی که می‌بینیم الههٔ ایشتار بر هلاک‌شدگان طوفان نوح (اوت‌نایشتیم) می‌گرید، درک این مطلب که وی همان «دنیا» است، دشوار نیست:

«سپس ایشتار چون زنی در هنگام زایمان بانگ برآورد و با صوتی حزین، مویه آغاز کرد: افسوس که روزگار کهن به خاکستر تبدیل شد؛ چراکه در همراهی با خدایان به شر حکم راندم. چگونه در همراهی با خدایان به شر حکم راندم؟ نابودی را بر مخلوقاتم چیره کردم؛ در حالی که من، همانم که این مردمان را زاییدم. اینک آنان چون ماهیانی کوچک در آب پراکنده‌اند.»

چه بسا کسی که داستان دین‌داری سومریان را بخواند، چنین گمان کند که در حال خواندن داستان دین به صورت نمادین و سمبلیک است و گویی داستان ادیان سه‌گانه یا ماجرای منجی و رهایی‌بخش یا مهدی را مطالعه می‌کند. وی همچنین درمی‌یابد که خدایان سومریان در حقیقت چیزی نیست جز افراد و نماد تمام چیزهایی که می‌توان به الوهیت نسبت داد؛ حال این انتساب حق باشد یا باطل؛ مانند پیامبران و جانشینان شایسته خدا از فرزندان آدم (علیه السلام) یا دنیا و منیت و جماعت»^۱

پیدایش خدایان در عقاید سومری به ترتیب از اصل دریای اول آمده است؛ سپس بعد از آن تکامل یافت تا آنکه تعدادی از خدایان با رتبه‌ای معین، از آن شکل گرفت؛ یعنی اصل و ریشه‌ای وجود داشت و سپس نسل اول از خدایان و از آن‌ها نسلی دیگر ایجاد شد:

«اسطوره‌های سومری، راجع به اندیشه زنجیره‌وار بودن آن ماده الهی به بحث پرداخته‌اند. سومریان اعتقاد داشتند از آب‌های دریای ازل، کوهی کیهانی متولد شد که تمثیلگر آسمان و زمین به هم پیوسته در سرزمین سومر بود. (AN) عنصر مذکر، و (KI) زمین یا عنصر مؤنث شمرده می‌شد و در نتیجه اتحاد (AN) و (KI) اله "هوا" [مذکر] (Enlil انلیل) و الهه هوا [مؤنث] (Ninlil نینلیل) متولد شدند. همین که خدای انلیل خود را در تاریکی‌ها یافت با نینلیل ازدواج کرد و "ناننا" (Nanna) یعنی خدای ماه و الهه "نینگال" (Ningal) برایش متولد شدند و با اتحاد این دو، خدای خورشید، "اوتو" متولد شد. در متنی که ظهور خدایان "انوناکی" را بیان می‌کند، می‌خوانیم:

«بر کوه آسمان و زمین "آن"، همراه و همکار خود، انوناکی را متولد کرد.»

خدایان اصلی در اعتقادات سومری بر اساس «ترتیب وجود» مرتب شده‌اند؛ از

دریای نخستین تا ظهور خدایان برجسته یعنی "آن" خدای آسمان، "انلیل" خدای هوا، "آنکی" خدای آب، و خدایان مادر، "ننخرساج" یا "ننینا" یا "نونورتا" (بانوی نور یا بانوی درخشش).^۱

خدایان ثانویه دیگری نیز وجود دارند و چه بسا از خصوصیات میتولوژی سومریان این باشد که آن‌ها این خدایان را به صورت گروهی که با یکدیگر کار می‌کردند تصور می‌نمودند و گویی این خدایان در مجلس خدایان مقدس از جایگاه ریاست برخوردار بودند.

دسته‌بندی خدایان توسط سومریان نشان‌دهنده استواربودن شناخت و استحکام اعتقادشان است. آن‌ها خدایان را به الهه اصلی که سرنوشت‌های بزرگ را تقدیر می‌کند و بعد، خدایان در مرتبه پایین‌تر در قالب خدایان آفریننده و بعد، به مرتبه تجلی در نمادها - که سومری‌ها آن‌ها را همچون ماه، ستارگان و... می‌نامیدند - دسته‌بندی می‌کردند.

«جایگاه این آلهه، تقدیرهای بزرگ بود. این جایگاهی آسمانی در جایگاه بزرگ والاترین (اعلی العظیم) یا والامرتبه (علی) بود و تصمیمات یا سخنانش نافذ بود؛ به طوری که هیچ چیزی، به جریان افتادنش را متوقف نمی‌کرد. این مجلس از دو نوع خدایان تشکیل شده بود:

۱. خدایان خالق (آفریننده): این‌ها "آن، کی (ننخرساج)، آنکی، انلیل"، و تمثیل‌گر عناصر چهارگانه هستی یعنی آسمان، زمین، آب و هوا - هستند.

۲. خدایان ستارگان سه‌گانه بزرگ: آن‌ها "ننار" یا "نانا" (ماه)، "اتو" (خورشید)، "انانا" (زهره) هستند و خدای "آن" شورای خدایان سرنوشت را ریاست می‌کند و "آن" به گونه‌ای رفتار می‌کند که گویی پادشاه این خدایان و رئیس آن‌هاست.^۲

۱. جمعیت تجدید فرهنگی - طوفان نوح، از حقیقت تا اوهام: ص ۳۳ - مجموعه وقتی بزرگان سخن می‌گویند - چاپ اول - ۲۰۰۵.

۲. خزعل الماجدی - متون سومر: ص ۸۰ و ۸۱.

سرود سومری برای خدای «انلیل» عباراتی همچون «سرور بزرگوار یا بلندمرتبه (علی) یا خدای والایی (علو)» را شامل می‌شود؛ خدایی که از مهم‌ترین خدایان در مجموعه خدایان سومری بوده؛ به طوری که نقشی بارز و فراگیر در همه شعائر، اسطوره‌ها و درودها داشت. او عنوان پدر خدایان را به خود اختصاص داده و به پادشاه آسمان و زمین ملقب بود و نیز پادشاه همه سرزمین‌ها و «کوه بزرگ»، و خدایی بود که تصمیمش برگشت‌ناپذیر بود.^۱ وی نمایانگر اصل همه خدایان قدرتمند مانند مردوخ بابلی، آشور آشوری، بل کنعانی، زئوس یونانی، ژوپیتر رومی- در تمدن‌های بعدی بود؛ زیرا بر شئون دینی و دنیوی تسلط داشت و بر خدایان نزدیک به خود چیره و مسلط بود و به همین دلیل پایه و اساسی برای الگوی یگانگی و وحدانیت در عبادت بود؛ یعنی توجه به یک خدا به جای خدایان دیگر.^۲

«انلیل کسی است که فرمانش به دورترین مکان می‌رسد و سخنانش مقدس

است؛

پروردگاری که سخنش دگرگون نمی‌شود؛ کسی که تقدیرها را تا ابد نگاشته

است؛

کسی که چشم نافذش همه نواحی را نظاره می‌کند.

و کسی که پرتوهای درخشان خود را تا قلب همه نواحی وارد می‌کند.»^۳

اما خدای دیگر، آنکی، خدای سوم از خدایانی است که سرنوشت‌ها را تعیین می‌کند. خدای آنکی از نظر سومری‌ها، آب شیرین و خدای حکمت است.^۴ او کسی است که زندگی را در هستی برمی‌انگیزد و با حکمتش زندگی را به سوی فرجامش سوق می‌دهد و اهداف و

۱. خزعل الماجدی - متون سومر: ص ۹۱ و ۹۲.

۲. خزعل الماجدی - متون سومر: ص ۹۲.

۳. خزعل الماجدی - متون سومر: ص ۹۶.

۴. فراس سواح - سرگذشت عقل اول: ص ۴۳.

مقاصدش را مشخص می‌کند. او خدای «پوسایدون» خدای دریاها از نظر یونانی‌ها و «نیتون» از نظر رومی‌هاست.^۱

وقتی سومری‌ها بر این خدایان سه‌گانه نام‌هایی را نهادند که به مراتبشان اشاره می‌کند - مثل خدای «آن» که خدای اول یا والاترین خدایان است و خدایی است که بیشترین اهمیت را دارد یا رئیس انجمن توسعه‌یافته خدایان است - بر آن‌ها واجب بود نامی به او بدهند که مقام والایش را نشان دهد؛ از این رو او را «آن» نامیدند که معنای «آسمان» را می‌رساند و خدای «انلیل» که خدای فاعل است و حضوری متمایز نزد سومریان داشت. او را «انلیل» نامیدند که به معنای خدای (هوا) یا «کوه بلند» یا خدای «بلندی» است. سومی «انکی» است؛ او خدای زمینی است و تمثیلگر خدای بنیان‌ها و اساس‌هاست. همه این‌ها به یک ریشه که خدای «نامو» است بازمی‌گردند؛ خدایی که به دریای اول یا ابتدایی اشاره می‌کند^۲ و بیانگر مادری است که آسمان و زمین را در آغوش خود دارد و این‌ها در او غوطه‌ور هستند و موج می‌زنند؛ زیرا او تمثیلگر توده‌های آبی است که اصل و ریشه را مشخص می‌کند؛ نمادی از مادری است که خودش آسمان (آن) و زمین (کی) را متولد کرد و از این‌ها «انلیل» به وجود آمد. جدا شدن آسمان از زمین به سبب «انلیل» انجام شد؛ زیرا او آسمان را به بالاترین جایگاه برد.

ملاحظه می‌شود توجه به خدای «انلیل» بیشتر بوده است، و منشاء آن از این عقیده است که پسر، بیش از پدرش حضور دارد و پادشاهی او را می‌ستانند و این تفکری رایج در عقاید ملت‌هاست؛ پس «انلیل» خدای اول در مجمع خدایان سومری شد؛ به گونه‌ای که ارتباط میان خدایان قدیمی (پدران) و خدایان جدید (پسران)، در کشمکش دائمی باقی است تا اهداف خود را محقق و از نظام هستی و استمرارش محافظت کنند؛ چرا که نیروهای

۱. مراجعه شود به: جفری بارندر - ترجمه دکتر امام عبد الفتاح امام - اعتقادات از نظر ملت‌ها: ص ۷۰ تا ۷۳ و ۳۴۹ - سلسله ماهنامه‌های فرهنگی که مجلس ملی تمدن و فنون و آداب کویت منتشر می‌کند.
 ۲. مراجعه شود به: ساموئل کریمر - از الواح سومر: ص ۱۹۹.

بی‌تحرک و بی‌برنامه، با اهداف خدایان جوان در تعارض بود. ما ملاحظه می‌کنیم خدای «مردوخ» بعداً بر پدر خود برتری می‌یابد و سرور خدایان در بابل می‌شود. نزد کنعانیان، خدای بزرگ «ایل» را می‌بینیم که جایگاه خود را به خاطر خدای «بعل» وانهاده است؛ کسی که بر پدر خود «داجون» برتری می‌یابد. در عقیده مسیحی خدای پسر را می‌بینیم که دارای اهمیت بیشتری نسبت به خدای پدر، برای نجات انسان شده است؛ زیرا این خدا تأثیر مستقیمی بر انسان دارد و او خدای رهایی‌بخش برای اراده خدای پدر است و به این ترتیب به‌جهت علو مقام پدر و برتر بودنش از هر آنچه پایین‌تر از خودش است، پسر نقش و کارکرد او را در اداره امور آفرینش بر عهده می‌گیرد.

دوم: مفهوم الوهیت در تمدن مصری

مصری‌ها عقاید خود در الوهیت را از عقاید سومری و بابلی اقتباس کردند و این نکته در مشترک بودن دو تمدن در اصل و ریشه‌ای که پیدایش و ظهور خدایان را توضیح داده، واضح و مشخص است؛ و از آنجا که تمدن سومری قبل از تمدن مصری بوده، به این معنی خواهد بود که این تمدن متأخر (یعنی تمدن مصری) اصول عقیدتی خود را از تمدن سومری - که قبل از آن بوده- برگرفته است. تمدن مصری با تمدن سومری در این [مسئله] اشتراک دارند که خدایان از یک منبع یعنی خدای مادر پدیدار شده‌اند؛ بنابراین هر دو تمدن، سازوکار یکسانی را دنبال می‌کنند؛ ولی اختلاف در چگونگی توصیف خدایان، به دلیل وجود اختلاف اسلوب رفتاری و فرهنگی هر کدام از این ملت‌هاست؛ از این رو می‌بینیم تغییراتی در نام‌گذاری این خدایان وجود دارد؛ همان طور که در تمدن مصری مشاهده می‌شود:

«آتوم» از تاریکی آب‌هایی خارج شد که "نون" Nun نامیده می‌شد؛ همان محیطی که تمامی کائنات از آن بیرون آمدند. سپس بر بالای تپه آشکار شد و بدون اینکه ازدواج کند خدای "شو" Shu -خدای هوا- و خدایان "نوت" یا "تفتن" Tefenet -خدای رطوبت- را زایید و خدای هوا - «شو»- همان کسی بود که خود را میان خدای آسمان (نوت) و همسرش خدای زمین (جب Geb) انداخت؛ و به این ترتیب آسمان

از زمین جدا شد.»^۱

و نیز:

«نوت و جب با یکدیگر متحد بودند؛ پس خدای شو برای جدا کردن آن‌ها اقدام کرد، و نیز در نتیجه این کار، خدایان درجه دوم پدید آمدند و آن‌ها با این صفت توصیف شدند که پسران خدای نوت و جب هستند و از آنجا که خدای اوزوریس و ایزیس و ست و نفتیس فرزندان جب و نوت بودند، خدایان متشکل از نه تن می‌شدند که عبارت بودند از: اتوم (Atum)، شو (Shu)، تفتنت (Tefenet)، نوت (Nut)، جب (Geb)، اوزوریس، ایزیس، ست و نفتیس؛ و این‌ها نه‌گانه بزرگ (هلیوپولیس) از نظر مصری‌ها را ایجاد کردند. خدای زمین (جب) و خدای آسمان، تفتنت را زایید و دو خدای دیگر، اوزوریس و ایزیس و ست و نفتیس را زاییدند و این‌ها در ابتدای امر، پیش از آنکه سلطنت در دست "حورس" جمع شود بر جهان حکومت می‌کردند و خدایان بزرگ بودند؛ همچنین قائل به نیروهای آفریننده برای الهه اتوم بودند؛ کسی که اسمش به معنای یگانه کامل است که با پدید آوردن ذاتش، در وجود آشکار شد.»^۲

در اعتقادات مصر باستان، تپه‌ای بود که اتوم بر آن پدیدار شد؛ تپه‌ای درخشان و محل رفت‌وآمد. اولین ظهور در دوران نخستین روی سطح آب انجام شد؛ به این‌گونه که اتوم و «راع» خدای خورشید، هویت یکسانی داشتند و به این ترتیب خدای اتوم با «راع» خدای خورشید از «نون» بر تپه درخشان، بیرون آمدند. این نام‌گذاری‌ها برای خدایان همان‌طور که بیان کردیم- توصیفی است برگرفته از فعل خدایان، یعنی خلق کردن و آفریدن؛ از این‌رو شناخته‌شدن این خدایان با اوصاف خلقت و آفرینش، اشاره و دلالتی است بر اینکه خدایان،

۱. ترجمه دکتر امام عبدالفتاح امام، و دکتر عبدالغفار مكاوی - اعتقادات دینی ملت‌ها: ص ۳۶.

۲. ترجمه دکتر امام عبدالفتاح امام، و دکتر عبدالغفار مكاوی - اعتقادات دینی ملت‌ها: ص ۳۷.

ساختاری عقیدتی با مرتبه‌ای بالا از روحانیت را تشکیل داده‌اند. مذهب مصری «آتونی» بر این اصل استوار است که:

«یک نیروی نامشخص الهی و انرژی خالصی وجود دارد که به شکل و هیئت خدای دارای مشخصات معین و مشخص و مرسوم، درنمی‌آید. این همان قدرتی است که هستی با تمامی جزئیات و تفصیلات و شکل‌های زندگی پراکنده درونش، از آن صادر شده، و نیرویی است که با نماد قرص خورشید در عالم پدیده‌ها متجلی می‌شود.»^۱

و نیز در سرود زیر می‌بینیم:

«چقدر بزرگ است طلوع تو در آفاق؛ ای آتون، ای زنده و سرچشمه زندگی.

وقتی در افق شرقی بالا می‌روی، نور تو همه سرزمین‌ها را پر می‌کند.

شعاع‌های تو بر همه مناطق که آفریدی احاطه دارد. همه اسیر تو هستند. تو

"رع" هستی که با آمدنت بر همه افسار می‌زنی.»^۲

طبیعت زوج‌بودن انسان، تأثیر واضحی بر شکل‌گیری مفهوم خدایان در اعتقادات انسان داشته است؛ چراکه ملاحظه می‌شود انسان‌ها در تلاششان برای شناخت خدا، اسباب لازم برای رسیدن به آن حقیقت برایشان فراهم نمی‌شود؛ مگر آنکه به کامل‌ترین مخلوق روی زمین - که همان انسان است - بنگرند؛ از این رو صفات مؤنث و مذکر بودن را بر خدا اطلاق کردند؛ زیرا خدایان، انسان را به شکل «مرد و زن» ایجاد کرده بودند و تمامی این‌ها همان‌طور که در اعتقادات سومری و مصر باستان هست - به یک سرچشمه یعنی به «نون» بازمی‌گردد:

۱. فراس سواج - دین و انسان: ص ۵۰.

۲. فراس سواج - دین و انسان: ص ۵۰.

«آفرینش، با ظهور "تپهٔ اول" از آب‌های تاریک و کور آغاز شد و چهار زوج از خدایان، در صفات وجودی با یکدیگر مرتبط شدند: "نون" و "نونیت" با آب‌های تاریک، "حح Huh" و "حوحیت Huhet" با بی‌نهایت، "کوک Kuk" و "کوکیت kauket" با تاریکی، و "آمون" و "آمونیت" با اختفا و پنهان‌شدن. این خدایان هشت‌گانه از زوج‌هایی تشکیل شده بودند که از دید نظری، هیچ تمایزی میان مذکر و مؤنثشان وجود نداشت و چه بسا چهار جفت خدا با جنسیت دوگانه، اشکال اصلی، و "آمون" در صدر این هشت خدا بوده باشد.»^۱

پس خدایانی که نمی‌توان به‌عنوان مؤنث یا مذکر توصیفشان کرد، ولی از زوج‌شدن دو خدا شکل گرفته‌اند، به‌همراه «تپه‌ای» که مبدأ و خاستگاه ظهور است، پنج تا می‌شوند.

اما مصری‌ها برای ما خدایانی را به تصویر می‌کشند که از دوگانهٔ «سیت» و «حورس» تشکیل شده‌اند. «حورس» ساکن بالاترین، و «سیت» ساکن پایین‌ترین مکان است؛ زیرا خدای «سیت» را به زمین‌های صخره‌ای صاف و نرم و صحراهای خشک و بایر و ویرانی و خشک‌سالی ربط می‌دهند و نیز وی را چنین توصیف می‌کنند که همهٔ معانی نیروهای منفی، متوقف‌کننده، بازدارنده و ویرانگر را دربرمی‌گیرد. او سرور تاریکی و اختلاف و پراکندگی است؛ کسی است که با نظام طبیعت ستیز، و در جهت گسترش بی‌نظمی فعالیت می‌کند.^۲

«مصری‌ها در هستی و زندگی طبیعی اطراف خود تأمل کرده و دیده بودند دو نیروی در جریان وجود دارد که هم‌زمان معارض و یاریگر یکدیگر هستند و در همهٔ پدیده‌ها نتیجه‌ای از تداخل این دو نیرو و عملکرد مشترکشان دیده بودند.»^۳

۱. ترجمهٔ دکتر امام عبدالفتاح امام، و دکتر عبدالغفار مکاوی - اعتقادات دینی ملت‌ها: ص ۳۷.

۲. مراجعه شود به: فراس سواح - رحمان و شیطان: ص ۵۹.

۳. فراس سواح - رحمان و شیطان: ص ۵۹.

متون، وضعیت کشمکش میان خدایان بی‌نظمی یا تاریکی را - که با خدای «سیت» نشان داده می‌شود - با خدایان نظم و شخصیت‌بخشی - که خدای «حورس» نماینده‌اش است - را برابری به تصویر می‌کشد و این درست همانند تصویر ارائه‌شده در اعتقادات تمدن‌های سرزمین بین‌النهرین است؛ مانند کشمکش و نزاع «تیمات» با «مردوخ»؛ و ملاحظه می‌شود که تصور آن‌ها از مفهوم الوهیت، ظهور و پیدایش و ارتباط خدایان با یکدیگر، مشابه آغاز و پیدایش آن‌ها از نظر سومری‌هاست و تنها اختلاف، در توصیف و نام‌گذاری بوده است. به‌طور کلی تمدن‌هایی که در دوره‌های زمانی نزدیک به یکدیگر زندگی می‌کردند، در بیشتر اعتقاداتشان در زمینه الوهیت با یکدیگر مشابه‌اند و اسباب انحراف، نهفته در نسبت‌دادن این مفاهیم به غیر معانی‌شان است؛ آنجا که برای صفات خدا از نمادهایی استفاده کردند که معانی‌شان در هر مکانی با یکدیگر متفاوت است و مقام خدایان را تنزل داده و آن‌ها را به نیروهای طبیعی نسبت دادند؛ تا آنجا که باعث شد عموم مردم این نمادها را درک نکنند و دلالت واقعی‌شان را فراموش کنند و این، به‌سبب دخالت بزرگان دین و کاهنان صورت پذیرفت.^۱ همچنین انسان در آن مرحله دانست که خدایان در والاترین جایگاه هستند؛ پس هرگز نمی‌توان به‌طور مستقیم با آن‌ها مرتبط شد؛ لذا واسطه‌هایی ایجاد کرد تا او را با خدایان مرتبط سازند یا کاری کنند تا با آن‌ها متصل شود؛ پس این واسطه‌ها را با قالب‌ها و صورت‌های طبیعی تصور کرد و نیز به آن‌ها قداست داد؛ به‌گونه‌ای که مصری‌ها مفهوم «گاو آسمانی» (هاتور یا توت) را به‌عنوان وسیله‌ای برای رفع انسان پس از مرگش برمی‌شمردند تا به جایگاه خدایان برسد.^۲

۱. مراجعه شود به: تاریخ توت عنخ امون، رهایی‌دهنده مصر بزرگ: ص ۲۳۰ - انتشارات مدبولی - چاپ اول - ۱۴۱۱ق/ ۱۹۹۱م.

۲. مراجعه شود به: تاریخ توت عنخ امون، رهایی‌دهنده مصر بزرگ: ص ۸۵ - انتشارات مدبولی - چاپ اول - ۱۴۱۱ هـ / ۱۹۹۱ م.

سوم: مفهوم الوهیت در تمدن کنعانی

میتولوژی کنعانی تفاوت چندانی با اعتقادات پیشینیان سومری و اِکدی آشوری ندارد. آن‌ها خدایان را به خدایان اصلی و خدایان درجه‌ دو تقسیم می‌کردند. کنعانیان اعتقاد داشتند خدای مادر «یم» یا «ممو»، الهه نخستین آب‌ها بود و دو نگهدارنده آسمانی و زمینی از هم شکافته شد و نگهدارنده آسمان یا خدای آسمان (شم) از آن پدید آمد و خدای خدایان زمین (ادیم) یا (ادمه)، خدای «ایل» و بزرگ خدایان کنعانیان بود، و خانواده الهه مادر، «بعل» و برادرانش بودند که از آن‌ها نسلی از خدایان به وجود آمد.^۱

اصل مادرسالاری را در عقاید کنعانیان به‌وضوح مشاهده می‌کنیم؛ به‌گونه‌ای که «عشیره» را بر بزرگ‌ترین مادر و همسر «ایل» اطلاق می‌کردند و اسم «ایلات» نیز از نام خدای «ایل» گرفته شده است و او بانوی دریا بود. مشاهده می‌کنیم آن‌ها برخی آثار طبیعی را بر خدایان اطلاق می‌کردند؛ مانند اطلاق کردن الهه باروری بر الهه «عناه» که مشابه الهه «ایشتر» در میان بابلی‌ها بود. همچنین دسته‌بندی دیگری هم برای خدایان وجود داشت. خدایان درجه‌ دو نیز وجود داشتند و این خدایان، اسم و وصف دریای اول یا «یم» را گرفته بودند.^۲

پس از مهاجرت کنعانیان به سمت غرب در جهت دریای مدیترانه، زمین این منطقه، زمین شام به معنی سرزمین آسمان نامیده شد؛ زیرا اصل پیدایش کنعانیان به سرزمین بین‌النهرین در حدود ۳۵۰۰ سال قبل از میلاد بازمی‌گردد و در عراق باستان به آن‌ها به دلیل متناسب بودنشان به دریا (یم) «یمون» یعنی «دریایی‌ها» می‌گفتند؛ به‌خصوص به گروهی که در سواحل خلیج زندگی می‌کردند؛ جایی که محل زندگی قوم آموری بود و اشاره به آب‌های شور دارد و در برابر «آبسو» ی بابلی و سومری قرار می‌گیرد. «یم» و «تیامت» آشوری

۱. مراجعه شود به: خزعل الماجدی - الهه شام، پژوهشی در شجره و اساطیر کنعانی: ص ۱۶ - دارالنون - چاپ اول - ۲۰۱۴.

۲. مراجعه شود به: فراس سواح - سرگذشت عقل اول: ص ۱۱۱.

به یکدیگر نزدیک شدند؛ همان طور که در حماسه آفرینش آشوری وجود دارد (اینوما ایلش). «تیامت» نخستین آب‌های شور را به تصویر می‌کشید و همسر او «آبسو» نخستین آب‌های شیرین را و با او «ممو» به ارتباط تنگاتنگ کنعانی‌های سامی و بابلی‌های اموری اشاره دارد.

الهه مادر (یم) همان الهه عنصر (جوهر) آب یا مادر نخستینی است که هستی از او پدید آمد و همان طور که معروف است اصل اسم «یم» همان «یمو» یا «یوم» یا «یما» است و این نام‌ها هنوز در میان ملت‌های منطقه برای نام‌گذاری مادر (ام) متداول است. ارتباط میان «یم» و «تیامت» بسیار نزدیک است و هر دو نمادی هستند که به نخستین آب‌ها اشاره دارند.^۱

مبحث دوم: مفهوم خدایان در برخی ادیان تحریف‌شده

تمامی ادیان تحریف‌شده‌ای که به وجود خدای آفریننده و تدبیرگر برای این عالم خلقت اقرار دارند، از دل ادیان الهی برآمده‌اند؛ ولی در متونی که این مفاهیم عقیدتی را منتقل می‌کرده‌اند تغییر و تحریف رخ داده است و با مراجعه به کتب مقدس آن‌ها می‌بینیم این ادیان، اشتراکات فراوانی با ادیان حق الهی دارند؛ بنابراین تبدیل شدن دین آن‌ها به عبادت بت‌پرستانه به این سبب بود که آن‌ها تکامل در مفهوم الوهیت را در نظر نگرفتند؛ در حالی که این تکامل، نقشی اساسی در تشخیص شناخت تکلیف در عقاید و به‌خصوص توحید الوهیت بازی می‌کند.

و از آنجا که تکامل، سنتی الهی است، حتی در مفاهیم نیز جریان می‌یابد؛ زیرا «مفهوم الهی» به سطح و ادراک انسان وابسته است. در مراحل ابتدایی انسان، خدایان با ظهوری

۱. مراجعه شود به: خزعل الماجدی - الهه شام، پژوهشی در شجره و اساطیر کنعانی: ص ۱۸ - دارالنون - چاپ اول،

متناسب با آنچه انسان درک می‌کند بر او متجلی می‌شوند؛ زیرا درجه تعقل یا ادراک او برای مفاهیم عقیدتی و تلاش او برای ایجاد تصورات عقلی، در سطح مطلوب نبود، و رویکرد در معرفت، به طریق حسی متمایل بود. از آنجا که خدایان با ظهورهایی نمایان می‌شوند که انسان می‌تواند با حس خود درکشان کند، خدایان با بالاترین مظاهر از نشانه‌های طبیعی نمایان شدند؛ سپس به نمایان شدن با نشانه‌های انسانی تکامل یافتند.

این نتایج ناشی از تصورات عقیدتی، به صورت‌های نمادین خود در متون عقایدی مدون شدند. به این ترتیب می‌بینیم آن‌ها والاترین خدا را خدای آسمان و خدای دیگری را ماه می‌نامند و به همین ترتیب...؛ چراکه این نمادها در عالم خلقت از جایگاه والایی برخوردارند. مثل افلاک و سیارات و نقش مؤثری در ارتباط با نفس انسان و حیاتش دارند. با گذشت زمان و دور شدن مردم از زمان نازل شدن متون و غیبت «مدیر الهی» بسیاری از مردم از توجه به آنچه «نماد» به آن دلالت می‌کند دور می‌شوند و تنها به نمادهای مادی بسنده و در نتیجه تنها خود این نمادها را بندگی و عبادت می‌کنند؛ با وجود اینکه این نمادها، تشبیهات یا نشانه‌هایی برای نیروهای ربانی هستند که مردم به دلیل مشابهتشان با صفات خدا از جهتی خاص مثل سطح بالای نورانی بودن و... یا به این دلیل که ارواح مقدسی که مسئول تدبیر و ادارهٔ خلق هستند با این نمادها تجلی می‌یابند مثل تجلی یافتن و نمایان شدن با نور یا نمایان شدن با آتش. به آن‌ها پرداختند. بنابراین انسان به‌جای توجه به حقیقت نیروهای تدبیرکنندهٔ تجلی‌یافته برای پدیده‌های طبیعی. نگاه خود را بر خود این رموز و نمادها کوتاه می‌کند؛ پدیده‌هایی که به‌سبب خشم و قهر این نیروها، انسان آن‌ها را به‌عنوان تمثیلی نمادین برای دلالت بر قدرت خدایان در خشم و تدبیر در نظر می‌گرفته است.

از جمله این دین‌ها:

اول: دین زرتشتی

این دین در سرزمین پارسیان پدیدار شد؛ در شرایطی که ادیان در ایران، در یک اصل مشترک بودند؛ یعنی در «دوگانگی». زرتشتی‌ها به وجود خدای خیر (یزدان) و خدای شر (اهریمن)، یا خدای نور و خدای تاریکی معتقد بودند و نیز اعتقاد داشتند خدایی یکتا، مسلط بر همه خدایان وجود دارد که همان «اهورامزدا» یا «اورمزد» است؛^۱ همچنین بر این اعتقاد بودند که خدای نور - که همان عقل مقدس است - خدای تاریکی را معیوب کرده است.

زرتشت، انجمن خدایان فارسی باستان را به یک دوگانگی در هستی ساده‌سازی کرد: «عقل مترقی و روبه‌جلو» و «نیروهای تاریکی و شر» که هر دو زیر نظر خدای یگانه «اهورامزدا» - خالق نور و ظلمت - بودند. «اهورامزدا» خدای یکتایی است که نه شریکی دارد، نه ضدی و نه همتایی، و جایز نیست وجود «ظلمت» به او منتسب شود. چراکه این مذهب، بر «حکمت نورانی» تصریح می‌کند که بر وجود دو اصل و مبدأ پابرجاست و این دو، دارای ارزش نسبی یکسان، و ارتباطشان با وجود حکمت نورانی نیز مانند هم است؛ ولی این دو اصل و خاستگاه، ازلی نیستند؛ بلکه از خدای ازلی یکتا، حادث و متولد شده‌اند و این خدا، «زوران» (زمان نامحدود یا دهر) است^۲ و این دو - از زمان پدیدار شدنشان - پیوسته در نزاع و کشمکش بوده‌اند.

«اعتقاد زرتشتی با نوآوری زرتشت برای مفهوم «وحدانیت دوگانه» متمایز می‌شود؛ در حالی که توصیف دوگانگی در اینجا، صفت یکتابودن را القا نمی‌کند؛

۱. ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی - ملل و نحل: ص ۲۸۲ - دار المعرفة بیروت لبنان - چاپ سوم - ۱۹۹۳ م / ۱۴۱۴ هـ.

۲. مراجعه شود به تألیف دکتر احمد ایش - تلمود: کتاب مقدس یهود، تاریخ، تعالیم و گزیده‌ای از متون آن: ص ۷، تحقیق و ترجمه و مقدمه: استاد سهیل زکار، انتشارات دار قتیبه - دمشق: ۲۰۰۶.

زیرا مفهوم زرتشتی با مفهوم متعددبودن، موضع تعارضی دارد؛ اما با مفهوم وحدانیت در تعارض نیست؛ بلکه همراه و ملازم آن است؛ زیرا این دین، تفسیرهای منطقی بیشتری برای وجود شر در جهان عرضه می‌دارد. اهورامزدا یگانه‌ای که در الوهیت، همتایی ندارد. پدیدآورنده هرچیز پاک و نیکوست؛ ولی مسئول وجود شر در عالم نیست و از همان ابتدا نیز راضی به وجود شر نبوده است؛ بلکه سعی کرده است به هر روش و وسیله‌ای با آن مبارزه کند و در پیکاری که در طول تاریخ هستی و انسان ادامه دارد، بر شر پیروز خواهد شد و فرجام تاریخ، پیروزی سربازان حق را تا ابد، بر سربازان دروغ و پنهان‌کاری شیطان و کارهایش شاهد خواهد بود.»^۱

همچنین دین زرتشتی روشن می‌کند وقتی زرتشت بر کرانه رود بود، روح مقدس دعوت‌کننده (فوهو مانا) بر او تجلی یافت و رسالت اهورامزدا را به او رساند. اثرگذاری آیین زرتشتی در سفر [=سوره] «طوبیا» نمایان می‌شود که به وجود هفت فرشته به‌صورت همیشگی- در حضور پروردگار اشاره می‌کند؛ این هفت فرشته، نظیر ارواح آسمانی هفت‌گانه‌ای هستند که همواره اهورامزدا را احاطه، و مجد و بزرگی او را منعکس می‌کنند و فرشته به مرد صالح می‌گوید «طوبیا».^۲

اقرار زرتشت به دوگانگی و اینکه دو خدا وجود دارد-خدای نور و خدای تاریکی- از تلاش آن‌ها برای ایجاد فهم درست، پرده برمی‌دارد؛ فهمی که با اعتقاد آن‌ها مبنی بر اینکه خدا، منبع خیر است و اینکه او خیر محض است، سازگار باشد؛ ولی در عالم واقعیت، شر وجود

۱. فراس سواج-رحمان و شیطان: ص ۸۲ و ۸۳.

۲. مراجعه شود به طوبیا ۱۲: (۴) و اکنون پروردگار، مرا به‌سوی تو فرستاده است تا تو را شفا دهم، و پرده و پوشش تو را ای ساره- از شیطان خالص کنم ۱۵ من رافائل فرشته هستم؛ یکی از هفت فرشته که در پیشگاه پروردگار ایستاده‌اند). و در رؤیای یوحنا ۱: (۴) [از] یوحنا به هفت کلیسا در آسیا: فیض و سلامتی بر شما باد؛ از او که هست و بود و می‌آید؛ و از طرف هفت روحی که در برابر عرش او هستند).

دارد و تاریکی نیز وجود دارد؛ این شر و ظلمت از کجا آمده است؟ در اینجا انسان مداخله می‌کند تا راهی برای برون‌رفت از محدودیت فهم خود برای ارتباط واقعی میان کار خیر و منبعش، و کار شر و منبعش ایجاد کند؛ پس همان طور که خیر، منبع و سرچشمه‌ای دارد، آن‌ها گفتند منبعی هم برای شر لازم است و امکان ندارد خود «خیر محض» منبعی برای شر بوده باشد؛ و از همین رو بر اساس فهم خود- قائل به لزوم حتمی دوگانگی شدند.

با وجود این اگر به فهم معنی خدا و ارتباط خودمان با او بازگردیم، باطل بودن توصیف خدا به شرّ و اعتقاد به وجود داشتن آن، برای آن‌ها مشخص خواهد شد؛ زیرا «خدا» چیزی است که برای رفع نقص یا دفع ضرر به او رو می‌شود؛ حال آیا می‌شود به «شر» رو کرد و پناه برد، تا انسان خواستار «شر» برای خودش بشود؟! شاید مرجع چنین برداشتی، فهم نادرست آن‌ها از وجه تمایز عمل خدا از عمل دیگران باشد؛ این که خدا منبع کمال است یعنی در ساحت او، نه ظلمی راه دارد و نه جهلی- و از آنجا که منبع «شر» ظلم و جهل است، وقتی مخلوقی چنین توصیف شود که در ساحت او، جهل و ظلمت هست، در عملکرد او هم منعکس خواهد شد و اثر جهل و ظلمت در تمامی اعمالی که انجام می‌دهد پدیدار می‌شود؛ پس در نتیجه کارهای او مقداری زیان وجود دارد و این زیان، باعث خسارت مادی و روحی برای انسان می‌شود؛ به خصوص که منظور از نتیجه هر عملی، اثر مثبت بر جنبه روحی باشد. چه بسا بدن مادی انسان، در جریان عمل معینی که از انسان صادر می‌شود یا عملی که از سوی دیگری بر او وارد شود زیان یا خسارتی متحمل شود؛ ولی این بدان معنا نیست که آنچه حاصل می‌شود [لزوماً] «شر» است؛ زیرا منظور، تأثیر روحی بوده است؛ پس محصول و آنچه به دست می‌آید، روحی است. ما می‌توانیم این خصیصه را در قصاص مشاهده کنیم؛ خداوند قصاص را تشریح کرد و زیان آن به بدن می‌رسد؛ ولی نتیجه‌اش تطهیر و پاکیزه‌سازی روح است.

پس این ادعای آن‌ها مبنی بر اینکه «شر» خدایی دارد درست نیست؛ مگر از این نظر که یک مخلوق، سقوط کرده و از همه صفات کمال، خالی، و در نتیجه مصداقی برای جهل

و تاریکی شده باشد تا مردم را گمراه کند و آن‌ها را از راه و روش عقل و حکمت دور سازد. از جمله تعالیمی که زرتشت آورد: تصور او از جهان با مراتب مختلف کمالی اش از پایین‌ترین تا بالاترین- است که محصول نیرو و قدرت الهی است و این نیروی الهی، مسئول آفرینش و تدبیر عالم بوده و «مشاسبند» نامیده شده است. شهرستانی می‌گوید: ^۱ «او نزدیک‌ترین تدبیرگر از نظر صابئی‌هاست.» و در زبان فیلسوفان، «عقل فعال» است، و فیض الهی و لطف و عنایت ربانی، ناشی از آن است.» و در زبان مائوی‌ها «روح‌های پاک هستند.» و در زبان عربی «فرشتگان هستند.» و در زبان شرع و کتاب الهی: ﴿تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا﴾ ^۲ (فرشتگان و روح، در آن فرود می‌آیند).

دوم: دین مائوی

تأسیس این دین به «مانی» پس از پیامبر خدا عیسی (علیه السلام) بازمی‌گردد. مانی در سال ۲۱۶م از خانواده‌ای ایرانی در تیسفون واقع در بابل در سرزمین بین‌النهرین متولد شد. او بر آیین پدرش پرورش یافت که یک طایفه غنوصی بودند و «مغتسله» خوانده می‌شدند؛ چون آیین غسل در آب داشتند، و این آیین، ترکیبی از زرتشتی و مسیحیت بود. ^۳ مانی اعتقاد داشت به او وحی شده و به او فرمان داده شده از این آیین کناره‌گیری کند و به او فرمان داده شده در ۲۴ سالگی دعوت خود را منتشر سازد. او به ارزش ادیان گذشته اعتراف می‌کرد؛ اما می‌گفت موقتی و ناکامل‌اند و به خودش لقب خاتم پیامبران را اختصاص داد. طرح و نقشه بزرگ او این بود که یک الگوی دینی فراگیر بیاورد که افکار دینی گذشته را شامل شود و این افکار را در ترکیب جدیدی گرد بیاورد که می‌تواند همه مردم را برای به‌دست‌آوردن عقیده‌ای یکسان یاری کند؛ عقیده‌ای که تحت تأثیر عقیده دوگانه‌گرایی ایرانی باشد؛

۱. ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی - ملل و نحل: ص ۲۸۹.

۲. قدر: ۴.

۳. ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی - ملل و نحل: ص ۲۹۰.

بنابراین افکار مهم مسیحی، هندویی و تمدن بین‌النهرین باستانی را برگرفت. دین او در راستای یکپارچه‌کردن همهٔ عالم زیر پرچم یک دین -حقیقتاً- جزو مذاهب موفق طراز اول در زمان خودش -یعنی دوران تشویش و ناآرامی- بود.

با وجود اینکه «مانی» تصور می‌کرد نور و تاریکی، دو قدیم‌ا زلی هستند^۱ و در این اعتقاد خود بر مذهب زرتشتی اعتماد می‌کرد، اما با مذهب زرتشتی این تفاوت را داشت که این دو را به‌عنوان دو نیروی برابر و همسان در نظر نمی‌گرفت و این تصور را نمی‌پذیرفت که نمایندهٔ شر به‌طور مساوی در برابر خدا می‌ایستد. این نکته، اختلاف ریشه‌ای و اساسی بین این دو به حساب می‌آید.^۲

مانی به وجود دو اصل اساسی اعتقاد داشت: اولی خدا و دومی ماده. تمام خیرها از طرف خدا، و تمام شرها از ماده می‌آید و ماده، شیطان اهریمن را زاییده است و این شیطان با وجود تسلط خود بر نیمهٔ تاریک هستی، به عنوان خدا در نظر گرفته نمی‌شود و در جنگ با خدا شکست می‌خورد و در بندها گرفتار می‌شود و در نهایت در آخرالزمان، آزار او متوقف می‌شود.

سوم: دین هندی

ریشهٔ تمدن هندی از ملت‌های مهاجر آریایی آمده است و به سام پسر نوح- برمی‌گردد.^۳ این تمدن پیش از آنکه فهم ارتباط میان خالق و مخلوق و واسطه‌های میان این دو دچار انحراف شود، با «یگانه‌پرستی» توصیف می‌شد؛ تا اینکه مرحلهٔ دوم مذهب برهمایی، به ظهور «اقانیم سه‌گانه» گواهی داد که آغازگر مرحلهٔ عهده‌داری ریاست دینی، یعنی کاهنان

۱. ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی - ملل و نحل: ص ۲۹۰.

۲. فراس سواج - دین انسان: ص ۱۰۳ و ۱۰۴.

۳. نگاه شود به دکتر مصطفی حلمی - اسلام و ادیان، پژوهشی تطبیقی: ص ۴۱ - انتشارات دارالکتب العلمیه -

و برهمنان (برهما، ویشنو و شیوا) شد؛ از این رو ملاحظه می‌کنیم انحراف در بسیاری از مفاهیم، به دلیل نقل و فهم اشتباه و تغییر در ساختار فرهنگی و اجتماعی ملت‌ها بوده است؛ تا آنجا که منجر به ظهور عقایدی شدند، مغایر با اصل و ریشه‌ای که به این ملت‌ها انتقال یافته بود.

ملاحظه می‌کنیم آنچه هندوهای باستان و امروزی به آن اعتقاد دارند از تمدن بین‌النهرین برگرفته شده است؛ به گونه‌ای که در قرن هشتم قبل از میلاد به مذهب آن‌ها «برهمایی» گفته می‌شد^۱ که منتسب به برهما (خدای آفریننده) بود. شاید علت وقوع انحراف در ادیان، دخالت بشری در دادن تصویر به مفاهیمی باشد که کتب مقدس نقل کرده‌اند. پس از آن، مرحله دیگری وجود دارد که با دخالت کاهنان شروع می‌شود؛ آن زمان که از طریق برخی آیین‌هایی که نمادهای بصری را به صورت جسم مادی، به تصویر کشیدند تصورات متعددی از مفهوم خدایان شکل گرفت؛ پس آن‌ها شروع به منسوب کردن این نام‌گذاری‌های نمادین به انسان یا حیوان کردند و برای آن‌ها تمثال‌هایی ساختند و به این ترتیب عبادت انسان و حیوان،^۲ در مراحل بعد از «ثالوث: اکانیم سه‌گانه» شروع می‌شود:

«برهما خدای آفریننده و «ویشنو» خدای پشتیبان مخلوقات و نیروی آبادگر

آن، و «شیوا» نیرویی است که متلاشی می‌کند یا نابودکننده بازگرداننده.»^۳

برهمائیان به وجودهای سه‌گانه اعتقاد دارند: برهمای خالق، ویشنوی حافظ و شیوای ویرانگر؛ این‌ها «حقیقت وجودی» را نشان می‌دهند.

«برهما» خالق است و همان خدای بلندمرتبه از نظر دیگر ملت‌هاست. او پس از آنکه جهان را آفرید نقش دیگری ندارد، قداست بسیاری دارد و سید و سرور همه خدایان است.

۱. مراجعه شود به: دکتر مصطفی حلمی - اسلام و ادیان، پژوهش تطبیقی: ص ۳۹.

۲. مراجعه شود به: دکتر مصطفی حلمی - اسلام و ادیان، پژوهش تطبیقی: ص ۴۱.

۳. مراجعه شود به: دکتر مصطفی حلمی - اسلام و ادیان، پژوهش تطبیقی: ص ۴۲.

«ویشنو» خدای دوم در سه‌گانه هندوهاست. او حافظ و نگهبان خوانده می‌شود، نیکوکار و مهربان است و خدای عشق نیز هست و غالباً به یک انسان تبدیل می‌شود تا به نوع بشر کمک کند. بزرگ‌ترین چیزی که «ویشنو» در آن متجلی و جسمانی می‌شود «کریشنا» است. همان کسی که معجزه‌ها را می‌آورد، بیماران را شفا می‌دهد و مردگان را در قبرها زنده می‌کند.

شیوا (یا سیفا یا مهدیفا) خدای بزرگ خوانده می‌شود و او انتقام‌گیرنده و نابودکننده است.

داستان آفرینش به‌طور کلی- شبیه‌همانی است که در داستان‌های تمدن سرزمین بین‌النهرین آمده است و وقتی از چگونگی پدیدارشدن هستی و نیز چگونگی پیدایش خدایان آگاهی یابیم، می‌بینیم تصور آن‌ها بر این اساس است که خدای خدایانی (پیر میسور) وجود دارد که اراده کرد خلق را از ذات خود بیافریند؛ پس او آب را آفرید و در آن نطفه‌ای گذاشت و این نطفه، تبدیل به یک تخم شد و از آن، «برهما»ی آفریننده متولد شد. آن تخم دو نیمه شد و یکی از آن‌ها تبدیل به بهشت شد و از دومی، زمین و آسمان و هرچه در میان آن‌هاست و جهات هشت‌گانه و دریا‌های آرام، ایجاد شد.^۱ این ماجرا داستان آفریده‌ها را در تمدن‌های سرزمین بین‌النهرین و تمدن مصری به ما یادآور می‌شود؛ اما با دخالت برخی تصورات در سازوکار آفرینش؛ لیکن به‌طور خلاصه نشان می‌دهد که اصل و ریشه متن در عقاید هندویی یکسان است؛ به‌دلیل وجود مشترکات در نشانه‌های دلالت‌کننده بر اصل خلقت و چگونگی ایجاد خدایان و پیدایش آن‌ها.

«اگر فداکاری و قربانی شدن در کار نبود... زمین ایجاد نمی‌شد... و از آنجا که

این جهان وجود دارد، زمین از بدن مردی بزرگ آفریده شده است. او مردی است بزرگ... که بدن خود را در قربانگاه خدایان، قربانی کرد... و خدایان از او راضی شدند و بدن او به ذرات ریزی تبدیل شد و بازگشت تا دوباره با هم پیوندند و اجزای

آن با هم یکی شود... و از این اتحاد، خشک و تر زمین تشکیل شد... از این رو زمین فقط قسمتی از هستی است... یک بخش از بیست و یک قسمت از تقسیمات هستی. دارای شکل تخم مرغی است که «تخم برهما» نامیده می‌شود.»^۱

مشکل انسان زمانی آغاز می‌شود که می‌خواهد تصویری از مبدأ و اصل خلقت ارائه دهد؛ اینکه هستی چگونه ایجاد شد و چه کسی آن را ایجاد کرد؟ این از نخستین مسائلی است که انسان به جست‌وجوی پاسخش می‌پردازد؛ از این رو تلاش می‌کند از طریق آنچه کتب مقدس بیان کرده‌اند یا آنچه علما و کاهنان بیان می‌کرده‌اند، به این حقیقت برسد؛ و مشکل وقتی شروع می‌شود که این مفاهیم در قیدوبند تصورات شخصی قرار می‌گیرد؛ به این ترتیب انحراف و خطا در تصورات عقیدتی شروع می‌شود؛ زیرا تصور انسان در قیدوبند موجوداتی است که او را احاطه می‌کنند؛ پس تأثیر این موجودات را - که ارتباطی مستقیم با زندگی انسان دارند - در ترسیم و تعیین تصورات عقیدتی او زیاد می‌بینیم؛ به گونه‌ای که وضعیت به آنجا می‌رسد که قداست را به حیوانی مثل گاو و دیگر حیوانات، نسبت می‌دهد و این نیز از رنگ‌وبوی نمادگونه‌ای سرچشمه می‌گیرد که از طریق میراث فرهنگی به آن‌ها منتقل می‌شود. در فصل‌های ابتدایی به تأثیر نمادسازی در انتقال آن مفاهیم اشاره کردیم و گفتیم وقتی نیاز به ظاهر شدن امری متعلق به خدا باشد، این ظهور از طریق ارتباط بین اثر و مؤثر خواهد بود و این یک همراهی و ملازمت منطقی است که از آن در اشاره به حقیقت غایب، بسیار استفاده می‌شود؛ این که «اثر، نشان‌دهنده مؤثر است».

«ویدا» که از مقدس‌ترین کتب آن‌هاست، کلام بشر نیست و همراه با آن، چهار کتاب از جمله «رگویدا» هست و بیان می‌کند که خدایان، مظاهر متعددی مانند خورشید و ماه و آسمان و زمین دارند. [این کتاب] نقل کرده است که همه این‌ها در حقیقت - به یک خدا بازمی‌گردند؛ بنابراین هر کدام از این ظهورها - از نظر آن‌ها - یک خداست^۲ و به این ترتیب

۱. سلیمان مظهر - داستان ادیان: ص ۹۳.

۲. سلیمان مظهر - داستان ادیان: ص ۴۶.

دیدگاه عقیدتی آن‌ها با ادیان برهمایی توافق و سازگاری دارد.

چهارم: مذهب هندویی

مذهبی است که از هزارهٔ دوم قبل از میلاد، در محدودهٔ شبه‌قارهٔ هند، محصور مانده است. تاریخ هندویی با ورود اقوام «هندوآریایی» با طوایف متعدّدش و عبادت‌های متنوعشان آغاز می‌شود. این تمدن برای اینکه بتواند صاحب دینی فراگیر شود علاقه‌مند دورکردن دیگر طوایف نبود.^۱

«و وقتی نیاز شد مردم ساکن در طول رود ایندوس [یا سند] نام‌گذاری شوند، کلمهٔ "هندی" یا "هندو" از منابع اسلامی مشتق شد.»^۲

«هندو» لفظی است که برای نام‌گذاری کسانی استفاده می‌شود که به دین هندو (هندوئیسم) معتقدند؛ به‌خصوص به‌صورت رسمی؛ ولی آن‌ها طبق گویش خودشان به این دین «دارما» می‌گویند و منظور از آن، راهی برای زندگی و اندیشیدن است.^۳

به نظر می‌رسد از نظر آن‌ها، پیدایش جهان، تنها به‌سبب فداکاری با یک قربانی کیهانی بوده است و این نکته در برخی سروده‌ها هویدا می‌شود. این مطلب از یکی از قدیمی‌ترین میتولوژی‌ها استخراج شده است و در تعدد خدایان و ترتیب آن‌ها به دسته‌بندی‌هایی -از جمله خدای اصلی و خدایان ثانویه- با ادیان قبل از هندویی مانند مذهب سومری، آشوری و بابلی تفاوتی ندارد.

اما [این مطلب] در کتاب مقدس آن‌ها (ویدا) -که کلامی وحی‌شده است- وارد شده، و ادبیات تفسیری آن «برهمن‌ها و اوپانیشادها» است:

۱. نگاه شود به: حبیب سعید - ادیان جهان: ص ۷۰ - چاپ و نشر کلیسای الاقفیه قاهره.

۲. فراس سواح - دایرة المعارف تاریخ ادیان - کتاب چهار: ص ۷.

۳. مراجعه شود به: فراس سواح - دایرة المعارف تاریخ ادیان - کتاب چهار: پاورقی ص ۷.

«وقتی "بروشا" را تقسیم کردند، [از آن] چند بخش ساختند؟

برهما، دهانش بود و از دو بازویش "Rajanya" ساخته شد.

دو ران او تبدیل به "Vaisya" شد.

و از دو ساق او "Sudra" بیرون آمد.

ماه از عقل او بود و از دو چشمش خورشید متولد شد

و از ناف او هوا بیرون آمد.

از سر او آسمان شکل گرفت و صورت پذیرفت

و خاک از دو پایش.

و ساتاپاتا-براهمانا (SataPatha-Brahmana) موجود بود.

اما سروده‌هایی که تأکید می‌کنند پیدایش جهان از زیگویدا هست، "ویشوا کارمان Vishva Karman" را گرامی می‌دارند؛ زیرا سازنده جهان یا مهندس عالم است؛

و از آنجا که او نقش قربانی ازلی را بازی می‌کند، عجیب است در عین حال که فداکاری و قربانی روی او انجام شده است، هم‌زمان ذات او در ساختن جهان، آزاد بوده است؛ چراکه بازوها و پاهاى او به همه جا می‌رسد!

سرود دیگری هم هست که شکل‌گیری جهان را به شکل دیگری بیان می‌کند؛ اینکه جهان از تخم یا رویشگاه طلایی پدیدار شده است (یا «رحم») همان «آب بزرگ» یا «دریای ازلی» که تخم طلایی را باردار شد؛

زیرا اصل و ریشه‌ای است که "پراجاپاتی Prajapati" آفریننده و سازنده همه خدایان، از آن منشاء گرفته است و مردم و حیواناتی که آفریده شدند مخلوقات او

بودند؛ همان طور که از خود تخم یا رویشگاه چنین برداشت می‌شود؛ و به این ترتیب آیینی شکل گرفت که عرصه را برای ایجاد اسطوره‌های شگفت‌انگیزی مهیا کرد که اصل همه چیز را توصیف می‌کند.^۱

از مسائل اساسی که اهل این مذهب اعتقاد دارند، سرودی است که حقیقت ایجاد هستی را از خاستگاهی یگانه و حقیقتی یکتا یادآور می‌شود:

«نه وجود (Sat) بود و نه عدم (asat)

و نه هوایی بود و نه در پس آن، گنبد آسمان.

آیا آنجا جنبشی بود؟ کجا؟ و زیر کدام پوشش؟

آیا گودال آبی بود که ژرفایش را نتوان آزمود؟

آنجا نه مرگی و نه جاودانگی، برای هیچ چیزی نبود.

و نه هیچ ارتباطی که شب را از روز جدا کند.

آن چیز - که هوای یگانه را تنفس نمی‌کند - از درون خودش تنفس می‌کرد.

و هیچ چیز دیگری نبود که بتواند نام برده شود.

[فقط] تاریکی بود که در دل تاریکی شدیدتری پنهان شده

و این همه، دریایی بود بی هیچ ابعادی؛

خلاً بی انتها، که همچنان «ممکنی» را برگرفته بود که هنوز شکل نگرفته بود.

تا آنکه با آفرینش یگانه یکتا، نیروی «تاپاس» (Tapas) شکل گرفت؛

سپس آن یگانه، خواست به یک موجود در هستی تبدیل شود.

تمایلی که نخستین بذر برای روح شد.

حکیمان کشف کردند و دریافتند؛ در حالی که قلب‌های خود را با نزدیک شدن به مرز وجود و عدم می‌آزمودند!

بسیار فکر کردند؛ در حالی که خط خود را در خلاء امتداد می‌دادند.

آیا «عدم» بالای آن بود یا پایینش؟

همه به سوی «آن بذر»، آنجا بودند،

نیروها و انرژی سوزان از زیر و عمل شتابان از بالا!

چه کسی حقیقت را می‌شناسد؟ و چه کسی می‌تواند آن را در اینجا اعلام کند؟

کی و چگونه این جهان متولد و به این صورت تشکیل شد؟

وجود خدایان، متعاقبِ خلقت زمین بود:

پس چه کسی می‌داند این عالم از چه چیزی صادر شد؟

و چه می‌شود اگر جهان ساخته شده باشد؟ یا به خودیِ خود ایجاد شده باشد؟

فقط اوست که با اطمینان کامل می‌داند

همو که نگهبانی می‌کند و در بالاترین آسمان نظاره‌گر است!

او حقیقت را می‌شناسد؛ اما در آن هنگام - چه بسا شناخته نشود.^۱

حقیقت کلی، «برهمن» نامیده می‌شود و این متن بیان می‌کند هیچ تصویری برای

جدابودن انسان از حقیقت جاودانه فراگیر وجود ندارد؛ به طوری که از طریق این حقیقت جاودانه [انسان] تلاش می‌کند آزاد و رها شود، ولی نه با انفصال و جداشدن، بلکه با اتحاد و یکی شدن با آن حقیقت. این حقیقت به عنوان نوعی از «الوهیت نمایان شده» تصور می‌شود:

«و در ابتدا، این جهان "برهن" بود

یکتای بی‌نهایت! بی‌نهایت از طرف شرق

و بی‌نهایت از طرف شمال...

و بی‌نهایت از تمامی جهات؛ بدون آنکه بتواند آن نفس را درک کند؛

نامحدودی که متولد نشد و نه می‌توان درباره‌اش فکری کرد و نه تأملی؛

او همان است که روحش «مکان» است!

و وقتی در عالم حلول کند، کسی است که به تنهایی بی‌همتا. باقی می‌ماند و

قطعاً به آن سبب «مکان» باقی می‌ماند.

این جهان - که تراکم و انباشت تفکر است - متولد و بیدار می‌شود.

او کسی است که در این خصوص می‌اندیشد

و در آن، مخفی می‌شود.

او همان شکل درخشانی است که به آن خورشید، حرارت می‌بخشد

و او نور درخشان در آتش بدون دود است

و همان آتش آماده‌ای است که با آن، غذا را آماده می‌کنند

گفته شده: او همان کسی است که در آتش است و او همان است که اینجاست

در قلب.

و او همان کسی است که در آن خورشید است.

او یک چیز است.»^۱

هندوها به خدایان بسیاری اعتقاد دارند؛ پس هر چیزی روح مقدس معینی دارد و هر خدا وظیفه خاص خود را دارد که با تفاوت در شخصیت، متفاوت [از دیگری] است و خدایان والا مقام، سه اقوم را دربرگرفته‌اند:

اول، «برهما» که وظیفه‌اش آفرینش و ایجاد است

دوم، «ویشنو» که وظیفه‌اش مراقبت از مخلوقات و وجود است

و سوم، «شیوا» نابودگر جبار.

خدایان متعدد هستند؛ ولی زندگی خود را از خدای یگانه می‌گیرند. او همان روح برهما یا بزرگ‌ترین خداست.^۲

همچنین [در این آیین] مفهوم «آفتار» دیده می‌شود که تمثیلی از خدای جسمانی شده و رهایی‌بخش برای این عالم است، و خدایی است که شکل‌ها و تجلیات متعددی دارد و تا دوازده شکل می‌رسد؛ همان گونه که در تصویر نمادین خدای مقدس ویشنو دیده می‌شود و همین طور برای شیوا.

«شیوای (shiva) هندوها با صورت خودش- قدیمی‌ترین عهد را داراست و این خدا جلوه‌گر موجودی با سه صورت ِ به هم پیوسته است (طوری که صورت چهارم در معنایی بسیار دور به‌صورتی نادیدنی قرار می‌گیرد) و پاهایش به‌صورت یوگا قرار دارد.»^۳

۱. فراس سواح - دایرة المعارف تاریخ ادیان: ۴ / ۳۲.

۲. مراجعه شود به: سلیمان - محل ظهور داستان ادیان: ص ۹۴ و ۹۵.

۳. فراس سواح، دایرة المعارف تاریخ ادیان، کتاب چهارم: ص ۹.

او تصویری برای اصل این عقیده در مفهوم الوهیت است؛ اینکه الوهیت به مبدأ یا خدای یگانه بازمی‌گردد؛ اما ظهورهای متعدد برای یک خدا تنها به سبب وضعیت انسان و دوره زمانی که دین در آن جریان داشته، صورت پذیرفته است.

مبحث سوم: مفهوم الوهیت در دین‌های الهی

در این مبحث با توجه به متونی که کتب مقدس نقل کرده‌اند به ارائه تصوّر مفهومی برای الوهیت و نیز ایجاد تلاقی‌ها و مشترکات این متون با مفاهیمی که از مردمان تمدن‌های باستانی برای ما منتقل شده است خواهیم پرداخت؛ همچنین به مطابقت متون دینی، با آثار باستانی کشف‌شده توسط باستان‌شناسان نیز خواهیم پرداخت.

اول: الوهیت در اعتقادات یهودی عبرانی

یهودیان در اعتقادات خودشان با تمدن‌های باستانی هم‌عقیده‌اند و آن تمدن‌ها تأثیر روشنی بر اعتقادات یهودیان داشته است. یهودیان پس از وارد شدن به سرزمین موعود پس از آنکه اسم خدایی که عبادتش می‌کردند «یَهُو» پروردگار سپاهیان بود- خدای کنعانیان (بعل)- خدای باران و رعدوبرق- را به خدایی گرفتند و کنعانیان در نام‌گذاری خدای خود- که «ایل» نامیده می‌شود- با عبرانیان اشتراک دارند.^۱ از اینجا هماهنگ بودن عقیده عبرانی با تمدن‌های سرزمین بین‌النهرین و نیز تمدن کنعانیان- در اینکه خدای «بعل» بر آب‌های اول «بیم» غلبه کرد- روشن می‌شود و به این ترتیب پروردگار سپاهیان «یهو» بر دریا مسلط می‌شود؛ به صورتی که در مزامیر آمده است:

۷) خدا بی‌نهایت مهیب است در جماعت مقدسان، و ترسناک است بر آنانی که گرداگرد او هستند. ۸ ای یهوه، خدای لشکرها! کیست پروردگاری همچون تو قدرتمند؟ و امانت تو، تو را احاطه کرده است. ۹ تو بر غرور و بزرگی دریا مسلط هستی. چون امواجش بلند می‌شود

۱. مراجعه شود به: فراس سواح- سرگذشت عقل اول: ص ۱۳۶ و ۱۳۷.

تو آن را فرو می‌نشانی. ۱۰ تو «زهب» را همچون گشته‌ای در هم کوفتی. به بازوی زورآوزت دشمنانت را پراکنده کردی.^۱

خدای «یَهُو» بزرگ‌ترین خدایان نیست؛ بلکه یکی از خدایان بنی‌اسرائیل است. او یاری‌گر آن‌ها در جنگ‌هاست.

آن‌گونه که در کتاب مقدس آمده است، صفت الوهیت بر پیامبر خدا موسی (علیه السلام) هم اطلاق شده و موسی (علیه السلام) خدایی برای فرعون و نیز خدایی برای هارون (علیه السلام) بوده است:

۱) پروردگار به موسی گفت: بنگر. من تو را خدایی بر فرعون قرار دادم و هارون، برادر تو، نبی توست. ۲ هرآنچه به تو امر کنم تو آن را بگو، و برادرت هارون، آن را به فرعون باز گوید تا بنی‌اسرائیل را از زمین خود رهایی دهد ۳ ولی من دل فرعون را سخت می‌کنم و نشانه‌ها و شگفتی‌های خود را در سرزمین مصر بسیار می‌سازم.^۲

و نیز:

۱۵) پس با او سخن بگو و کلام را در دهانش بگذار؛ من با زبان هر دوی شما خواهم بود و آنچه باید بکنید به شما خواهم آموخت. ۱۶ و او از طرف تو با قوم سخن می‌گوید، و او تو را همچون زبان خواهد بود، و تو او را همچون خدا ۱۷ و این عصا را در دست خود بگیر که با آن آیات را [ظاهر] سازی.^۳

۵) کوه‌ها از وجه پروردگار لرزان شد، و این کوه سینا از وجه پروردگار، خدای اسرائیل ۶ در ایام «شَمَجَر بن عَنات» در روزگار «یاعیل»، شاه‌راه‌ها ترک شده بود و عابران راه‌ها از راه‌های پر پیچ‌وخم عبور می‌کردند ۷ حاکمان در اسرائیل نایاب شدند تا آنکه من، دَبُورَه، برخاستم؛ به‌عنوان مادری در اسرائیل برخاستم ۸ خدایانی جدید برگزیده شد. در آن زمان

۱. مزمور، ۸۹.

۲. خروج: ۷.

۳. خروج: ۴.

جنگ به دروازه‌ها رسید. آیا در میان چهل هزار نفر از بنی اسرائیل سپری یا نیزه‌ای دیده می‌شود؟^۱.

مزمور ۵۸: (۱۰ دوست، چون انتقام را ببیند شادمان شود، پاهای خود را با خونِ شرور می‌شوید ۱۱ و انسان می‌گوید دوست را بهره‌ای هست. خدایی هست که در زمین داوری می‌کند).

مزمور ۸۲: (۱ مزموری برای آساف: خدا در انجمنِ الله در میان خدایان ایستاده است و داوری می‌کند ۲ تا به کی ظالمانه داوری می‌کنید و شروران را بالا خواهید برد؛ سلاه! ۳ بینوایان و یتیمان را دادرسی کنید. مسکین و بی‌چیز را انصاف دهید ۴ مسکین و فقیر را نجات دهید! از دست شروران برهانید! ۵ نمی‌دانند و نمی‌فهمند. در تاریکی‌ها گام برمی‌دارند. همه پایه‌های زمین، متزلزل می‌شود ۶ من گفتم شما خدایان هستید و همه شما فرزندان آن علی والا هستید ۷ ولی همچون مردم می‌میرید و همچون رئیسان، فرومی‌افتید ۸ ای الله! بلند شو! به زمین نزدیک شو! زیرا به‌راستی تو صاحب همه امت‌ها هستی).

پیش‌تر بیان کردیم مفهوم خدا با تکامل انسان و سطح تفکرش ارتقا و تکامل می‌یابد تا آنجا که مفهوم توحید خدا به این صورت می‌شود که انسان -از طریق متونی که در آن برهه زمانی نقل شده است- برای خودش خدایی برمی‌گزیند و بدون انکار دیگر خدایان، به او رو می‌کند؛ چراکه برای کسی که به خدایان متعددی -که بر آن‌ها تصریح شده است- معتقد می‌شود اشکالی نیست و نیز در اطلاق صفت الوهیت بر پیامبری از پیامبران اشکالی وارد نمی‌شود؛ همان گونه که بر پیامبر خدا موسی علیه السلام و بر نبی خدا عیسی علیه السلام اطلاق شد؛ و نیز تغییر در چگونگی توجه به خدا را با توجه به شرایطی که انسان در آن قرار داشته است شاهد هستیم. بعد از آنکه یهود از اسارت بازگشتند توجه آن‌ها به خدای «الوهیم» جلب شد

الوهیت در تمدن‌های باستانی و ادیان الهی ۱۷۱

و این نام، به‌عنوان نامی برای خدای اسرائیل در دوره زمانی متأخر استفاده شد، و این زمانی بود که اسم خدای قدیم «یاه» یا «یهوه» مقدس‌تر از آن بود که بر سر زبان‌ها بیفتد. در تورات دلایلی برای مفهوم تعدد خدایان وجود دارد:

خروج ۱۵: (۱۱) «کیست چون تو، ای خداوند، در میان خدایان؟ کیست مانند تو، زورآور در قدوسیت، مهیب در جلال، و به‌عمل آورنده شگفتی‌ها؟».

مزمور ۸۲: (۱) مزموری برای آساف. الله در مجمع الله ایستاده است. در میان خدایان داوری می‌کند).

مزمور ۸۶: (۸) پروردگارا، در میان خدایان نه کسی چون تو هست و نه کاری چون کارهای تو).

مزمور ۹۵: (۳) چون پروردگار، خدای بزرگ است؛ پادشاهی بزرگ بر جمیع خدایان).

مزمور ۹۶: (۴) چون پروردگار، بسیار بزرگ و ستوده است، باهیب است بر همه خدایان).

مزمور ۹۷: (۹) زیرا تو - ای پروردگار - بر همه زمین، بزرگ هستی، و بر همه خدایان، بسیار بزرگی یافتی).

مزمور ۱۳۵: (۵) چون من دانستم که پروردگار، بزرگ است، و پروردگار ما از همه خدایان برتر است).

مزمور ۱۳۶: (۲) خدای خدایان را سپاس گوئید؛ زیرا رحمت او ابدی است).

مزمور ۱۳۸: (۱) به داوود. تو را با تمام قلبم ستایش می‌کنم. در پیشگاه همه خدایان، برای تو سرود می‌خوانم).

«یَهُوَه» والاترین خدا نیست؛ بلکه یکی از خدایان بنی اسرائیل است و منزلتی عظیم دارد؛ از این رو او را در مزمور، بر زبان داوود چنین می‌بینیم:

مزمور ۱۱۰: (۱) یهوه به پروردگار من گفت: در سمت راست من بنشین تا دشمنان تو را به زیر پای تو اندازم ۲ پروردگار، عصای عزت تو را از صهیون می‌فرستد تا تو در میان دشمنان حکمرانی کنی).

ملاحظه می‌کنیم که تنزیه خدا، با بازگشت یهود از اسارت شروع می‌شود و یهودیان سبک بیان نوین تورات را در قرن ششم قبل از میلاد بازنویسی کردند؛ با علم به اینکه موسی (علیه السلام) سیزده قرن پیش از میلاد مبعوث شد؛ تا آنجا که «یهوه» را تا آن درجه مقدس شمردند که بر زبان‌هایشان جاری نمی‌شد و او را تا زمان پیامبر خدا اشعیا (علیه السلام) مقدم بر همه خدایان دیگر یا نام‌های خدایان دیگر قرار دادند، و اعتقاد پیدا کردند که همه خدایان چیزی جز نام‌هایی برای خدای «یهوه» یا پروردگار سپاهیان نیستند:

(پروردگار، پادشاه اسرائیل و نجات‌دهنده او، پروردگار سپاهیان، چنین می‌گوید: من اول هستم و من آخر هستم و خدایی جز من نیست).^۱

در آن دوره، ملاحظه می‌کنیم نقشه الهی به سوی مفهوم وحدانیت عبادت حرکت می‌کند تا برای مرحله دیگری از زندگی بشریت زمینه‌سازی کند: به مفهوم معبود یگانه یا خدای یگانه‌ای که نه شریکی دارد، نه همتایی و نه مشابهی.

«به نظر می‌رسد وقتی آفرینش جهان تکمیل شد «یهوه» تنها نبوده و از همان ابتدا، سطحی ماورایی، با ازدحامی از موجودات الهی و ملائکی پُر بوده است؛ ولی «یهوه» یکی از خدایان است و نقش او بر همه آن‌ها از طریق فرایندهای خلاقانه در زمان‌های نخستین آشکار می‌شود و او از تحولات تاریخی که پس از آفرینش به پیش می‌رود مراقبت می‌کند.»^۲

مفهوم الوهیت در مذهب یهودی تفاوت چندانی با مفهوم الوهیت در تمدن‌های

۱. عهد قدیم، اشعیا ۴۴: ۶.

۲. فراس سواح - رحمان و شیطان: ص ۱۴۰.

سرزمین بین‌النهرین ندارد؛ زیرا در آنچه در عهد قدیم وارد شده است متونی دیده می‌شود که بر تعدد مفهوم الوهیت تأکید دارد و این چندگانگی همان طور که در سفر خروج دیده می‌شود- به نقش خدا و نوع ارتباط خدا با انسان بازمی‌گردد؛^۱ آنجا که توصیف می‌کند کسی که ابتدا در بوته ظاهر می‌شود فرشته پروردگار است، ولی کسی که او را ندا می‌دهد الله است. از اینجا روشن می‌شود تجلی مفهوم الوهیت را خود انسان و میزان ارتباطش با الله مشخص می‌کند.

دوم: الوهیت در اعتقادات مسیحیت

در حقیقت در دین مسیحی هیچ نوآوری خاصی وجود ندارد و این دین، فقط و فقط زنده کردن همان دین باستانی است که آدم به آن فراخواند و سپس موسی (علیه السلام) و بعد از او نیز مسیح. اعتقادات مسیحی در حقیقت مخلوطی است بین جسمانی شدن- که مذهب‌های پیشین در تمدن‌های باستانی بیان کرده بودند- و حلول یعنی خداوند در جسد حلول کرده است- و نیز بین جزء جزء کردن حقیقت الهی و قائل شدن به اینکه از افانیم ترکیب شده است. این مخلوط تشکیل شده از این گفته‌های سه‌گانه، از دخالت واضح توسط صاحبان تمدن‌های یونانی و رومی پرده برمی‌دارد؛ تمدن‌هایی که تحت تأثیر میراث تمدنی گذشته خودشان بوده‌اند؛ مثل تمدن سرزمین بین‌النهرین، تمدن کنعانی، مصری و... از آنجا که رومی‌ها در آن دوره تاریخی بر آن منطقه حکمرانی می‌کردند، نتیجه، به تبیین نشدن درست فهم در اصول اعتقادی که حضرت مسیح (علیه السلام) آورده بود، توسط ایمان‌آوردگان به آن حضرت یا کسانی منجر شد که بعدها بر کرسی ریاست دینی تکیه زدند. این شرایط منجر شد به اینکه قواعد صاحبان تفکر فلسفی که در آن دوره، در تفسیر این متون کمک می‌کرد،

۱. خروج ۳: (۲) و فرشته پروردگار همچون آتشی از میان بوته‌ای بر وی ظاهر شد. و چون او نگریست، اینک آن بوته به آتش مشتعل است اما سوخته نمی‌شود).

خروج ۳: (۴) چون خداوند دید که برای دیدن، مایل بدان سو می‌شود، خدا از میان بوته به وی ندا درداد و گفت: «ای موسی! ای موسی! [موسی] گفت: لبیک).

اندک‌اندک وارد شوند و تأثیر بگذارند؛ پس آن‌ها تفسیرهایی برای این مفاهیم الهی ارائه دادند تا با روش عقلی‌شان که مقیاسی برای تشخیص خطامشی دینی و سیاسی برای آن امپراتوری‌ها بود سازگاری داشته باشد؛ بنابراین مفاهیم افلاطونی وارد شد تا تصویری را که اعتقاد مسیحی ترسیم کرده بود، موافق با دیدگاه فلاسفه یونانی و رومی ارائه دهد.

در قرن چهارم میلادی، سال ۳۲۵م، در شورای نیقیه، کلیسا به اصل تثلیث در مفهوم الهی اقرار کرد؛ اصلی که بر این اساس استوار است که خدایی اصلی یا بزرگ‌تر وجود دارد و خدایانی با رتبه کمتر از او هم هستند و آن‌ها مسئول تدبیر این عالم و مشخص کردن نشانه‌های وجودی و حیاتی‌اش هستند و در این خصوص، بشارت‌هایی در ادیان الهی پیش از مسیحیت وجود دارد؛ به طوری که این رویکرد و نیز به سبب اجتهادهایی توسط علمای یهود و نصارا- به وارد شدن تدریجی روش وضعی فلسفی منجر، و اختلاف در فهم مقصود از این بشارت‌ها حاصل شد؛ تا آنجا که اختلاف را در مفهوم پسر انسان و رابطه پدرفرزندی و آنچه از آن‌ها مدنظر بوده است ملاحظه می‌کنیم؛ به جهت وارد شدن عبارتهای بسیار در دو عهد قدیم و جدید که از یک متن با متن دیگر متفاوت است. این‌ها مفاهیمی کلی است که لازم است دلالت لفظی‌شان محکم شود و نیز حدود این مفاهیم و اینکه بر چه کسی اطلاق می‌شود. این مفاهیم از یک سو صفاتی را در خود دارند که منتسب به خداوند است، مانند توانایی بر خلقت و وجود داشتن در موضوعات اولیه خلقت،^۱ و از سوی دیگر، کسی که این صفات را حمل می‌کند انسانی است که متولد می‌شود، می‌میرد، می‌خورد و می‌آشامد.

مسیحیان در عدم ادراک حدود شرعی برای مراتب الوهیت در همان اشتباهی گرفتار

۱. میکاه، اصحاح ۵: ۲: (اما تو ای بیت لحم افراته، گرچه تو کوچک‌تر از آن هستی که میان دوستان یهودا باشی، از تو برای من، کسی بیرون خواهد آمد که بر اسرائیل سلطنت می‌کند و زمان خروجش از قدیم از روزهای ازل است). یوحنا اصحاح ۱۷ «اکنون تو ای پدر در ذات خود، مایه مجد و شکوه من هستی؛ با مجد و شکوهی که پیش از عالم هست شود، برای من نزد تو بوده است».

شدند که امت‌های قبلی گرفتارش شده بودند؛ پس در فهم متونی که بر الوهیت مطلق و متونی که بر الوهیت مقید دلالت می‌کند دچار سوءبرداشت شدند؛ با وجود تعارض و انطباق نداشتن متون در توصیف الوهیت مطلق برای مخلوقی که در این عالم متولد شده است. پس برای رفع این اشکالات در فهم عقیدتی خود توجیه‌هایی ارائه دادند و به دنبال چنین برداشت‌هایی، با توجه به چگونگی مشخص کردن ارتباط میان آفریننده یا اصل یا منشأ (پدر) و آفریده شده (پسر) که در این عالم متولد می‌شود، و نیز ارتباط این دو با دیگر مخلوقات، و نیز احتیاج به واسطه میان این دو در حالی که آن‌ها قائل به اتحاد میان اصل (پدر) و پسر هستند^۱ کلیسا به چند دسته تقسیم شد؛ همان مشکل اساسی که بیشتر صاحبان ادیان در آن گرفتار شدند؛ یعنی فهم ارتباط میان ارکان سه‌گانه وجود «هستی، انسان و خدا».

عقیده تثلیثی که مسیحیان به آن ایمان دارند، برگرفته از فهم متونی است که در ادیان پیشین درباره تعدد خدایان آمده است؛ با وجود اینکه تلاش کردند مشخصه‌ای متفاوت از دیگر عقاید گذشته بر آن بیفزایند؛ گفتند حقیقت، یگانه است ولی مرکب از اقانیم سه‌گانه پدر، پسر و روح القدس، و اینکه این مفاهیم، به‌واقع چنین است و وجودشان همچون اصول اعتقادی است؛ ولی در تعیین چهارچوب و حدود ارتباط میان نام‌گذاری‌های سه‌گانه و در ارائه تفسیر از صفات و نقش‌های هرکدام از این سه اقنوم، با یکدیگر دچار اختلاف شدند؛ اگرچه دقت نظر در اینکه این اصول سه‌گانه، حقیقت الهی است، از نظر هرکسی که درایتی در فهم حقیقت ساده الهی داشته باشد، قطعاً باطل است؛ به طوری که امکان ندارد از سویی به‌عنوان موجودی مرکب، و از سوی دیگر به احتیاج داشتن توصیف شود. پس اعتقاد به اینکه سه اصل مشخص، وجود دارد، تنها مختص مذهب مسیحی نیست؛ بلکه این اعتقاد را در همه ادیان می‌بینیم؛ ولی در تعیین هر اصل و تشخیص وظیفه اش اختلاف وجود دارد؛ پس از آنکه انسان دانست خدایی غایب وجود دارد و اینکه او همان اصل یا آفریننده است،

۱. یوحنا ۱۰: ۳۰ (من و پدر یکی هستیم).

و مخلوقاتی نیز وجود دارند، و از آنجا که ضرورتاً باید ارتباطی میان خالق و مخلوق وجود داشته باشد، به این ترتیب مشخص می‌شود باید واسطه‌ای میان آن‌ها وجود داشته باشد. پس برای ما سه [نوع] وجود ثابت می‌شود: [۱] خدای در آسمان که همان «غیب» است؛ [۲] آنچه از «غیب» ظاهر می‌شود؛ [۳] تجلی او در عالم خلقت که همان خلیفه خداست یا همان که صورت خدا نامیده شد؛ چرا که خداوند انسان را بر صورت خود، شبیه خود آفرید.^۱

این حقیقت، ما را به اصول اعتقادی تمدن سرزمین بین‌النهرین بازمی‌گرداند؛ آنجا که به توصیف خدایان و ظهور خدایان و تکلیف هرکدام از خدایان می‌پردازد، و اینکه شناخت و معرفت نسبت به هر خدا بر اساس کاری است که او انجام می‌دهد؛ همان طور که سومری‌ها نام «انو» را بر بزرگ خدایان می‌نهادند؛ یعنی اسمی برای آسمان، و خدای زمین (کی) که اسمی برای زمین است، و حدفاصل میان آسمان و زمین که نسیم یا بادهاست. تأثیر واضحی از طرف امپراتوری رومی در عقاید مسیحی وجود دارد؛ تأثیری که دکتر «عبد الرزاق عبد المجید الارو» از مستشار «زکی شنوده» نقل می‌کند و می‌گوید:

«این مجامع در ابتدای کارشان وسیله‌ای برای دفاع از ایمان مسیحی بودند. سپس دیرزمانی نگذشت که تبدیل به ابزاری در دست امپراتور، برای اجرای اهدافش شدند؛ و برخی اسقف‌ها در جهت مطامع و جاه‌طلبی‌شان و رسیدن به نفوذ و قدرت، از آن‌ها سوءاستفاده کردند.»^۲

و این امپراتوری‌ها نیز به نوبه خود تحت تأثیر عقاید تمدن‌های باستانی بوده‌اند که از نظر تاریخی در منطقه به دنبال یکدیگر آمده‌اند؛ به این ترتیب شاخصه‌های اصلی مسیحیت با تأثیرپذیری از منطقه که تحت تأثیر حکومت رومی بود رسمیت یافت؛ حکومتی که به تثلیث

۱. پیدایش، اصحاح ۱: (۲۶) و خدا فرمود: انسان را بر صورت خودمان و شبیه خودمان می‌سازیم).

۲. دکتر عبد الرزاق عبدالمجید الارو - منابع مسیحی، پژوهش و نقد: ص ۸۳۹.

«عقل و روح و کلمه» اعتقاد داشت و پیش از آن هم همان طور که قبلاً در تمدن‌های گذشته و دیدگاهشان درباره مفهوم خدایان ملاحظه کردیم- چنین نتیجه‌ای حاصل شده بود. در نتیجه کشمکش مداوم در طول سه قرن، عقیده تثلیث به صورت قانونی رسمیت یافت (به صورت قانونی در انجمن مسکونی اولوی دوم در سال ۳۲۵ و سال ۳۸۱ میلادی به تصویب رسید)^۱ مبنی بر اینکه «تثلیث» همان اعتقاد اصلی است که سید مسیح (علیه السلام) آورده است.

آنچه بر مسیحیت گذشت، همانی است که در تغییر تدریجی مفاهیم اعتقادی اساسی به دلایل و اسبابی که در فصل اول بیان کردیم- بر مذاهب پیشین نیز جاری شده بود؛ زیرا در حقیقت اعتقادی پیدا نمی‌شود که اصولی از گذشته را نداشته باشد. از زمانی که انسان فهمید در برابر پروردگاری که بندگی‌اش می‌کند تکلیفی بر دوش دارد، دین، یکی بوده است؛ پس وقتی مفاهیم جدید به مفاهیم قبلی وارد می‌شود، مفاهیم متعددی برای ما به دست خواهد آمد و اختلاف و پاره‌پاره شدن‌ها اتفاق خواهد افتاد:

و مَثَلی برای ایشان آورد که هیچ کس وصله‌ای از جامه‌ای نو بر جامه کهنه نمی‌گذارد؛ که اگر چنین کند هم جامه نو را پاره کرده است و هم تکه‌ای از جامه نو هماهنگ و سازگار با جامه کهنه نخواهد بود.^۲

و ملاحظه می‌کنیم مهم‌ترین مفاهیم عقیدتی- که هیچ مذهبی از آن‌ها خالی نیست- فداکاری و قربانی کردن بک خداست یا انسانی که او را خدا می‌خوانیم؛ به علاوه این مفاهیم در مسیحیان تکامل یافت و آن‌ها معتقد به الوهیت کامل برای انسان شدند؛ در حالی که این مفهوم همان طور که بیان شد- از اصول مفاهیم تمدن‌های سرزمین بین‌النهرین و تمدن سرزمین نیل گرفته شده بود؛ از این رو مسیحیان با توجه به اعتقادشان به هویت مسیح

۱. دکتر عبد الرزق عبدالمجید الارو- منابع مسیحی، پژوهش و نقد: ص ۸۳۷.

۲. انجیل لوقا ۵: ۳۶.

و اینکه آیا او یک پیامبر است یا خدا، به فرقه‌های بسیاری تقسیم شدند. از جمله این فرقه‌ها ارتدوکس است که اعتقاد دارند خدا از بزرگی مجد و شکوه خود پایین آمد و در شکم مریم دوشیزه قرار گرفت؛ سپس متولد شد و بعد از آن هنگامی که بر صلیب رفت. به آسمان صعود کرد؛ یعنی او «یک وجود» در «سه مرحله یا سه اقوم» بوده است. از نظر آن‌ها اقاییم، تمثیلگر مراحل سه‌گانه خداوند است:

اول، قبل از جسمانی‌شدنش، و اینکه «پدر» بوده است؛

دوم، مرحله پسر؛

سوم؛ مرحله روح القدس.

همان طور که قرآن کریم، اعتقاد ارتدوکس را بیان می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ﴾^۱ (کسانی که گفتند خدا همان مسیح، پسر مریم است قطعاً کفر ورزیده‌اند؛ در حالی که مسیح گفت: ای بنی اسرائیل، خدا را عبادت کنید، پروردگار من و پروردگار خودتان را).

اما کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها کسانی هستند که می‌گویند خدا غیر از پسر و غیر از روح القدس است و اقوم از نظر آن‌ها دارای مشخصه‌ای جداست! این نکته‌ای است که قرآن کریم بیان می‌فرماید؛ آنجا که آن‌ها ادعا کردند خدا از سه اقوم تشکیل شده است:

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ وَوَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۲ (آنان که گفتند خدا سومین از سه [شخص یا سه اقوم] است، به‌راستی کفر ورزیده‌اند، حال آنکه خدایی نیست مگر خدای یگانه، و اگر از

۱. مانده، ۷۲.

۲. مانده: ۷۳.

آنچه می‌گویند دست بردارند به کسانی از آن‌ها که کافر شدند قطعاً عذابی دردناک می‌رسد).

ایده وجود خدایی که روی زمین راه می‌رود بدعتی نوین در عقاید مسیحیت نیست.

بسیاری افراد به جهت ترس از متهم شدن به بت‌پرستی، پروا دارند از اینکه بی‌پرده بگویند اینجا خدایی هست که نقشی در عالم آفرینش دارد و نیز می‌توان صفات خدا بودن را بر او اطلاق کرد و این به سبب یک انحراف اعتقادی است که در نتیجه تفسیر اشتباه مفاهیم متون دینی بر مصادیقی که درست نیست، حاصل شده است؛ همان طور که در ادعاهای کاهنان و پادشاهان چنین حاصل شد؛ و متعارف بوده است که در بیشتر تمدن‌های سرزمین بین‌النهرین و حیتی‌ها^۱ و تمدن مصری و چینی، پادشاه یا حاکم، پسر خدا خوانده می‌شده و در مصر، فرعون‌ها فرزندان خدای خورشید (آمون نگهبان) بوده‌اند.

برخی فرقه‌های مسیحیت و دیدگاهشان در الوهیت

اختلاف در فهم عقاید مسیحی، سببی برای ظهور برخی فرقه‌ها بوده است؛ به خصوص از یهودیان نصرانی‌شده مانند فرقه «ایبونی». این فرقه‌ها سه دسته‌اند:

اول، «ایبونی فریسی» که اعتقاد داشتند «مسیح» یک انسان است و الوهیت او را انکار کردند و به این ترتیب او با موسی و داوود علیهم‌السلام تفاوتی ندارد. او فقط یک انسان است که روح‌القدس در زمان غسل تعمید در هیئت یک کبوتر- بر او فرود آمد و هنگام به‌صلیب‌رفتن، روح‌القدس او را ترک کرد.

دوم، «ایبونی میانه‌رو» که اعتقاد دارند عیسی مسیح همان فرد منتظر است و لاهوت او را انکار می‌کنند.

سوم: «ایبونی ایسینی» (غنوصی)؛ جماعتی هستند که یک‌صد سال پیش از مسیحیت

۱. قومی هندو-اروپایی که در آسیای صغیر زندگی می‌کردند (مترجم).

پدیدار شدند و به زهد و ریاضت و تأمل و سختگیری متمایل بودند و ایمان به عهد قدیم را به‌جز سفرهای پنج‌گانه‌ای که ادعا می‌کردند به موسی علیه السلام وحی شده است رد می‌کردند. آن‌ها ایمان به اصل تثلیث را رد می‌کردند؛ ولی به‌نوعی از دوگانگی مبهم و پیچیده، ایمان و به وجود دو نیروی الهی اعتقاد داشتند که یکی از آن‌ها با «اصل مذكر» نمایش داده می‌شود و او پسر خداست که اعتقاد داشتند اولین بار در آدم و بار دیگر در عیسی علیه السلام جسمانی شده است و بار دیگر نیز به‌وسیله روح القدس متمثل می‌شود.^۱

«لاهورت مسیحی می‌گوید پدر و پسر، هر دو یکی هستند؛ پدر، مطلق جاودانه‌ای است که جز از طریق نیروی خود - که با پسر جلوه می‌کند - به وجود مخلوق متصل نمی‌شود؛ پس («پسر») همان کلمه‌ای است که از ازل نزد خدا بود و کسی است که خلقت عالم به‌وسیله او انجام شد. او کسی است که در ابتدا ترسیم به‌صورت دایره‌ای بر صورت ماه بود و نشانه‌های جهان را معین کرد و آن را از میانه دریای کور به مرحله نظام رساند و همان کسی است که در عیسی، جسمانی شد تا بشر را شفاعت کند و آن‌ها را از بار گناه به پهنه آسمان ببرد. او شفیع و واسطه میان خدا و مردم بود. تثلیث مسیحی - در واقع - جز یک دستورالعمل لاهوتی موفق برای جمع بین تنزیه و تشخیص نیست: «واحد» همان مطلق منزه و «سه‌گانه»، همان مطلق مشخص است. وقتی می‌گوییم «سه تا در یکی» ما از کناره‌های دایره به‌سوی مرکز آن می‌رویم، و وقتی می‌گوییم «یکی در سه تا» ما از نقطه محوشده در مرکز، به‌سوی محیط آن حرکت می‌کنیم.»^۲

با اینکه اختلاف واضحی در روش‌های فرقه‌های «ایبونی» و «ایبونی غنوصی» وجود دارد، آن‌ها در عمل - از سه مرحله گذر کرده‌اند:

۱. مراجعه شود به رمسیس عوض - بدعت‌گذاری در غرب: ص ۲۰ - انتشارات سینا - چاپ اول - ۱۹۹۷.
۲. فراس سواح - دین انسان: ص ۲۹۲.

مرحله قبل از مسیحیت که از افکار «اغریقی» (یونانی) و یهودی تأثیر پذیرفته‌اند.

مرحله دوم که از افکار و اعتقادات مسیحی تأثیر پذیرفتند. در این مرحله تأثیرپذیری در ایمان به مسیح رهایی‌بخش بشر، متجلی می‌شود.^۱

مرحله سوم که با تفکر بت‌پرستی تحت تأثیر قرار گرفت و اثر آن به وضوح در تغییر مسیر درست - که حضرت مسیح علیه السلام آورده بود - دیده می‌شود، و موافق شد با آنچه بت‌پرستان به آن اعتقاد داشتند.

به‌طور معمول، مفهوم بت‌پرستی در مذهبی گسترش می‌یابد که به‌سوی خدای معینی فرامی‌خواند. این رویکرد ناشی از اصل و عقیده قدیمی آن‌هاست و کسی که به‌عنوان عقیده به آن چنگ می‌زند، منکر هر عقیده نوینی است که به دست مردی که خدا او را برمی‌انگیزد آورده می‌شود؛ زیرا او مفاهیم عقیدتی را که مردم در دوره زمانی گذشته به آن پایبند بودند نسخ می‌کند، و با حاصل شدن تکامل معرفتی و اخلاقی، انسان، دیگر نیازی به آن اعتقادات ندارد؛ چراکه آن اعتقادات، با سطح کمالی و ارتقای تمدنی که انسان به آن رسیده است هم‌خوانی ندارد؛ یا این انسان الهی می‌آید تا آن مفاهیم عقیدتی - که بر غیر مصادیقش تفسیر شده - را مشخص نماید؛ تفسیری که به‌شکل تحکم و زورگویانه انجام شده بود.

ما این پدیده را که ادیان الهی به فرقه‌هایی تقسیم شده‌اند به‌صورتی آشکار مشاهده می‌کنیم و وقتی اسباب این اختلاف را جويا شویم، خواهیم دید ریشه‌های باریکی در گذشته دارد که عده‌ای از مردم بنا به دلیلی به‌دنبال آن بوده‌اند؛ ولی اغلب، محرک‌های آن، شخصی و دنیوی است و اینکه انسان نمی‌تواند تغییر را بپذیرد یا با حالت تغییر و دگرگونی زندگی کند. پس او تمایل دارد مردم را به وضعیت سابق بازگرداند و وضعیت متمدن شدن و تکامل را نمی‌پذیرد.

«اشتباه» در بخشیدن صفت الوهیت به انسان نیست؛ چراکه ملاحظه کردیم چیزی در همهٔ ادیان موجود بوده است و نیز دیدیم متونی در کتب مقدس هست که اشاره می‌کند به اینکه توصیف الوهیت بر غیر خدا نیز اطلاق می‌شود؛ ولی اختلاف، به ناتوانی انسان از فهم معانی این متون که در کتب مقدس نازل شده است بازمی‌گردد؛ در حالی که این متون فقط به یک معنا اشاره نمی‌کند؛ بلکه بر اساس مراتب و تجلی‌های الوهیت به معانی متعددی اشاره دارد؛ پس به دلیل اینکه مسیحیان از این نکته غافل بودند، در مفهوم الوهیت و آنچه این مفهوم در مسیح نمایان کرد، اختلاف واقع شد؛ عده‌ای از آن‌ها اعتقاد دارند:

«بهراستی مسیح، فقط یک انسان است، و بهراستی خداوند پسرش مسیح را فرستاد تا وقتی یوحنا او را تأیید می‌کند، به‌طور موقتی در او حلول کند؛ ولی این "مسیح" بدن عیسی را نزد صلیب ترک گفت و غنوسی‌ها به فریاد عیسی بالای صلیب استناد می‌کنند: «خدا، خدا، چرا مرا ترک کردی؟»^۱

گروه دیگری از غنوسی‌ها، «ناسوتِ مسیح» (انسان بودن مسیح) را رد کردند. این عده:

«با نام دوستیک‌ها Docetism" شناخته می‌شوند. این کلمه از عبارت doKeo یونانی مشتق شده و معنای آن «به‌نظر رسیدن» یا «شبه‌شدن» است و از نظر آن‌ها مسیح به صلیب نشد و به‌جای او «سمعان قیروانی» بر صلیب رفت.»^۲

ملاحظه می‌کنیم اختلاف در مسیح تمامی ندارد؛ اینکه آیا او خداست یا یک انسان یا یک مشیت یا دو مشیت. کلیسا دربارهٔ او دچار اختلاف شد. آن‌ها اعتقاد داشتند مسیح دو طبیعت، ولی یک مشیت دارد - که همان مشیت الهی است - و این در مجمع جهانی چهارم تأیید شد؛ ولی در مجمع جهانی ششم مقرر شد که مسیح دو مشیت دارد: الهی و ناسوتی،

۱. دکتر رمسیس عوض - بدعت در غرب: ص ۲۷.

۲. دکتر رمسیس عوض - بدعت در غرب: ص ۲۸.

که نه از هم جدا می‌شوند و نه با یکدیگر مخلوط.^۱

در مسیحیت، راجع به مفهوم الوهیت، اختلاف واضحی در اعتقاد مسیحیان دیده می‌شود و این اختلاف به همان دلایلی است که دیگر ادیان را از مسیر اعتقادی درست منحرف کرد؛ از جمله این عوامل، مداخله انسان به خصوص علمای دین- در ارائه تأویل و تفسیر برای متون مقدس بوده است، یا به سبب یک جناح سیاسی برای سیطره برخی قدرت‌های جهانی بر منطقه‌ای خاص بوده که مردمی پایبند به آن مذهب را در خود داشته است، تا به این ترتیب تفاوت‌ها میان نیروهای اشغالگر و بومیان آن سرزمین از میان برود و بتوانند راحت‌تر بر آن‌ها سیطره یابند و آن‌ها را تحت حکمرانی خود درآورند؛ یا به دلیل نقل اشتباه این متون یا خطا در ترجمه‌های آن‌ها به زبان‌های دیگر بوده است؛ یا به دلیل تأخیر در تدوین متون مقدس از زمان به وقوع پیوستنشان بوده، که منجر به اضافه شدن برخی مسائل مبتنی بر فهم کتاب، به متن مقدس و برشمردن آن برداشت‌ها به عنوان متن مقدس شده است.

مبحث چهارم: الوهیت و مقام محمد و آل محمد (صلوات خدا بر آنان)

مانعی وجود ندارد که لفظ «اله» بر یک انسان اطلاق شود و سید احمد الحسن علیه السلام روشن فرموده است که می‌توان لفظ «اله» را بر مخلوقی از مخلوقات خدا - که خدا او را برگزیده است- اطلاق کرد؛ چراکه این اسم، مشتق است و جامد نیست:

«بنابراین الوهیت، بی‌نیازی و کمال در مقابل فقر و نیاز است که نیازمندان را به واله‌گشتن نسبت به او سوق می‌دهد تا او بر آن‌ها کمال افاضه کند. به این ترتیب او را به الوهیت می‌شناسند در حالی که به سوی او رو می‌کنند، و او را به ربوبیت می‌شناسند در حالی که او بر آن‌ها کمال افاضه می‌کند. تمایز و تفاوت قائل نشدن

۱. دکتر عبدالرزاق عبدالمجید الارو- منابع مسیحی، پژوهش و نقد: ص ۸۴۲ و ۸۴۳.

بین [دو مرتبه] الوهیت و حقیقت، باعث شده است بسیاری از کسانی که ادعای علم و معرفت دارند، دچار خلط مبحث شوند؛ حال بماند که بسیاری از این افراد تقریباً تفاوتی بین الوهیت و ربوبیت قائل نیستند. امروزه نیز به روشنی هرچه تمام می‌بینیم، کسانی که بیش از هزار سال خود را علمای اسلام نامیده‌اند از تبیین و تفسیر این آیه شریف در مانده‌اند: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾ (آیا جز این انتظار دارند که خداوند با فرشتگان در سایه‌ای از ابرها نزدشان بیاید و کار یکسره شود؟ و همهٔ امور به خداوند باز می‌گردد!)^۱

و سید احمد الحسن روشن می‌فرماید منظور از کلمه «الله» در اینجا بندهٔ خداست و «امرِ خدا» نیست؛ یعنی منظور، محمد ﷺ است.^۲ محمد ﷺ «اولین» در آفرینش است و وجودش به همین عالم جسمانی خلاصه نمی‌شود. او پیش از آنکه دیگر مخلوقات آفریده شوند رسول (فرستاده) بوده است.^۳

روایات وارد شده از آل محمد ﷺ تأکید دارند بر اینکه آن‌ها نقشی هستی‌بخش در عالم خلقت دارند. آن‌ها با صفاتی همچون «چشم خدا»، «دست خدا» و دیگر صفاتی که خداوند سبحان و متعال ذکر فرموده توصیف شده‌اند، تا دلالتی باشد بر اینکه آن‌ها وابسته و نیازمند به خداوند سبحان و متعال هستند و آن‌گونه که برخی از معترضان می‌پندارند که ما پیامبر و ائمه ﷺ را به صورت مطلق خدا می‌انگاریم. نقش آن‌ها مطلق نیست. ما می‌گوییم آن‌ها جلوه و مظهری از مظاهر خدا هستند و خدا در آن‌ها تجلی یافته است، و تجلی همان طور که برای هر مسلمان، واضح و مشخص است. امری است مسلم و دلیل قرآنی دارد؛ از جمله

۱. سید احمد الحسن - توحید: ص ۹.

۲. سید احمد الحسن - توحید: ص ۱۰.

۳. سید احمد الحسن - توحید: ص ۵۴.

این سخن حق تعالی است: ﴿فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صِعْقًا﴾^۱ (پس چون پروردگارش بر کوه تجلی یافت، آن را متلاشی کرد و موسی بی‌هوش بر زمین افتاد).

و این سخن حق تعالی: ﴿فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَىٰ الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ * فَلَمَّا أَنَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الْوَادِ الْأَيْمَنِ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾^۲ (و چون موسی آن مدت را به پایان رسانید و با خانواده‌اش به راه افتاد، آتشی را از دور در کنار طور احساس کرد. به خانواده‌اش گفت: «[اینجا] بمانید، که من آتشی به نظرم رسید، شاید از آنجا خبری یا شعله‌ای از آتش برایتان بیاورم، باشد که گرم شوید * پس چون به آن [آتش] رسید، از جانب راست وادی، در آن جایگاه مبارک، از آن درخت ندا آمد: «ای موسی! به راستی این من هستم، منم - خداوند- پروردگار جهانیان).

در این دو آیه، خداوند «ظهور» را به خودش نسبت می‌دهد و ظهور او به‌شکلی معین و متناسب با حالت بنده است؛ آن‌گونه که بر کوه تجلی یافت و به همین ترتیب ظهور در آتش برای موسی علیه السلام؛ تا آنجا که اهل بیت علیهم السلام در دعای سمات به این نکته اشاره فرموده‌اند: «و طلوع تو در ساعیر^۳ و ظهور تو در فاران^۴».

و سخن حق تعالی: ﴿وَهَلْ أَنَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ * إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ هُدًى * فَلَمَّا أَنَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَىٰ * إِنِّي أَنَا رَبُّكَ

۱. اعراف: ۱۴۳.

۲. قصص: ۲۹ و ۳۰.

۳. مراجعه شود به: سید احمد الحسن علیه السلام - متشابهات، ج ۳، س ۶۹: «و اما طلوع تو در ساعیر: یعنی طلوع خداوند سبحان در ساعیر؛ و خداوند سبحان و متعال در ساعیر با عیسی بن مریم متجلی شد.»

۴. مراجعه شود به: سید احمد الحسن علیه السلام - متشابهات، ج ۳، س ۶۹: «و اما مجد و شکوهی که بر طور سینا نمایان شد و خداوند سبحان و متعال با آن با موسی علیه السلام سخن گفت، حضرت علی علیه السلام است و او باب فیض به‌سوی خلق است.»

فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى * وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى * إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ﴿۱﴾ (و آیا داستان موسی به تو رسید * آنگاه که آتشی دید، پس به خانواده خود گفت: بمانید. من آتشی حس کردم. شاید از آن برای شما شعله‌ای بیاورم، یا بر آن آتش هدایتی بیابم * پس وقتی به آن [آتش] رسید، ندا داده شد: ای موسی! * به‌راستی این من هستم، پروردگار تو، پس کفش‌های خود را در بیاور که تو در سرزمین مقدس طوی هستی * و من تو را برگزیدم، پس به آنچه به تو وحی می‌شود گوش فرا بده * که به‌راستی این من هستم، الله، خدایی جز من نیست؛ پس مرا بندگی کن و نماز را فقط برای یاد من به‌جا بیاور).

از اباعبدالله (علیه السلام) درباره سخن خداوند عزوجل: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾^۲ (و برترین نام‌ها تنها از آن خداست؛ پس او را با این نام‌ها بخوانید) روایت شده است: «به خدا سوگند! ما برترین نام‌های خدا هستیم که خدا هیچ عملی را جز با شناخت ما نمی‌پذیرد.»^۳

و از اباجعفر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «ما صورت خدا هستیم که در زمین، در میان شما رفت‌وآمد می‌کنیم، و ما چشم خدا در میان خلقش و دست رحمت او بر بندگان هستیم؛ ما را آن کس شناخت که [حق] ما را شناخت، و ما را شناخت آن کس که [حق] ما را شناخت.»^۴

و از اباعبدالله (علیه السلام): «خدا ما را آفرید و ما را نیکو تصویرگری کرد، و ما را چشم خود در میان بندگان، و زبان ناطق خود در خلقش، و دست رحمت خود بر بندگان، و وجه خود - که منشاء عطاست- و دروازه خود که به سمتش راهنمایی می‌کند و گنجینه خود در آسمان

۱. طه: ۱۴ تا ۹.

۲. اعراف: ۱۸۰.

۳. شیخ کلینی - کافی: ۱/۱۴۴.

۴. شیخ کلینی - کافی: ۱/۱۴۳.

و زمینش قرار داد؛ با ما درختان میوه می‌دهند و میوه‌ها می‌رسند و رودها جاری می‌شوند، و با ما بارانِ آسمان فرومی‌ریزد و گیاه زمین می‌روید، و با عبادت ما خدا بندگی شد، و اگر ما نبودیم خدا بندگی نمی‌شد.»^۱

از ابوهریره از رسول خدا ﷺ روایت است: «خداوند فرمود: هرکس با دوستی از دوستان من دشمنی کند، اذن جنگ با او را داده‌ام، و بندهٔ من با چیزی دوست‌داشتنی‌تر از آنچه بر او واجب کردم به من نزدیک نمی‌شود، و بندهٔ من پیوسته با نافله‌ها به من نزدیک می‌شود تا آنکه او را دوستش می‌دارم، و وقتی او را دوست داشتم گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود و چشم او می‌شوم که با آن می‌بیند و دست او می‌شوم که با آن خشم می‌گیرد و پای او می‌شوم که با آن راه می‌رود، و اگر از من چیزی بخواهد قطعاً به او می‌دهم و اگر به من پناه بجوید قطعاً پناهش می‌دهم، و در هیچ کاری که انجامش می‌دهم تردید نمی‌کنم آن‌گونه که برای ستاندن نفس مؤمن [تردید] می‌کنم؛ در حالی که او مرگ را ناپسند می‌دارد و من نیز ناپسندداشتن او را خوش نمی‌دارم.»^۲

از جابر بن یزید روایت است که گفت: ابوجعفر علیه السلام به من فرمود: «ای جابر! اولین چیزی که خداوند آفرید محمد و عترت هدایت‌شدهٔ هدایت‌کننده‌اش بودند. آنان اشباح نوری در مقابل خداوند بودند.» عرض کردم: «اشباح چیست؟» فرمود: «سایهٔ نور، بدن‌های نورانی بدون ارواح؛ و آن‌ها تأییدشده با یک روح بودند، و آن، روح القدس است. به واسطهٔ اوست که خداوند و عترت او، پرستش می‌شوند. به همین سبب آنان را صبورِ دانایِ نیکوکارِ نیک آفرید که با نماز و روزه و سجده و تسبیح و تهلیل، خداوند را بندگی می‌کنند و نماز می‌خوانند و حج می‌گذارند و روزه می‌گیرند.»^۳

۱. شیخ کلینی - کافی: ۱/۱۴۳.

۲. محمد بن اسماعیل - صحیح بخاری - کتاب الرقاق الفراق، باب التواضع، حدیث شماره: ۶۱۳۷.

۳. علامه مجلسی - بحارالأنوار: ۵۸/۱۴۲.

و از اباعبدالله [الصادق] علیه السلام نقل شده است: «خدا ما را از علیین آفرید و ارواح ما را از بالاتر از آن آفرید، و ارواح شیعیان ما را از علیین، و بدن‌های آن‌ها را از زیر آن آفرید؛ و به همین دلیل میان ما و آن‌ها نزدیکی هست و قلب‌های آن‌ها به‌سوی ما متمایل شده است.»^۱

اباعبدالله علیه السلام می‌فرمود: «خداوند ما را از نور عظمت خود آفرید. سپس خلقت ما را از گلی مخزون و مکنون صورت داد و آن نور را در آن جای داد. پس ما خلق و بشری نورانی بودیم؛ به‌طوری که برای هیچ‌کس در مشابه خلقت ما بهره و نصیبی قرار نداد. ارواح شیعه ما را از گِل ما خلق فرمود و بدن‌های آن‌ها را از گِلی مخزون و مکنون - که پایین‌تر از آن گل بود- آفرید و خداوند برای هیچ‌کس، بهره‌ای همچون بهره خلقت ایشان قرار نداد مگر انبیا؛ از این‌رو ما و آن‌ها «مردم» شدیم، و دیگر مردمان نادان و بی‌خرد، برای آتش و به‌سوی آتش روان هستند.»^۲

جابر جعفی از اباجعفر علیه السلام روایت کرده است: «ای جابر، خدا بود و هیچ‌چیز جز او نبود، و نه معلومی بود و نه مجهولی. پس اولین کسی که آفرینش خود را از او آغاز کرد محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود و ما اهل بیت را از نور او و عظمت او آفرید. پس ما را [به‌صورت] سایه‌هایی سبز در پیشاپیش خود نگاه داشت، در حالی که نه آسمان بود و نه زمین و نه مکان بود و نه شب و نه روز و نه خورشید و نه ماه. نور ما از نور پروردگاران جدا می‌شود؛ همچون شعاع خورشید از خورشید. خدا را تسبیح می‌گوییم و او را تقدیس و ستایش می‌کنیم و او را آن‌گونه که شایسته عبادتش است بندگی می‌کنیم. سپس بداء الهی این شد تا مکان را خلق کند؛ پس آن را خلق فرمود...»^۳

۱. شیخ کلینی - کافی: ۳۸۹/۱، باب خلق بدن‌های ائمه و قلب‌های آن‌ها .

۲. شیخ کلینی - کافی: ۳۸۹/۱، باب خلق بدن‌های ائمه و قلب‌های آن‌ها .

۳. علامه مجلسی - بحار الأنوار: ۱۷/۲۵ .

و از پیامبر ﷺ روایت است: «اولین چیزی که خدا آفرید نور من بود؛ و از آن، نور علی جدا شد. سپس عرش و لوح، خورشید و نور روز، نور دیدگان و عقل و معرفت را خلق فرمود.»^۱

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اولین چیزی که خدا آفرید روح من بود.»^۲

از اباعبدالله علیه السلام روایت شده است: «خدای تبارک و تعالی فرمود: ای محمد! تو و علی را به صورت نوری یعنی روحی بدون بدن- آفریدم، پیش از آنکه آسمان‌ها و زمین و عرشم و دریایم را بیافرینم. تو پیوسته مرا بزرگ می‌شمردی و تمجید می‌کردی. سپس روح‌های شما دو تن را جمع و آن‌ها را یکی کردم، و این [دو روح یکی شده] مرا تمجید و تقدیس می‌کرد و بزرگ می‌شمرد. سپس آن را دو پاره کردم و هر پاره را نیز به دو نیم کردم؛ پس چهار تن شدند که محمد یکی، علی یکی، و دو تن، حسن و حسین شدند؛ سپس خداوند فاطمه را از نوری به صورت روحی بدون بدن، از نو آفرید. سپس ما را با دست راست خود لمس فرمود؛ پس نور خود را در درون ما روشن و جاری فرمود.»^۳

در روایات به حکمت حرکت گام‌به‌گام در خلق اشاره‌ای شده است. از امام رضا علیه السلام روایت است وقتی مأمون از ایشان درباره سخن خداوند عزوجل پرسید ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا...﴾ (و او آن کسی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز بیافرید و عرش او بر آب بود، تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید) [هود، ۷]، ایشان علیه السلام فرمود: «... و آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید، در حالی که بر عرش خود کاملاً مسلط بود و توانایی داشت تا آن را در یک چشم‌برهم‌زدن بیافریند؛ ولی خداوند عزوجل آن را در شش روز آفرید تا مرحله‌به‌مرحله

۱. علامه مجلسی - بحار الأنوار: ۵۴ / ۱۷۰ حدیث ۱۱۷.

۲. مولی صالح مازندرانی - شرح اصول کافی: ۱۱/۱۲.

۳. کلینی - کافی: ۴۴۰/۱ - ح ۳ - ابواب تاریخ - باب تولد پیامبر و وفاتش.

خلقتش را بر ملائکه آشکار سازد، و ملائکه با حادث شدن آنچه خداوند متعال گام به گام می‌آفریند هدایت جویند.»^۱ و این به نظام کامل ارتباط دارد.

و سید احمد الحسن علیه السلام روشن فرموده است:

«هر اسم از اسم‌های خداوند سبحان و متعال سایه‌ای در خلق دارد؛ سایه ذات یا شهر کمالات الهی یا اسم الله، حضرت محمد صلی الله علیه و آله یا شهر علم است. سایه رحمان - که درب شهر کمالات الهی است - علی علیه السلام است که دروازه شهر علم است؛ و سایه رحیم - که درب شهر کمالات خداوندی است - حضرت فاطمه علیها السلام یا دروازه شهر علم است و به همین صورت سایر ارکان دوازده گانه این سه اسم این چنین هستند. تنها اسمی که هیچ سایه‌ای در خلق ندارد، حقیقت یا کُنه خداوند است؛ بلکه سایه آن، ذات الهی است؛ از همین رو عبادت حقیقی، عبادت کُنه و حقیقت است که بالاترین درجات آن را کسی جز محمد صلی الله علیه و آله نمی‌شناسد؛ همان کسی که در مسابقه پیروز شد و این لیاقت را پیدا کرد که همه خلق گواهی دهند محمد صلی الله علیه و آله بنده اوست.»^۲

مرتبه سوم از مراتب الوهیت، الوهیت در خلقت یعنی «انسان» (روح‌های مقدس) است. این مرحله، کامل‌ترین انسان را به تصویر می‌کشد. او پرده مقابل کمال مطلق الهی است و او، محمد صلی الله علیه و آله است. سپس مراتب الوهیت به صورت نزولی - زنجیروار تا اهل بیت اطهار، سپس انبیا و رسولان و پادشاهانی که برایشان نص و معرفی الهی وجود دارد، به این ترتیب است. این مرحله (الوهیت در خلق) دو جنبه یا به عبارت دیگر، دو ظهور در عالم خلقت دارد: ظهور با معنای روحانی - که ظهور آن‌ها به عنوان ارواح مقدس، شئون خلق را اداره و امرش را تدبیر می‌کنند - و ظهور آن‌ها در عالم اجسام با این توصیف که آن‌ها شناساننده

۱. صدوق - توحید: ۳۲/۲.

۲. سید احمد الحسن - گزیده‌ای از تفسیر سورة فاتحه: ص ۲۶.

مراتب کمال برای بشریت‌اند.

از ابن عباس روایت شده است: در حضور رسول خدا ﷺ بودیم که علی علیه السلام وارد شد. همین که پیامبر ﷺ او را دید لبخندی زد و فرمود: «خوش آمد، کسی که خدا او را قبل از هر چیزی آفرید؛ خداوند نور را آفرید و آن را دو قسمت کرد؛ مرا از یک نیمه آن آفرید و علی را قبل از همه اشیا از نیمه دیگرش آفرید؛ پس نور همه چیز از نور من و نور علی است. ما تسبیح گفتیم و فرشتگان تسبیح کردند، ما تکبیر گفتیم (خدا را بزرگ داشتیم) و فرشتگان تکبیر گفتند و این [تسبیح و تکبیر] با تعلیم من و علی بود.»^۱

و از پیامبر ﷺ روایت شده است که به علی علیه السلام فرمود: «ای علی، خدای تعالی به من فرمود: ای محمد، علی را به صورت باطنی با انبیا و به صورت ظاهری با تو مبعوث کردم.»^۲ و پیامبر ﷺ فرمود: «پیامبری نبوده است مگر آنکه علی به صورت باطنی با او مبعوث شد، و با من به صورت ظاهری مبعوث شد.»^۳

و پیامبر ﷺ فرمود: «علی به صورت پنهانی با هر پیامبر، و به صورت آشکارا با من مبعوث شد.»^۴

و از اباعبدالله علیه السلام روایت است: «کروبیان، قومی از شیعیان ما از خلقت نخستین هستند که خدا آن‌ها را در پشت عرش قرار داد و اگر نور یکی از آن‌ها بر اهل زمین تقسیم می‌شد قطعاً برای آن‌ها کافی می‌بود. موسی علیه السلام همین که خواسته خود را از پروردگارش درخواست کرد، پروردگارش به یکی از کروبیان فرمان داد؛ پس او بر کوه تجلی یافت و آن را متلاشی

۱. احمد رحمانی همدانی - امام علی بن ابی طالب: ص ۶۹.

۲. احمد رحمانی همدانی - امام علی بن ابی طالب: ص ۸۶.

۳. احمد رحمانی همدانی - امام علی بن ابی طالب: ص ۸۶.

۴. احمد رحمانی همدانی - امام علی بن ابی طالب: ص ۸۶.

کرد.»^۱

این احادیث شریف، نقش و جایگاه اهل بیت (علیهم السلام) را در ربوبیت بیان می‌کند؛ زیرا آن‌ها منبع علم و شناساندن همه کمالات الهی به ملائکه، تا دیگر خلایق با رتبه پایین‌تر از ملائکه هستند. از حدیث کروییان پیش‌گفته روشن می‌شود که پیامبر خدا موسی (علیه السلام) خواست به خدا بنگرد، ولی نور را تاب نیاورد و بی‌هوش بر زمین افتاد. حق تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ وَلَكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۲ (چون موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، [موسی] عرض کرد: پروردگارا! خود را به من بنمای تا در تو نظر کنم. گفت: هرگز مرا نخواهی دید. لیکن به آن کوه بنگر. اگر بر جای خود قرار یافت، تو نیز مرا خواهی دید. چون پروردگارش بر کوه تجلی یافت، کوه را متلاشی کرد و موسی بی‌هوش افتاد. چون به هوش آمد گفت: تو منزهی، به درگاهت توبه کردم و من نخستین مؤمنانم).

و با استناد به آنچه در حدیث بالا آمده است روشن می‌شود کسی که بر موسی (علیه السلام) متجلی شد از شیعیان اهل بیت (علیهم السلام) و از کروییان بود، و کروییان، سروران فرشتگان هستند؛ زیرا همان‌طور که در روایت قبل آمد. آن‌ها از «خلقت نخستین» هستند.

از میسره فخر روایت شده است که به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عرض کردم: شما کی پیامبر شدی؟ فرمود: «وقتی آدم میان روح و جسم بود.»^۳

این احادیث با توصیف پیامبر به‌عنوان یک روح مقدس در عالم ارواح، مسئولیتی را برای

۱. محمد بن حسن صفار - بصائر الدرجات: ص ۸۹ - چاپخانه احمدی - تهران - انتشارات علمی تهران - ۱۴۰۴ هـ.

۲. اعراف: ۱۴۳.

۳. حاکم نیشابوری - مستدرک: ۶۰/۲ - سند این حدیث درست است؛ ولی آن دو این حدیث را نیاورده‌اند.

پیامبر ﷺ اثبات می‌کند و همان طور که مشخص است این ارواح، مسئولیتی تدبیرکننده در عالم آفرینش دارند و به همین دلیل به‌عنوان شناساننده و هدایت‌گر در عالم اجسام برانگیخته می‌شوند و از آنجا که این ارواح، مقامی تدبیرکننده دارند، قطعاً تعریف الوهیت بر آنان منطبق می‌شود و این ارواح برای کسانی که تحت تدبیرشان هستند «خدایان» به حساب می‌آیند.

امام احمد الحسن (علیه السلام) در پاسخ پرسشی در خصوص آفرینش، بیان فرموده است که در آنجا خلقت و تدبیری بی‌واسطه و نیز باواسطه وجود داشته است و اینکه تدبیرکننده بی‌واسطه، همان مخلوق اول یعنی محمد ﷺ است:

«اما خلقت از "عدم" در خصوص خدا همان خلقت از عدم در دو مرحله «امر» (با وجود علمی) و آفرینش بیرونی است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾^۱ (پروردگار شما الله است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید. سپس به عرش پرداخت. شب را در روز می‌پوشاند و روز، شتابان آن را می‌طلبد و آفتاب و ماه و ستارگان مسخر فرمان او هستند. آگاه باشید که آفرینش و امر سزاوار اوست. خدای تبارک، آن پروردگار جهانیان). پس «امر» و «خلقت» توأم از آن خداوند سبحان و متعال است، حتی اگر خالق مستقیم در آفرینش آسمان‌ها و زمین و دیگر مخلوقات، «مخلوق اول» یا انسان اول (انسان واسطه) بوده باشد؛ این صرفاً آفرینشی خارجی و با قدرت خداست و در نتیجه آفریننده حقیقی، همان صاحب امر و صاحب نقشه‌ای است که نقشه نیز با قدرت او اجرا شد. بله، انسان اول یا خالق بی‌واسطه در دنیای واقع، از فضیلت و برتری برخوردار

است؛ اینکه او با اخلاصش شایسته پذیرش امر شد و او ظرفی بزرگ برای قدرت بوده است. پس پاک و منزّه است او، آن برترین آفرینندگان همان طور که بیان شد چراکه خلقت او خلقتی حقیقی، و خلقت غیر او، اعتباری است.»^۱

پس روشن شد خالق، صفاتی -از جمله قدرت- دارد و آفریننده دارای «امر» و «علم» است و اینها از اختصاصات خداوند سبحان و متعال است و وقتی متوجه شدیم «خلقت» مراتبی وجودی دارد که کامل و کامل تر می شود تا به کمال مطلق منتهی شود و هر مرتبه بالایی، تدبیر شأن مرتبه پایین تر را عهده دار است، مانعی وجود ندارد که مخلوقی به شکل تفویضی از طرف خداوند با این صفت توصیف شود؛ آنجا که سید احمد الحسن علیه السلام می فرماید: «اگر محمد نبود آسمانها و زمین آفریده نمی شد؛ زیرا آنها از نور محمد آفریده شده است.»^۲

پس به سبب وجود ستون نور -که محمد و ائمه پس از او علیهم السلام تمثیل آن هستند- خلق نگه داشته می شوند و بدون آنها خلق به «هیچ» بازمی گردند:

«آسمانها را با محمد صلی الله علیه و آله نگاه می دارد؛ پس آن حضرت نور خداوند سبحان و متعال است و اگر او نبود آسمانها اهلش را فرومی برد و به عدم بازمی گشت؛ اما خداوند زمین را با وجود خلیفه خود در آن و حجتش بر اهل آن نگاه می دارد؛ بنابراین اگر وجود امام مهدی علیه السلام نبود زمین اهلش را در خود فرومی برد؛ یعنی نابود می شد و خودش و هرکس که بر روی آن است به عدم بازمی گشت.»^۳

۱. سید احمد الحسن علیه السلام پاسخ خاص به کسی که درباره معنی آیه و سخن خدای تعالی پرسید: «تبارک الله احسن

الخالقین: مبارک است خدا، آن بهترین آفرینندگان.»

۲. سید احمد الحسن علیه السلام - متشابهات، ج ۱، س ۸.

۳. سید احمد الحسن علیه السلام - متشابهات، ج ۲، س ۶۱.

و آن‌ها نور خدا در آسمان‌ها و زمین هستند؛ و آن‌ها پنج تن از اهل بیت هستند و پس از آن‌ها، ائمه هستند که از طرف خدا تعیین شده‌اند.^۱

کسی که به سبب او و به خاطر او آسمان‌ها و زمین آفریده شد، کسی که با وجود او، وجود جهان خلقت استوار می‌شود، همان کسی است که مقام الوهیت دارد؛ همان طور که متون تاریخی و باستانی در تمدن‌های باستانی و اصحاب دیگر ادیان به آن اشاره دارند؛ همان کسانی که همچنان بر میراث عقیدتی خود اصرار دارند؛ میراثی که به وضوح نقش خدایان را در عالم خلقت از طریق آئین‌های عبادی و تکالیفی که به انجام می‌رسانند بیان می‌کند. این‌ها به این رتبه از الوهیت اشاره دارند، ولی ملاحظه می‌کنیم طریقه توضیح و بیان این مرتبه، بر اساس مراحل تکاملی که انسانیت از آن‌ها گذر کرده، متغیر است. پس روش بیانی که همراه با اراده حقیقی، باقی مانده است، علی‌رغم حاصل شدن تکامل به دلیل تکامل رفتارهای انسان و نیز تکامل راه و روش توضیح و تفسیر، نزد انسان وجود دارد. این روش از جمله طرقی است که به واضح شدن معارف الوهیت مخلوق و رفتار ظاهری اش، از طریق ارتباط او با انسان و تدبیر امور او منجر شده است، بدون آنکه ابهام یا اصطکاک در توصیف مناسب آن، با حال و مقامش وجود داشته باشد؛ اما در خصوص کسانی که بر مسیر درست حرکت نکرده‌اند مانند ادیانی که از مسیر صحیح رسیدن به اراده حقیقی در روش بیان منحرف شده‌اند. نوسانات و پریشانی‌هایی در روش بیان مشاهده می‌کنیم؛ زیرا آن‌ها در توصیف مراد حقیقی، دچار اشتباه شده‌اند و برای این الوهیت، صفاتی را در نظر گرفتند که شایسته اش نیست؛ پس آن را به چیزی غیر از آنچه باید نسبت می‌دادند منتسب دانستند و تشبیهاتی از خلق ارائه دادند که بر این الوهیت منطبق نمی‌شود؛ مثلاً صفات وجودهای مقدس را از روی ظلم و دشمنی به پادشاهان و حاکمان نسبت دادند یا صاحبان قدرت و سلطه، این متون مقدس را برای خود ادعا کردند.

۱. مراجعه شود به: سید احمد الحسن (علیه السلام) - مشابهاً، ج ۲، س ۴۹.

دانستیم وجود محمد -صلوات خدا بر او- همه مراتب را از بالاترین مرتبه خلقت -که همان سرادق عرش اعظم است- تا پایین ترین مرتبه در عالم اجسام در برمی گیرد؛ پس او حقیقتاً واسطه میان خلق و خالق است و به جهت همین جایگاه، به خاطر بزرگی شأن و علو مقام آن حضرت، فرشتگان درباره او دچار توهم شدند -همان طور که پیامبر خدا ابراهیم علیه السلام چنین شد- و گمان کردند او خدای سبحان و متعال است؛ زیرا او ذات الهی و صورت خدا را در عالم خلقت متجلی کرده بود.^۱

«توحید خدا» بر پایه مرتبه لاهوت و تجلی آن و بر اساس ارتقا و کمال انسان است؛ پس مرتبه توحید در خلقت، با غلبه دادن یک خدا بر همه خدایان انجام می شود و این از خصوصیات عالم آفرینش است. ما در عالم خلقت، خدایانی اصلی و خدای عارضی داریم؛ اما خدایان اصلی همان کسانی هستند که با عبارت خلق اول یا نور اول یا عقل اول توصیف شده اند و این به صورت نمادین به ارواح مقدس آل محمد -صلوات خدا بر آنان- اشاره دارد؛ اما کسانی که به صورت عارضی، به مقام الوهیت رسیدند، انبیا هستند؛ زیرا صفت «الوهیت» هنگامی به دست می آید که انسان با خدای در عالم خلقت، متحد شود و اتحادی که ما از آن صحبت می کنیم اتحادی است روحی که کتب مقدس و قرآن کریم به آن اشاره کرده اند؛^۲ و این همان مسئله ای است که ما در اعتقادات تمدن های باستانی در بین النهرین

۱. مراجعه شود به: سید احمد الحسن علیه السلام -توحید، عربی: ص ۵۲، فارسی: ص ۶۷.

۲. حق تعالی می فرماید: ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ادْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَبَدْنَاكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ نَكَلًا لِّلنَّاسِ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْنَاكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ نُخْرِجُ الْمُوتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جُنْتَهُمْ بِالْبَيْتَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾ (یاد کن) هنگامی را که خدا فرمود: «ای عیسی بن مریم، نعمت مرا بر خود و بر مادرت به یاد آور، آنگاه که تو را به روح القدس تأیید کردم که در گهواره و در میان سالی با مردم سخن گفتی؛ و آنگاه که تو را کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختم؛ و آنگاه که به اذن من، از گل، [چیزی] به شکل پرنده می ساختی، پس در آن می دمیدی، و به اذن من پرنده ای می شد، و کور مادرزاد و پیس را به اذن من شفا می دادی؛ و آنگاه که مردگان را به اذن من بیرون می آوردی؛ و آنگاه که [اسبی] بنی اسرائیل را -هنگامی که برای آنان حجت های آشکار آورده بودی- از تو باز داشتیم. پس کسانی از آنان که کافر شده بودند گفتند:

و مصر می‌بینیم.^۱

بر زبان‌راندن عبارت «خدا» این نکته را به ذهن ما متبادر می‌کند که برای هر کمالی، منبعی وجود دارد و این همان نکته‌ای است که همان‌طور که گفته شد، متون کتب مقدس - که انبیا را به‌عنوان خدایان توصیف می‌کنند- بیان می‌دارند؛ جز اینکه صفت نبوت برخلاف صفت الوهیت در آن‌ها غلبه یافته است؛ زیرا این صفت بر آن‌ها عارض شده است، در حالی که «الوهیت» در اصل، صفت کمال است.

شاید کسی بپرسد: چرا درباره محمد و خاندانش صلوات خدا بر آنان- وقتی به ایشان توجه می‌کنیم صفت نبوت و امامت بر آن‌ها غلبه یافته است؛ با وجود اینکه به‌عنوان خدایان توصیف شده‌اند و در عالم اجسام، موجود هستند؟

می‌گوییم: امتداد وجودی ارواح مقدس از بالای هرَم خلقت تا قاعده و پایین آن، از مسئولیت آن‌ها برای شناساندن و تدبیر پرده برمی‌دارد و پایین‌ترین مرحله ظهورشان، در عالم اجسام یا دنیاست. به همین دلیل آنچه بر آفرینش جاری شده درگذر است. در نتیجه قرار گرفتن آن‌ها تحت تأثیر نظام این عالم است؛ زیرا وظیفه آن‌ها آشکار ساختن همه صفات خدا در همه عوالم است، تا شناساندن این صفات، به‌طور کامل انجام شود.

این جز سحری آشکار نیست). (مانده، ۱۱۰)

و انجیل لوقا ۳: ۲۲ (و روح‌القدس به‌شکل جسمانی -همانند یک کبوتر- بر او فرود آمد؛ پس صدایی از آسمان آمد که تو پسر محبوب من هستی و من از تو خوشنودم).

۱. مراجعه شود به: جیمز هنری برستد - ترجمه دکتر سلیم حسن - فجر ضمیر: ص ۱۱۴.

خاتمه

شاید از مشکلات مهمی که در پیش روی توحید حقیقی قرار دارد سوء برداشت در فهم متون دینی‌ای باشد که برای ما نقل شده است. به همین دلیل تحقیق و جست‌وجو برای کشف دلایل این سوء برداشت‌ها انجام، و راه‌حل‌هایی با بیان گوشه‌ای از این حقیقت الهی که عقل‌های انسانیت در فهم آن حیران مانده‌اند برای درمان این نقیصه بیان شد؛ همان حقیقت الهی که انسانیت با آن آزموده شد، و اطاعت خدا و تسلیم شدن به او را با آن آموخت. این تحقیق منجر به نتایجی شد؛ از جمله:

۱. شناخت و معرفت خدا، همان هدفی به حساب می‌آید که انسان برایش تلاش کرده، و آفرینش انسان به دلیل حاصل شدن همین شناخت بوده است؛ از این رو ناگزیر باید تکلیف وجودی او مستند به آن معرفت، و هدفش همان شناخت و معرفت باشد. به همین دلیل، این پژوهش، دل‌مشغولی انسان تمدن‌های باستانی را نسبت به مفهوم الوهیت و توضیح آن به روش‌های متعددی که متناسب با درک معرفتی او و شرایط زمانی و محیطی‌اش بوده، کانون توجه قرار داده است.

۲. ارائه تصویر درست برای مفهوم الوهیت در خلقت، بعد از به‌خطرافتن کسانی که بر منقولات تاریخی تکیه کرده‌اند. این نکته‌ای است که متون باستانی هنگام منطبق کردنشان با منقولات تاریخی وارد شده، به‌خصوص در کتب مقدس- از آن پرده برداشته‌اند؛ آنجا که حجم [بسیار] اجتهادها و انحراف‌های عقیدتی نمایان می‌شود؛ اجتهاد و انحراف‌های کسانی که تاریخ را برای حذف داده‌های تمدنی ملت‌ها نوشته‌اند. شکی نیست که کشفیات باستانی، منقولاتی معرفتی را ارائه کرده است که از انحراف پرده برمی‌دارند، و نیز نقشی اساسی در تصحیح مسیر عقیدتی و اخلاقی دارد، و با وجود اینکه در این کشفیات برخی موارد منفی هم هست همان‌طور که در این تحقیق بیان شد. ولی

این موارد منفی، تأثیر زیادی در رسیدن به بسیاری از معارف و کشف بسیاری از حقایق که از منقولات تاریخی به دور مانده‌اند یا عامدانه آن‌ها را پنهان کرده‌اند، بر جا نمی‌گذارند.

۳. این پژوهش، این نکته را به اثبات رساند که تکامل مفهوم الوهیت در همراهی با تکامل انسان بوده است؛ با این رویکرد که مراحل ظهور خدایان را - که از معرفت در سطح حسی شروع شد و به سطح شهود و تصور عقلی رسید- روشن ساخت. معرفت در سطح حسی، دو مرحله دارد:

اول: ظهور خدایان و جسمانی‌شدن آن‌ها در این جهان، برای اینکه به انسان ادارهٔ شئون زندگی‌اش و برآورده‌کردن خواسته‌هایش را بیاموزند.

دوم: در این مرحله، انسان به سطحی از تکامل می‌رسد که او را از دخالت مستقیم خدایان برای تعلیم‌دادنش بی‌نیاز می‌کند و با استناد به این خصیصه، ظهور خدایان - آرام‌آرام- کم می‌شود تا آنکه تجلی خدایان از عالم ماده رفع شود؛ و این، زمانی است که انسان در تکامل خلقتی و اخلاقی به مرحله‌ای از کمال می‌رسد که به تدریج، در نتیجهٔ رسیدنش به کمال، او را شایسته می‌سازد تا به جای ارتباط فیزیکی مستقیم، به صورت غیبی با خدایان ارتباط برقرار کند. پس انسان به نوبهٔ خود نسبت به خدایان اخلاص می‌ورزد، و خدایان نیز به نوبهٔ خودشان، او را مراعات، مراقبت و ارشاد می‌کنند. از اینجا مرحلهٔ دوم آغاز می‌شود؛ مثل تکلیف انسان در برابر خدایان و حق خدایان بر او و شناخت خدایان با مقیاس‌های عقلی؛ و این مرحله نیز - از نظر ارتباط انسان با خدایان بر اساس ضابطه‌های عقلی- خصوصیات خودش را دارد.

۴. متون باستانی روشن ساخته‌اند که خدایان، مجمعی دارند و این‌ها کسانی هستند که به آفرینش و تدبیر عالم خلقت و به خصوص انسان- می‌پردازند. هرکس از این متون اطلاع حاصل کند می‌گوید آن‌ها اسطوره‌اند؛ ولی وقتی به میراث شرعی مثل کتب مقدس و سنت‌های انبیا مراجعه کنیم- خواهیم دید بسیاری از این متون، آنچه را در نگاه‌های

باستانی وارد شده است تأیید می‌کند و روشن می‌سازد که مفهوم الوهیت بر اساس مراتب وجودی، از عالم اجسام تا بالاترین مرتبه - که همان کُنه و حقیقت است - مدنظر بوده است؛ و ظهور این مراتب بر مراحل تکاملی استوار است که انسانیت - از ابتدای پیدایش انسان تا به امروز - از آن‌ها گذر کرده است؛ بنابراین در هر مرحله زمانی، خداوند ظهور و مرتبه معینی دارد، و بشریت، بر اساس درجه کمال خود و قابلیت معرفتی خود، مکلف به آن شده است.

۵. این پژوهش، به بررسی مفهوم الوهیت در اصول ادیان منحرف پرداخت و این مفهوم را موافق با کشفیات باستانی یافت و در این اصول گوشه‌ای از آنچه در کتب مقدس وارد شده است دیده شد؛ از جمله اینکه نشان می‌دهد اصل مفهوم و منبع آن، یکی است؛ ولی «انحراف» پس از آن حاصل شد که علمای دین در تشخیص آنچه الوهیت و دین به آن دلالت می‌کند - یا اعتماد بر آرای خود - دخالت کردند و در نتیجه دچار اشتباه و لغزش شدند؛ چراکه این انحراف در محدود کردن دلالت متونی وارد شد که مرتبه‌ای از الوهیت را معرفی می‌کرد؛ در حالی که بسیاری از فقها تصور کردند فقط یک سطح و مرتبه را نشان می‌دهد و تمامی آن‌ها نمادی از ذات مطلق الهی است و معتقد شدند که نمی‌توان صفت الوهیت را بر غیر خدای سبحان و متعال اطلاق کرد، تا آنجا که آن‌ها را به جایی کشاند که برای رهایی از تناقضی که تصور می‌کردند در متون دینی وجود دارد دست به دامن تأویل‌های نادرستی شدند؛ بنابراین عده‌ای از آن‌ها تمامی این معانی را به ذات مقدس الهی بازگرداندند و در جسمانی کردن و تشبیه گرفتار شدند. عده‌ای دیگر این صفات را به انسان نسبت دادند و در ورطه کفر و شرک به خدای متعال سقوط کردند.

۶. این تحقیق ثابت کرد انحرافی که در مرتبه سوم از مراتب الوهیت - از طریق نسبت دادن این وصف به غیر مصادیقش - حاصل شده است، مبتنی بر انگیزه‌های سیاسی بوده تا پادشاهان و حاکمان به این جایگاه دست یابند و آن را از صاحبان شرعی اش غصب کنند؛ بنابراین ملاحظه کردیم که همه ادیان در یک مفهوم، اشتراک دارند؛ اینکه مرتبه‌ای از الوهیت وجود دارد که در عالم خلقت، جسمانی و متجلی می‌شود و انسان را تدبیر و از او

مراقبت می‌کند؛ ولی در تفسیر این متون - که به صورت رمزگونه به خدایان در عالم خلقت دلالت می‌کند - بر اشخاصی دیگر مثل پادشاهان یا بزرگان دین - انحراف رخ داده است؛ تا آنجا که به انحراف و ظهور ادیان بت‌پرستی منجر شد؛ به طوری که به بعضی از نمادها در قالب «بت» عینیت بخشیدند و با توجه به میراث تمدنی خود اسم‌هایی را بر آن‌ها اطلاق کردند؛ بنابراین می‌بینیم تمامی ادیان در اینکه خدایان اصلی اولیه و نیز خدایان ثانویه‌ای وجود دارند مشترک‌اند و اینکه این‌ها کسانی هستند که عالم خلقت را می‌آفرینند و اداره می‌کنند؛ ولی در سازوکار مصداق‌سازی و پیاده‌کردن این اعتقادات بر مصادیقش اختلاف دارند و همین منجر به انحراف شد.

۷. از مسائل دیگری که در این پژوهش اثبات شد: منطبق بودن توصیف خدایان وارد شده در متون باستانی، بر اشخاصی الهی است؛ کسانی که خدا آن‌ها را به عنوان حجت‌های خود مبعوث کرد تا او را معرفی کنند؛ و نیز به صورتی واضح و آشکار - مقام محمد و آل محمد - صلوات خدا بر آنان - در خلقت از جهت تدبیر و اداره شئون آن، آشکار شد و اینکه آن‌ها به صفات و نام‌های خدا - از جمله صفت الوهیت - اختصاص داده شده‌اند.

۸. این پژوهش از این حقیقت پرده برداشت که متونی باستانی وجود دارند که از رخدادهای آینده سخن می‌گویند و نشان داد برخی حاکمان گذشته به جهت استفاده از مزیت‌های این متون و به کرسی نشاندن اهدافشان، مضامین آن متون را بر خودشان تفسیر می‌کردند؛ تا آنجا که سبب انحراف نگاه مردم از معنای واقعی شد؛ زیرا معانی این متون بر کسی که ادعای آن را داشته، انطباق درستی نداشته است.

و الحمد لله رب العالمین

و سپاس و ستایش تنها از آن خداوند، آن پروردگار جهانیان است.

منابع

قرآن کریم

کتاب مقدس

۱. پدر سهیل قاشا، اثر نوشته‌های بابلی در تدوین‌های توراتی، چاپ اول، ۱۹۹۸ م.
۲. ابکار السقاف، دین در شبه‌جزیره عربی، انتشارات عربی بیروت، لبنان، چاپ اول
۳. ابکار السقاف، به‌سوی افق وسیع دین در هند و چین و ایران، انتشارات «دار العصور الجدیدة».
۴. ابکار السقاف، دین در مصر باستان، مقدمه مهدی مصطفی، انتشارات «دار العصور الجدیدة»
۵. ایلوس شیخو الیسوعی، مسیحیت و آداب آن میان عرب جاهلی، دار المشرق، چاپ دوم ۱۹۸۹.
۶. ابن‌منظور آفریقایی، لسان العرب، چاپ سوم، دار احیاء التراث العربی.
۷. ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی، ملل و نحل، دار المعرفة، بیروت، لبنان: چاپ سوم، ۱۹۹۳ م / ۱۴۱۴ ق.
۸. ابوجعفر محمد بن حسین ابن بابویه قمی، توحید، دار المعرفة، چاپ و انتشار بیروت لبنان.
۹. ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، علل الشرائع، ناشر: مکتب حیدری و مرکز چاپ آن، نجف اشرف، ۱۳۸۵ ق / ۱۹۶۶ م.

۱۰. احمد الحسن، متشابهات، تحقیق هیئت علمی انصار امام مهدی (خداوند در زمین تمکینش دهد)، چاپ اول، ۱۴۳۱ق/ ۲۰۱۰م.

۱۱. احمد الحسن، گزیده‌ای از تفسیر سوره فاتحه، انتشارات انصار امام مهدی مکن الله له فی الارض، چاپ اول، ۱۴۳۱ه / ۲۰۱۰م.

۱۲. احمد الحسن، عقائد الاسلام، شرک چاپ و انتشار و توزیع نجمة الصباح، چاپ اول، ۱۴۳۷ / ۲۰۱۶.

۱۳. احمد الحسن، توهم بی‌خدایی - چاپ اول - سال ۲۰۱۳ میلادی، شرکت چاپ و انتشار و توزیع نجمة الصباح.

۱۴. احمد الحسن - توحید - انتشارات انصار امام مهدی - چاپ اول.

۱۵. احمد رحمانی همدانی، امام علی بن ابی‌طالب، چاپ و نشر منبر، چاپ اول، ۱۴۱۷.

۱۶. احمد مظهر، اساطیر غرب، دار الشروق، چاپ اول، ۱۴۲۰ه / ۲۰۰۰م.

۱۷. امام محمد ابو زهره - مقایسه ادیان مذهب‌های باستانی - دار الفکر العربی.

۱۸. انور الجندی - سموم شرق‌شناسی و شرق‌شناسان در علوم اسلامی، مکتب تراث الاسلامی.

۱۹. ای‌اتش گومبریش، ترجمه دکتر ابتهال خطبی، مختصری از تاریخ جهان، مجلس ملی فرهنگ و فنون و ادب، ۱۴۳۴ق / ۲۰۱۳م، کویت.

۲۰. پاپ شنوده، کتاب لاهوت مسیح، آدرس کتاب:

<http://alkalema.net/pope/lahot.htm>

۲۱. جیمز هنری برستد، فجر ضمیر - ترجمه دکتر سلیم حسن.

۲۲. شوخیامترونجبا، ترجمه دکتر فوزی درویش، حکمت مجنون، (پژوهشی در فلسفه بودایی در چین)، مکتب مدبولی، چاپ اول، ۱۹۹۶م.
۲۳. جفری بارندر، ترجمه دکتر امام عبدالفتاح امام، اعتقادات دینی در میان ملتها، سلسله کتب تمدنی ماهانه که مجلس ملی فرهنگ و فنون و ادب منتشر می کند، کویت.
۲۴. جمعیت تجدید فرهنگ اجتماعی، اسطوره توثیق تمدنی، سلسله وقتی سران سخن گفتند، چاپ اول، ۲۰۰۵م.
۲۵. جمعیت تجدید فرهنگ اجتماعی، ندای بزرگان برای دزدیدن جغرافیای انبیا، سلسله وقتی سران سخن گفتند.
۲۶. جمعیت تجدید فرهنگ اجتماعی، طوفان نوح از حقیقت تا توهمات، سلسله وقتی سران سخن گفتند، ۲۰۰۵م.
۲۷. حافظ رجب برسی، مشارق انوار الیقین، مؤسسه اعلمی انتشارات بیروت، لبنان، چاپ اول ۱۹۹۹م / ۱۴۱۹ق.
۲۸. اباعبدالله حاکم نیشابوری، مستدرک، تحقیق و اشراف یوسف عبدالرحمن مرعشلی، در المعرفة بیروت لبنان.
۲۹. حبیب سعید، ادیان جهان، دارالتالیف و نشر کلیسای اسقفی در قاهره.
۳۰. دکتر احمد ایش، تلمود کتاب مقدس یهود، تاریخ و تعلیمات و گوشه ای از متون آن، پژوهش و ترجمه و مقدمه استاد سهیل زکار، دار قتیبه، دمشق، ۲۰۰۶.
۳۱. دکتر اسامه عدنان یحیی، خدایان در نگاه انسان عراقی قدیم، پژوهشی در اساطیر، ناشر آشور پانیبال، چاپ اول، ۲۰۱۵م.
۳۲. دکتر حسن مونس، تمدن پژوهشی در اصول و عوامل برپایی و تکامل آن، چاپ دوم.

۳۳. د. خزعل الماجدی - خدایان شام، پژوهشی دربارهٔ درخت و اسطوره‌های خدایان کنعانی - دار نون - چاپ اول - ۲۰۱۴.

۳۴. دکتر رمسیس عوض، بدعت در غرب، انتشارات عربی، چاپ اول، ۱۹۹۷.

۳۵. دکتر عقیف بهنسی، تاریخ باستان فلسطین از طریق علم باستان‌شناسی، انتشارات انجمن عام کتاب در سوریه، وزارت فرهنگ، دمشق، ۲۰۰۹.

۳۶. دکتر ولنکشتاین و نیل اشیر سیلبرمن، تورات یهودی کشف شده بر اساس حقیقت آن، ترجمه از انگلیسی و مقدمه و پی‌نوشت: سعد رستم، صفحات للدراسات و النشر.

۳۷. دکتر کامل سعفان، اعتقادات آسیایی (عراق، فارس، هند، چین و ژاپن)، دار الهندی، چاپ اول، ۱۴۱۹ق / ۱۹۹۹م.

۳۸. دکتر مصطفی حلمی، اسلام و ادیان پژوهشی تطبیقی، انتشارات دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۲۴ق / ۲۰۰۴م.

۳۹. دکتر قیس عبد النور، شبهات توهمی دربارهٔ کتاب مقدس.

۴۰. دکتر خزعل الماجدی، متون سومر، چاپ اول، انتشارات الاهلیه، ۱۹۹۸.

۴۱. دکتر شاکوانتالا راوا شاستری، ترجمه رعد عبد الجلیل جواد، باجافاد جینا کتاب مقدس هندی، انتشارات و توزیع: دار الحوار، چاپ اول، ۱۹۹۳.

۴۲. دکتر طه باقر، مقدمه‌ای در ادبیات عراق باستان، بیت الوراق، چاپ اول.

۴۳. س. لیفی، گنج‌های تلمود، ترجمهٔ خلیفه تونس، مکتب دار لبنان، کویت.

۴۴. سپتینو موسکاتی، ترجمه دکتر سید یعقوب شکر، تمدن‌های سامی باستان، چاپ و نشر: دار الکاتب عربی.

۴۵. اسپینوزا، ترجمه دکتر حسن حنفی و ویرایش دکتر فؤاد زکریا، رساله‌ای در لاهوت

و سیاست، انتشارات و توزیع: دار تنویر، بیروت، چاپ اول.

۴۶. سلیمان مظهر، اساطیری از شرق، دار الشروف، چاپ اول، ۵۱۴۲۰ / ۲۰۰۰م.

۴۷. سلیمان مظهر، داستان ادیان، مکتب مدبولی، ۱۹۹۵م. / ۵۱۴۱۵.

۴۸. سید هاشم بحرانی، برهان در تفسیر قرآن، انتشارات دار الاعلمی، چاپ دوم،

۱۴۲۷ق / ۲۰۰۶م.

۴۹. شارل جنیپیر، ترجمه دکتر عبدالحلیم محمود، پیدایش مسیحیت و تکامل آن،

انتشارات مکتب عصری، بیروت.

۵۰. شیخ طبرسی، الاحتجاج، دار النعمان، نجف اشرف، ۱۳۸۶ق / ۱۹۶۶م.

۵۱. ساموئل بندیکت، ترجمه کشیش یعقوب قاقیش، عقاید کاتولیکی در کتاب مقدس.

۵۲. ساموئل کریمر، ترجمه طه باقر، از الواح سومر، چاپ اول، شرکت الوراق المحدودة،

۲۰۱۰م.

۵۳. ساموئل کریمر - سومری‌ها، تاریخ و تمدن و خصوصیاتشان - انتشارات الحضارات،

چاپ اول.

۵۴. صدوق، علل الشرائع، چاپ و نشر مکتب حیدری، نجف اشرف، ۱۳۸۵ق / ۱۹۶۶م.

۵۵. عارف پاشا، تاریخ قدس، دارالمعارف.

۵۶. عباس محمود عقاد، عقاید و مذاهب، دار الکتب اللبنانی، چاپ اول.

۵۷. علامه مجلسی، بحار الانوار، مؤسسه وفا، بیروت، چاپ دوم و تصحیح شده،

۱۴۰۳ق، ۱۹۸۳م.

۵۸. عماد محمد بابکر حسن، اذان انعام، چاپ و نشر عزت، چاپ اول.

۵۹. ف. ا. بیلاوسکی، ترجمه ا.د. رئوف موسی جعفر کاظمی، اسرار بابل، مرکز ترجمه

و نشر مأمون، چاپ اول.

۶۰. فراس سواح، دین انسان، دار علاءالدین، چاپ چهارم، سوریه، دمشق، ۲۰۰۲.

۶۱. فراس سواح، ماجراجویی عقل اول، دار علاءالدین، چاپ ۱۱، دمشق

۶۲. فراس سواح، آرام دمشق و اسرائیل در تاریخ و تاریخ یهودی، انتشارات دار

علاءالدین، سال ۱۹۹۵.

۶۳. فراس سواح، حوادث یهودی و خاورمیانه باستان، دار علاءالدین، چاپ سوم.

۶۴. فراس سواح، معمای ایشتار.

۶۵. فراس سواح، انجیل حکمت تائوتی در چین، لاو-تسو، کتاب تائوتی-شینگ، چاپ

اول، ۱۹۹۸.

۶۶. فراس سواح، معمای ایشتار، الوهیت زنانه و اصل دین و اسطوره، انتشارات

علاءالدین، ۱۹۸۵.

۶۷. فراس سواح، رحمان و شیطان، دمشق، چاپ اول، ۲۰۰۰.

۶۸. فراس سواح، دایرةالمعارف تاریخ ادیان، انتشارات علاءالدین، چاپ اول، ۲۰۰۶.

۶۹. ق.ی- تاریخ توت عنخ آمون، آزادکننده مصر قدیم - مکتبه مدبولی - چاپ اول -

۱۴۱۱ق / ۱۹۹۱م.

۷۰. قاسم شواف، دیوان اساطیر، دارالساقی، چاپ اول.

۷۱. کمال حیدری، پژوهش در توحید، انتشارات مرتضی، بیروت، ۱۴۳۲ق / ۲۰۱۱م.

۷۲. کیت و ایتلام، خلق اسرائیل بستان، ترجمه سحر هنیدی، بازنگری د. فؤاد زکریا،

کتب تمدنی که مجلس ملی فرهنگ و فنون و ادبیات منتشر کرد، کویت، ۱۹۷۸.

۷۳. محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری، مرکز چاپ نشر و فکر، ۱۹۸۱م /

۱۴۰۱ق.

۷۴. محمد بن حسن صفار، بصائر الدرجات - چاپخانه احمدی - تهران - ۱۴۰۴ق.

۷۵. محمد بن طاهر بیروتی، عقاید بت پرستی در دین نصرانی، تحقیق دکتر محمد بن عبدالله شرقاوی.

۷۶. محمد بن مسعود عیاشی، تفسیر عیاشی، انتشارات علمی اسلامی تهران.

۷۷. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، چاپ، سوم چاپخانه حیدری، ناشر دار الکتب الاسلامیه.

۷۸. مولا صالح مازندرانی، شرح اصول کافی، چاپ اول، مرکز چاپ و نشر و توزیع دار احیاء التراث العربی، بیروت لبنان، ۱۴۲۱ق / ۲۰۰۰م.

۷۹. نهاد خیاطه، فرقه‌ها و مذاهب مسیحی از ابتدا تا ظهور اسلام، انتشارات الاوائل.

۸۰. هاجری ون، پاتریشا کرونه، مایکل کوک، ترجمه نبیل فیاض، چاپ اول، ۱۹۹۹.